میکرو فیلم تهیه شد

۲۶ /۵/ ۱۳۸۲

آستان قدس

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب جهانگشای نادری

مصنف محمد مهدی استرآبادی

مؤلف

خطی نستعلیق ۲۳ سطر

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۱۷۷

جزء کتب تاریخ .... شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۳۰۵۸ شماره قبض ....

واقف .... تاریخ وقف ....

طول ۲۳ عرض ۱۹/۴ .... شماره صفحات ۱۷۹

بین صفحه ۱۵۳ و ۱۵۴ ظاهراً یک صفحه کم می باشد.

صحافی
حسن خطیبی

علی خان

قبا الخالق	پیراهن	زیر جامه
جوراب	کفش	اطلس

یا ارسلان برقی یا دهش

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه یابان حکمتهای الهی واضح است که در هر عصد و اوان
که اوضاع جهان منقلب و پریشان و چرخ ستمگر بکام ستمکیشان گردد خداوند یگانه
که مدبر این کارخانه و مقلب اوضاع زمانه است از فیض نعمتهای خود سعادتمندی را مؤید
و در عرصهٔ گیتی مبسوط الید گرداند که بمراهم مراحم و رأفت التیام جراحات
ستمدیدگان پردازد و مذاق تمنای تلخکامان دهر حوادث را بشهد عدالت
شیرین سازد و مصداق این مقال میمون فال اقدس اعلی حضرت قدر قدرت ناتوان حال
سکندر حشمت دارا دربان دشمن کش عرصهٔ جنگ رحمت کش راه نام و ننگ
مظهر قدرت الهی رواج دهنده سکهٔ پادشاهی فرازندهٔ رایت کشورگشائی برازندهٔ
تخت جهان آرائی زور بازوی خصم افکن و دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری فیروزبخت
سروری که از سهم خدنگش سطح زمین از رمح برین سپر برکشیده و بلند اختری که از بیم رمح فلک
شکافش سپهر برین شکم بر خویش دردیده فتح و ظفر به تیغ تیزش چون عرض بجوهر متصل و اندیشه

بحضور دابی

سیف خون ریزش صورت از هیولا منفصل و در قلب گاه نبرد کشش قلوب اعدا تاب روح
معمور آید در کاه قهرش ذبیح شاة المذبوح چاوشان بارگاه جلالش بصلای ده روزه حد مبیت
و صد ساله نعمت نوید امیدواری و حق گذاری بگوش جهانیان میرسانند و خوان سالاران
بزم نوالش از نوید چنان گونه گونه لذات کام بخش کام در و در زله پیچانند مهر قرص نانی
ده دیهیم صاحب کلاهی تقه طراز لوای شهنشاهی پیرا و ارنشاسته افسر و اورنگ قائیّه قهرمان
سلسلهٔ جلیلهٔ ترکمانیه ظهیر العصر ضرغام الدهر الخاقان الاعظم والقاآن الاکرم شهنشاه دوران
تاج بخش ملوک هندوستان و توران خدیو جهان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار
ابو السیف السلطان نادر پادشاه افشار است که ید بیضا نمائش در زر فشانی و طبع مهر آسایش
در ذره پروری خورشید اشتهار است و پس قدر زمرهٔ ایلات از تأثیر اکسیر تربیت
و کیمیاگری افتاب مکرمتش طلای دست افشار گشته و خورشید عنایت ازلی و مهر عالم افروز
مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش را بمقتضای مصلحت سنجی در نهانخانهٔ ابداع در سینه
مشیمهٔ طبیعت ... هیولا پروری نوضع حمل قابل استفاضه فیض جزیل میساخت و بمقتضای حکمت بالغه
باستعداد او مادهٔ قابلش می پرداخت تا هنگامیکه خاک ایران آمیخته خون ستم در عرصه
دوران هر سرکشی بگردن فرازی صاحب لوائی علم گشت چنانکه شاعری گفته زجور و ظلم کار اهل
ایران بسکه درهم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد تخت سروری سلطنت ایران
پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی هر تر و خشک شعله افکن گردیده
رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانکه از قندهار تا اصفهان محمود
الا اصفهان طایفه غلجائی و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نامی و در
و در کرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود و در بلوچستان و سمت نادر سلطان محمد نامی مشهور
بخربوار و در جائی عباس میرزا نامی و در گیلان اسمعیل میرزا نامی و در خراسان ملک محمود سیستانی
صاحب داعیه و استعداد گشته گروه رومیه تبریز و آذربایجان را از یک سمت تا اردبیل جانب
تا سلطانیه و ابهر و از یکطرف از کرمانشاهان الی کرند متصرف شدند و اروسیه هم از دربند تا مازندران

جمع دار المرز بر الحیط تصرف در آوردند و جماعت ترکمانیه ضابن خانی استرآباد که اکثر اوقات سر فتنه
انگیزی و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر
حتی کوه نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمهٔ
سیجعل الله بعد عسر یسرا و بمضمون تا پریشان نشود کار بسامان نرسد حکمت بالغهٔ داور
دادگر مقتضای ظهور طلیعهٔ طالع دولت آن خسرو فریدون فر که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه
قهاری و از عقل سحر آفرین نقش غریب کلک بدایع نگار صنع حضرت باری است نموده
کوکب بخت سعیدش را کوکبه آرای عرصهٔ جهان و پرتو طلعت مهر گسترش را روشنی بخش دیدهٔ
پیر و جوان ساخت الحق گنج نهانی که دهر عاقبت اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته
و نادر قدری بنام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث در کمین بازداشته بود
چون سلسلهٔ حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته قبل از شروع بذکر صادرات احوال
برازندهٔ تخت و تاج بایراد حکایت چند احتیاج است لهذا نگارندهٔ این شگرف نامهٔ
دلپذیر و طرازندهٔ این تاریخ بی نظیر محمد مهدی استرابادی منشی ابن محمد نصیر عفی عنهما که از جمله کل
حضور پرنور و لضبط وقایع مأمور است باظهار مجملی از اموریکه از ایام سلطنت خاقان شهید
تا آغاز دولت این شهنشاه صاحب تأیید بوقوع پیوسته شروع می نماید تا بر عالمیان
منکشف شود که ایران چگونه ایران و ممالک چگونه ویران بود که آنحضرت به معماری عزم
متین این ویرانی را درست کردند و گلهای این گلشن پژمرده را که از هجوم ستیزهٔ بیگانه پنهان
و لگدکوب گلچین حادثهٔ زمان بوده بچه آب و رنگ از تازه گی بعرصهٔ ظهور آوردند
پس سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید ❀ عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را ❀ هذا کتابنا
ینطق علیکم بالحق از جملهٔ آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور برهمزن هنگامهٔ ملک ایران شد
اول طغیان میرویس غلجائی و مقدمهٔ قندهار بود که ماه صفر در سال هزار و صد و بیست یک هجری مطابق
اودی ئیل بوقوع پیوست تبیین اجمال آنکه گرگین خان ملقب بشاهنوازخان والی گرجستان در آن
اوان بسلک یکی شده قندهار بود و گرجیه باتفاق او در قندهار میبودند و ابواب بی اعتدالی باز و دست تسلط بر افاغنه

دراز کرده

دراز کرده میرویس غلجائی حاکم او گردیده از جان بستوه و از روی تظلم بدرگاه فلک شکوه آمده
بجواب دراز دوی پادشاهی کسی و در [illegible] دولت برای سلطنت داد رسی نیافت روی
ارادت بر تافت و بکعبهٔ معظمه شتافت و در حین مراجعت بتتبع امور و ملاحظهٔ
اوضاع نزدیک و دور کرده وارد قندهار شد و در وقتیکه گرگین خان بعزم تنبیه طایفهٔ کاکری در منزل
ده شیخ خارج قندهار بود بر برادر رنجهٔ او را دستگیر ساخت و مرادخان نام افغان را
که کیچی بود مأمور نمود که بانجام کارش پرداخت و بعد از این واقعه گرگین خان برادر زادهٔ
او کیخسرو بسپهسالاری منصوب گشته بخون خواهی عم با شوکت کبیری و حجم و افواج مختلفه از طوایف
گرج و عرب و عجم بتسخیر قندهار و تنبیه میرویس مصمم شده جماعت ابدالی قندهار را که با افاغنهٔ
غلجائی معاند بودند جمع و یکسال قلعه را محصور کرده نشست و در بیست و ششم ماه مبارک رمضان
سال هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق توشقان ئیل بالاخره از دست بسوء تدبیر سر در دریای
قلزم خونش پیوست و بعد از آن محمد زمان خان شاملو قورچی باشی بامداد مأمور گشته در زمان
مدید طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار زمان عمرش بسر رسید بعد از آن دیگر نگار قندهار
بیرون و بیخبر تا مقدمهٔ هرات و شورش ابدالی پدید آمد و میرویس هشت سال در قندهار حکومت
کرده و بعد از آن عبدالعزیز برادرش بجای او نشسته و یکسال بامر حکومت پرداخت و بعد از آن
محمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او رنگ برافقت ریخته او را مقتول ساخته لوای حکومت
برافراخت دیگر شورش افاغنهٔ ابدالی و سانحهٔ هرات بود که در سال هزار و صد و بیست و [illegible] بعرصهٔ ظهور
آمده تفصیل این اجمال آنکه طایفه در غدت از غلجائی در بس و بیابان هزار خانه و ایل [illegible]
میبودند عبدالله خان ولد حیات سلطان سدوزائی بعد از شنیدن واقعهٔ قندهار باتفاق اسدالله
ولد خود را از ملتان نزد گرگین خان شتافته حاکم ابدالی شد تا آنکه بتقدیرات آلهیه
تغییر و تبدیل را در آن راه نیست مقدمهٔ قندهار بالکل مشوش و عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شده
در آن اوقات ایالت هرات بعباسقلی خان شاملو میبود و چون از ناصیهٔ حال فساد باطن
ظاهر شد عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت در خلال الحال قزلباشیهٔ هرات بعباسقلی خان

شوریده او را بید خفل کردند بعد ازان که این خبر بعرض امنای دولت رسید جعفرخان
استاجلو را بایالت مامور کرده روانه هرات ساختند و مقارن این امور اسد الله با
پدرش از محبس فرار و بکوه رو و شاخ رفته شاخ سرکشی برافراخت و لشکر جمعیت افتاده
قلعهٔ اسفزار را تصرف و بعد ازان در یک فرسخی شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده
او را دستگیر و شهر را محصور ساخته بعد از چند روزی که محصورین از امداد مایوس گشتند در خفیه
واشکارا راه سازش و طریق آمیزش با افاغنه گشوده در شب بیست ششم شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۲۹
چند نفر از اهل قریهٔ بلدم من اعمال هرات که در شهر محصور و در جزو با افاغنه همداستان بودند
نردبانها ترتیب داده از سمت برج مشهور به برج فیل خانه که در درب عراق واقع بود
افاغنه را بالا و افاغنه تیر تیغ استیلا کشیده بقدر امکان از قتل و غارت شهر بر فرق خشنه
و بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباشیه افاغنه اسفزار آمده و در شهر هرات توقف و باینده
زمانی کوسویه و غوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس را تمام تصرف کردند آنکه اسد الله
لشکر به تسخیر قلعهٔ فراه که در سال قبل تصرف افاغنه غلجائی درآمده بود کشیده علی الغفله
و با نردبان به بروج و قلعه صعود نمودند بپای مردی سلم حیله بر فراز حصار مقصود برآمده
ضبط نموده مراجعت کرد و دران اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت علیهٔ صفویه به سرداری مامور
در توابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشته بخت افاغنه مغلوب گشت و به سمت غوریان گشته از آنجا
که طالع نامسعود دچار رسیده بود و سردار با فوجی بتعاقب ایشان کمر همت به تهور
برانگیخته با صد نفر کماتش در پشت صحرای برو ترنک بطایفهٔ افغان برخورده
تا خنجر ایشان تیز چون حریف را خیره و چشم آتش را از غبار تیره دیدند
عنان و تیغ خونریز را از میان کشیده سردار را با جمعی از بنش تاران از لباس هستی عاری ساختند
بعد از چندگاه محمود ولد میرویس بعزم استرداد فراه حرکت کرده مابین فراه و زمین داور
در محل موسوم بدلارام با اسد الله جنگ کرده اسد الله بقتل رسیده و محمود حول تصرف
قلعهٔ فراه را در حیز امتناع دید بهمان قتل اسد الله اکتفا نموده به سوی قندهار شتافت

قزوین

قزوین مقر کوکبهٔ خاقان شهید بود این مراتب را از جلایل خدمات شمرده بدربار پادشاهی
عرض و امنای او دولت نیز تلبیس او را صدق فرض کرده او را الصوفی صافی ضمیر ملقب به
حسینقلی خان خطاب دادند و نکته سنجان قزوینی تاریخ قتل اسد الله را چنین یافتند که اسد الله
سگ شاه ایران درید بعد ازان زمان دولت زمان خان ولد دولت
تصرف و عبد الله پدر اسد را محبوس ساخته نهال زندگانی جعفرخان و گرفتاران قزلباشیه
را در سر خفا باغ تو بر تیغ خونریز سیاست از پای درآورد و اعیان دولت پادشاهی
چون طایفهٔ غلجائی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر و محمود را نسبت بخود از موافقان خلاص
صفی قلی خان ترکستان اوغلی را بسرداری تعین نموده با جمعیت بسامان و تدارکات
فراوان روانه هرات ساختند و در صحرای کافر قلعه مابین او و زمان خان تلاقی
واقع شده سردار مزبور بزرگ و ابمغنی شکست باعث قوی دستی الطایفه ابدالی گردید
سپس افاغنه دران ولایت اقتدار کلی بهم رسانیده چند سال آن نواحی را در تصرف داشتند
تا آنکه تارهٔ تیغ جهان گیری ظل اللهی ظلمت زدای ان بلاد و بازوی دولت نادره قالع
شدند و فساد کرد دیده دیگر مقدمه شورش ترکمان صاین استرآباد بود که تابع خارزم اند اما
در نواحی جرجان و دشت قبچاق سکنی دارند و اگر در بعضی اوقات بنا بر صرفه کار خود اطاعت
ایلی و انقیاد حکام استرآباد میکردند ولیکن در قلب او ان منشاء تاخت و تاز و سرکشی
و فساد بودند و در سوالف ایام سرداران صاحب شوکت به تنبیه ایشان
طریقی نه بستند و روز بروز فتنهٔ ایشان تزاید می یافت تا آنکه خورشید ذات جهان آرای
اندرس از افق سروری طلوع کرده شب تیره طغیان سر بر زاویهٔ خمول کشیدند دیگر شورش
لکزیه و اغتشاش و انقلاب حدود شیروان بود محض اهمال ائمهٔ جماعت جار و تله لکزیه که اهل شیروان
را مصدوقه و الجار الجنب بودند اجاری و با طایفهٔ خوره که در حدود شکی سکنی داشتند اتفاق
ورزیده تمرد بنا کردند حسنعلی خان حاکم شیروان با جمعیت خود در صدد تنبیه آن جماعت
برآمده بعد از ورود بمحال شکی آن جماعت شبیخون آورده حاکم شیروان را با جمعی مقتول و بقیه

لشکرش از تله جبیته اموال ایشان بتصرف الطایفه درآمده و بعد از چندی وقت حاجی
داود نامی شکوری با احمد خان اوسمی قیطاق و سرخای لکزی همداستان گشته اولاد احمد خان حاکم
قبله را از میان برداشته متوجه تسخیر شیروان شدند مقصود ایشان بحصول پیوسته بمعاودت
و ثانی الحال بدون رفاقت اوسمی آمده قلعه شماخی را متصرف و حسین خان بیگلربیگی جدید
شیروان را گرفته بقتل آوردند و بضبط شیروان و نواحی پرداخته امر ایشان را بدولت عثمانی
عرض نموده راه اسباب با آن دولت معدلت کتاب گشودند از دولت عثمانی
و فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر و سیاوش و مصطفی پاشا به تمکین و امداد مامور گشته
راه مدخلیت سرخای مسدود شد چون سرخای لکزی در جمعیت از حاجی داود بیش
و بحسب قوت در پیش بود و پیمایل برانگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده در آن
نواحی رایت اقتدار برافراشت سیاوش و مصطفی پاشا مامور بکمک گردید و دیگر تمرد و طغیان ملک محمود
سیستانی است توضیح این مقال آنکه در سال تنگوزئیل مطابق هزار و صد و سی و دو که خبر قتل
صفی قلی خان سردار بدربار گردون مدار شاهی رسید اسمعیل خان غلام برتبه سپهسالاری فایض
و مامور تسخیر هرات گردیده وارد ارض اقدس شد و چون ملک محمود حاکم تون بیار ایالت سپهسالاری
مانده عذر در ... و استکبار جنبه اقبالی که باید بامر دهی خوان عرض اقدس نمیکرد سپهسالار
مزبور فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه بر سر قلعه تون مامور و ملک
محصور گشته یکماه ایام محاصره امتداد یافت تا آنکه شبی پیر محمد نامی که فرش ملازمت
در خانه او گسترده بود از فتحعلی خان رنجیده خاطر گشته خود را بقلعه رسانیده ملک را از ضعف
حال قزلباشیه آگاهی داده روز دیگر ملک بهیئت مجموعی برآمده جنگ کرده فتحعلی خان بزخم گلوله
از پای درآمد و بمعنی بسبب اقتدار و استعداد ملک شده بهمان منوال در ... دم
از خود رائی میزد تا آنکه مقدمه اختلال اوضاع سپهسالاری روی داده و ایالت عرض اقدس
بعلیقلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو و در مشهد مقدس میبود تفویض نمود تا روز بروز
اختلال کار سپهسالار و یا و ماده انقلاب استعداد می یافت سپهسالار چون اطوار علیقلی

موافق شیوه نیکوخواهی

موافق شیوه نیکوخواهی نیافت از آن سرگران بود خواست که او را مسلوب الاختیار
بسازد علی قلی خان از مضمون کریمه وَلَا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ غافل گشته جمعی از
اوباش را که با او همداستان بودند بمنزل اسمعیل خان فرستاده کشان کشان او را
از میان خیابان برده محبوس ساخت و فردا بکار ایالت پرداخت و در روز یازدهم
محرم سنه ۱۱۳۵ که افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس
بوقوع پیوست پس سررشته کار بدست الواط مشهد افتاد علی قلی خان نیز بساطی که فرچیده
بود برچید تا آنکه در ماه جمادی الاول همان سال الواط بخانه علیقلی خان ریخته او را مقتول
و اسمعیل خان را از حبس برآورده باز بشغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت
جز اسمی با او نبود و الواط خود برتق و فتق مهمات ملک میپرداختند چون حرکات الجماعت
نا ملایم طبع سپهسالار بود و بملک محمود مراسله کرده او را تکلیف بارض اقدس نموده ملک محمود
خود چنین روزی را از خدا خواهان بود به تعجیل وارد ارض اقدس گشته مسند تمکن گسترد
و اگرچه الواط را کنون خاطر او بود که در روز ورود ملک محمود با تمام کارش بپردازند
اما چون همه جا دورش بد و شدند مکافات و عمل انید فوه جرح کینه جو طالب انتقام از
ایشان گشته ملک را در شبه ای پر کشان دیار بد اندیشش دست پیشی داد وَلَوْلَا دَفْعُ
اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ در بیان احوال محمود غلجائی
و آمدن او بر سر کرمان محمود ولد میرویس در سالی که با عبدالله ابدالی جنگ کرده
و او را بقتل آورد هرات را بدولت صفویه عرض و استدعای کرد که چون این خدمت محض
از راه هواخواهی این دولت از من بظهور رسیده موکب پادشاهی از این طرف عازم خراسان شود
من هم از قندهار بسمت هرات حرکت میکنم که از دو طرف بدفع ابدالی کوشیده مهم الطایفه
فیصل یابد اما این ساده لوح که همداستان بمیز عقول سفاهت ایشان فهم لفظ از خط و درست از غلط نمیکرد
اقوال الطایفه روی اندود او را بسمع قبول اصغا داد ایالت قندهار را باو التفات کرده خلعت و شمشیر

از برای او فرستاده جنیقلی خان خطاب داده محمود نیز به بهانهٔ شیعه ابدالی هرات
وارد سیستان و ثم گردیده در خلال الحال شهداد بلوچ عازم تاخت کرمان گشته اهالی کرمان
قلعه را خالی کرده ملتمس مقدم محمود شدند محمود نیز وارد کرمان گشته نه ماه بضبط آن ولایت
بپرداخت تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار بمحمود رسیده باعث انصراف
گردیده رو بقندهار کرد و توضیح انتقال آنکه محمود در حین آمدن از قندهار بیجن سلطان لکزی را
که در فراه ساکن می بود نایب قندهار کرده عازم کرمان شد بیجن سلطان مزبور قلعه را از افاغنه
خالی دیده با ملک جعفرخان سیستانی که در قندهار محبوس بود توطئه و تمهید کرده با اظهار
دولتخواهی صفویه سر از گریبان خمول برآورده بدستیاری فارسی زبانان صلاح شورش
در داده جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند مقتول و جمیع افاغنهٔ بیرون که جمعیت
وارکیب (?) داخل قلعه گشتند بیجن سلطان و ملک جعفرخان رایت آورده با فارسی زبانان
قلعه را تقبل (?) آورده محمود بعد از شنیدن خبر کرمان را تاراج و اسیر کرده آهنگ قندهار کرد
و در سال دیگر باز بشوق تسخیر کرمان گریبان گیر عزیمتش گشته بشش هزار کس از افاغنه
قندهار و بلوچ و هزاره انبیه (?) جمع کرده آمده قلعهٔ کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور کرده چون
از هیچ طرف احدی بامداد قلعگیان نپرداخت اهالی قلعه ناچار طالب امان و متقبل
پیشکش گشته در باب تفویض کار قلعه بانجام کار اصفهان امهال کردند محمود قبول کرده
و از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت بتهیهٔ اسباب قتل مشغول و در [illegible] را
گشوده مردم روستائی و بازاری را که از فنون جنگ عاری بودند [illegible]
و درع و خفتان متحمل و در بار و کوپال [illegible] ساخته به جمعیت تمام میدان
کارزار ساخته روز دوشنبه بیستم جمادی الاول سنه ۱۱۳۴ مطابق اودئیل در کلناباد
چهار فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده قزلباشیه مغلوب و رستم خان قوللر آقاسی
ثبات قدم ورزیده با احمدخان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت مقتول گشتند
و تمامی توپخانه و اسباب اهل دولت را تصرف افغان درآورده نعیمة الصیف وارد اصفهان

[illegible]

و بنای سینه بندی در دروب و محلات گذاشتند بعد از هر روزی محمود و افاغنه آمده فرح آباد
را برای نزول اختیار و از پشت سپیها آغاز گیر و دار نمودند و در غرهٔ ماه جمادی الاول سنه مزبور
مطابق بارس ئیل که سلطان دار القرار خورشید جهان یعنی مهر عالم آرا لعزم تسخیر شهرستان حمل
رایت اعتلا افراخته لشکر بهار بر بهمن [illegible] و غارتگر شهر دی گشت و افغان هزار [illegible]
با هزار دستان شور افزای فرح آباد چمن و هزاره بلبل و بلوچ خار آرای کل ممالک پای تخت گلشن
گردید محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست تاخت و تاز دراز کرده باندیشه آنکه
البته امداد از اطراف به اصفهان خواهد رسید سلک جمعیت خود را از هم نمی پاشیدند
اعیان دولت فکری که از برای کم شوکت خصم اندیشیدند این بود که سلطان محمد میرزا نام
ولیعهد خاقان شهید را در هفتم رجب بولیعهدی برآوردند و چون آثار رشد و فطانت از ناصیهٔ
حال او تفرس نمیشد بعد از چهار روز او را [illegible] و صفی میرزا برادر او را بجای او
برمسند ولایت عهد تکیه دادند باز در بیست و هفتم رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده
قرعهٔ اقبال را بنام شاهزاده والاگهر طهماسب میرزا زدند و شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان
او را در ظلمت لیل روانهٔ کاشان ساختند که شاید در تربیت قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و
لشکر مستعد کرده منشأ امری شود و بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره گذاشته
اطراف شهر را بستند و راه آمد و شد را یکباره بر مردم شهر مسدود ساختند
پس یأس تمام بحال خاص و عام راه یافته روز بروز در قوت ضعف و ضعف قوت گرفته
آتش غلا و نرخ بلا مرتبه بمرتبه بالا گرفت بحدیکه مردم برای اکل میته میمردند و بزرگان
در اسواق و محلات اطفال خورد سال را دزدیده ذبح کرده میخوردند دلها برای گندم کباب
و چون گندم سینه چاک میبودند و طایر جانها در غم دانه گرفتار دام هلاک و برای
گرده نانی [illegible] چون شور بختی حسرت میبافت چشم مردم قرصی برای نهاری
سوای تخته کشتی خورشیدی نیافت از شور چشمی زمانه عهدی شده که شیرین دهنان
بیاد شکر لب خویش می مکیدند و شکر لبان بجای زیره قند نباتات میخائیدند بهوس میوهٔ

دامن از نخل زنده کی بر میچیدند و بیاد انگور چاک پای درختان تاک را از بکیل راه
چون توتیای غوره به چشم میکشیدند کسی روی بهار را ابر نمیدید و دانهٔ ماش از شاه
دانج عدسی عزیزتر گردیده کسانیکه از جامهٔ ابریشمی تن میپوشیدند چون کرم پیله برگ خوردن میشدند
و جمعی که بمغز بادام و لوزینه کام می آلودند از شدت جوع به پوست درختان افتادند اگر دانهٔ
ارزنی میجستند رفیق را بی نخود سیاه میفرستادند و اگر حبه جاورسی می‌یافتند در تقسیم او متهم
خشخاش زمانه برای کباب داغ بر دل بریان مینهادند و قمری در حسرت شاهی گوگو زنان
می گشت بیابلان از بردن اسم نان توی دهن میخوردند و دیوانگان بحسرت خوردن سنگ
طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میبردند او جاق مطبخیان کور شد و چراغ دودمانها بی نور شد.
اصفهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوهٔ قحط نان و انهای دولت را بیرازشتهٔ
طاقت گسیخته شد و خاک عجز و هوان بر فرق شان بیخته تا آنکه بدادن شهر مفهم گشته در
یازدهم محرم سنهٔ ۱۱۳۵ مطابق پارس ئیل خاقان سعید شهید را از فرح آباد برده افسر سروری از
آن حضرت کشیده تاج را بر سر زدند و همان شب محمود کس برای ضبط حرم و کارخانه جات پادشاهی
روانهٔ اصفهان ساخت و خود روز چهاردهم ماه مزبور با فر فرعونی و بیداد شدادی
داخل شهر گشته سکه و خطبه را بنام خود کرده بعد از آنکه سنوح واقعهٔ اصفهان در اواخر ماه محرم
در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید بر اورنگ شاهی جلوس کرده و نکته سنجان ماه
محرم را تاریخ جلوس او یافتند و در ماه صفر بعضی از افاغنه برای خلاص کار حضرت شاه طهماسب
مأمور بقزوین گشته بعد از ورود افاغنه به ده فرسخی قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه
داشت پدر خود را بدر برده راه آذربایجان پیش گرفت اهالی قزوین بدون پادشاه را
دور دو دشمن را بر روز دیدند بعد از معاهده و استیمان افاغنه را داخل شهر ساختند و افاغنه
دست تعدی از آستین برآورده از سر کوتاه بینی دست درازی به داشته بعضی از
حوصلهٔ قزوینیان بر نداشته شمشیر حمیت افراشتند و هر کس مهمان خانهٔ خود را در آویخته جمعی از ایشان
را بخاک هلاک انداختند افاغنه که در باغات و خارج شهر قلعه بودند سراسیمه عازم گریز

[illegible]

و به جانب اصفهان تکاور انگیز گشته محمود بعد از استماع تحیر الفکر دفع قزلباشیه افتاده
در روزیکه افاغنه برگشته از قزوین وارد اصفهان شدند شروع بملاحظه بیان امری معقول
و معروف کرده یکصد و چهارده تن از ایشان را یکجا از تیغ بیدریغ گذرانیده و هر جا که گمان اهل
صلاح و معروفی میرفت گرفته آشکار و نهان بقتل رسانیده و جمعی را به تسخیر شیراز مأمور ساخته
ایشان رفته نه ماه شیراز را محاصره نموده به تصرف در آوردند و محمود قریب یک سال
در اصفهان و ولایت مزبوره رایت حکمرانی افراخته بعد از آن وسوسهٔ نفسانی او را
بفکر دفع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور صغیراً و کبیراً سی و یک نفر
بودند معروض تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بقم فرستاد و بعد از چندی جنون قوی و فالج
شدید بر او طاری شده دیوانه و از خرد بیگانه گشته امر و نهی او بحکم جنون از نفاذ
و جریان باطل گردید و در دوازدهم شعبان سنهٔ ۱۱۳۷ مطابق ییلان ئیل اشرف بنی
عمش که با انتظار مرگ او میزیست جمعی از افاغنه را با خود همداستان کرده از کنج
اعتزال بیرون آمده نوبت سلطنت بنام خود بلند آوازه ساخته و کس فرستاده
محمود را به خفه هلاک کرده پس اشرف من حیث الاستقلال جای بر سریر حکمرانی
گردیده در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و قم و قزوین و طهران تا پول
کرلی که رأس الحد عراقیست و ضمیمهٔ آن بحیطهٔ تصرف درآورد. در بیان آمدن
روسیه بگیلان و وقایع آن دیگر سمت غلبهٔ اروسیه است
بدار المرز و گیلانات توضیح الحال آنکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین بسر میبرد
بسروی (?) ارباب اسماعیل بیگ نامی تابین وزیر اعظم را برسم سفارت و عزم استمداد
بمملکت روس فرستاده و جمعی از روسیه بموجب طلب و اشارهٔ شاه طهماسب
بسر کرده گی سردار روسیه آمده صفحات ایشان در فرضهٔ رشت لنگر توقف
انداختند و وزیر رشت از در مدافعه درآمده مغلوب و روسیه رباطی را
که در جنب شهر رشت واقعیست محل اقامت ساخته بار توقف گشودند و صرف

رؤسته اینکه با نخواهش ایندولت راه دور و دراز راطی کرده ایم و ایلچی که شاه
طهماسب بوکالت او کل دارالمرز از بنازآباد تا پسرحد استرآباد بدولت روسیه
تفویض یافته که صیانت و اعانت ایندولت کرده بدفع دشمن بپردازیم و باین ادعا راه
دخل و تصرف در ولایت دارالمرز میخواستند اما دست تعرض اکشیده در اهشند که بیج وجه
پرامون مال دیوان و غیر او نمیگشتند تا اینکه متعاقب پسر دار بزرگ ایشان با دو هزار و
هزار کس آمده اختیار جمیع دارالمرز الی بنازآباد بموجب نوشته اسمعیل بیک بوکالت
دولت علیه صفویه بروسیه داده بود دخود منسوب ساخته از طرف شاه طهماسب جمعی مع
روسیه مامور گشته در خارج رشت ملاقی فریقین واقع و قزلباشیه شکست یافته فرار و روسیه
رشت و گهدم را متصرف و بدون منازع و سهیم دو سال در نواحی بضبط و اخذ و عمل
وجوهات دیوانی پرداختند تا اینکه مقدمه قلندر مشهور باسمعیل میرزا در پاسوله جا که مذکور
خواهد شد اتفاق افتاده و روسیه بدون جنگ و نزاع آمده آذربایجان و دیلمان را که نیز
در تصرف قلندر بود متصرف گشتند و بفاصله چندی نظر بادشاه روسیه از راه خشکی
از سمت قلعه غزل زبابا عباکر بشمار وارد دربند و اهالی انجا نیز هم از غلبه لگزیه
و روسیه که اعدای ایندولت بودند و دربند اذن در رضای اعیان ایندولت نبودند
ارباب اطاعت درآمده پس پادشاه مزبور امر بتخلیه تا زین قلعه در گذشته سه هزار نفر
لشکری روسیه او را بسولات میگویند باستحفاظ انجا گماشته بادکوبه و سالاریان را نیز متصرف
و مهمان اخذ و مطالبه مالوجهات جبالی اکتفا کرده معاودت بمقر سلطنت خود نمود دیگر
تسلط استیلای روسیه است و بسرحد ممالک اذربایجان در ذکر غلبه رومیه بر اذربایجان
بیان اجمال انکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت عثمانی ابراهیم
پاشاه کوپرلی حاکم ارزن الروم بکرجستان و عارف احمد پاشاه با بردان و عبدالله پاشاه
کوپرلی ادغلی حاکم وان به تبریز و حسن پاشاه والی بغداد بکرمانشاهان و همدان مامور گشته
هریک با عساکر بشمار از حدود خود رایت عزیمت افراشتند و الی در پای لشکر آذربایجان

در کشیک اچه ... [illegible]

در شش جهة به چهار موجه بلا انداختند ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط در آورده و عارف
احمد پاشای نیز با جمعیت تمام برون آمده چهار ماه قلعه را محصور و چون از جانب شاه طهماسب
امدادی متصور نبود اهالی انجا طالب امان شده قلعه را سپردند و عبدالله پاشاه
کوپرلی ادغلی هم در ان سال بعزم تسخیر قلعه تبریز و ایروان حرکت کرده در حینی که موکب شاهی
در اردبیل توقف داشت به تبریز امده چون صورت تسخیر در ان سال در آئینه مرادروی ننموده
عطف عنان کرده در خوی و سلماس قشلاق و در سال دیگر بازگشته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی
گشته اهالی انجا را تمام از تیغ تیز گذرانیده و حسن پاشای بعد از چندروزی در کرمانشاهان
بدار البقا شتافته احمد پاشای پسرش از دولت عثمانیه سر عسکر و عازم تسخیر همدان شد
فریدون خان مکری که در ان اوان حاکم همدان بود به بهانه جنگ برون رفته با احمد
پادشاه پیوست و قشون و اهالی همدان مدت سه ماه با مید امداد قلعه داری کردند
تا اینکه احمد پاشای نیز بغلبه قلعه را مسخر کرده لازمه قتل و غارت را بظهور رسانید بعد از ان
سپاره مصطفی پاشای به تسخیر گنجه و علی پاشای بتسخیر اردبیل مامور شد بعد از جنگ و محاصره گنجه
نیز بحیطه ضبط رومیه در آمد بعد از انکه رومیه متوجه اردبیل شدند موکب شاهی صلاح در اقامت
ندیده از اردبیل عازم طهران گردیده رومیه آمده اردبیل و مقامات و زنجان و سلطانیه
و محال گزاز را بحیطه تصرف در اوردند و از وقت دو سال از جلوس حضرت شاه طهماسب
القضا یافته بود و چون خبر اختلال اذربایجان و مراجعت شاه طهماسب به جانب طهران
بسمع اشرف رسید بسرعت تمام عازم طهران گردید در قریه اندریان که در جنب طهران
واقع است مضرب خیام سلطنت نمود عساکر قزلباشیه بمقابله پرداختند در سلمان آباد
طهران دو فرسخی عبدالعظیم ملاقی فریقین واقع شد قزلباشیه شکست یافته بوادی
هزیمت شتافتند شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد اشرف
جمعی را بمحاصره طهران و صیدال نامی سردار خود را به تسخیر قزوین مامور ساخته اهنگ اصفهان

والی بغداد را ... [illegible] ... حسن پاشا ی

کرده اهالی قزوین و طهران از امداد مأیوس گشته شهر را سپردند و اهالی ساوه و قم [illegible]
اطاعت درآمدند بعد از آنکه موکب شاهی وارد مازندران شد الجماعت عزیمت
استرآباد کرده فتحعلی خان قاجار را بحکومت سمنان سرافراز و با جمعی از ترکمانیه و قاجاریه
بمدافعه افاغنه طهران روان ساخت و مشارالیه در برابر اسیم آباد طهران تلاقی افغان نموده
باخلال واضداد و پستی اهل عناد کاری نساخته پی نیل مراد روانه هرات شد طهرانیان
نیز مأیوس از امداد و مطیع افغان و منقاد گشتند اهالی ساوه و قم که نیز تا آن زمان با اشرف
طریق مخالفت می‌سپردند راه متابعت گشوده شهر را سپردند **در بیان مجملی از احوال**
اشرف و کیفیت جنگ و صلح که فیما بین او و رومیه بوقوع پیوست در سال جلوس اشرف احمد پاشای
والی بغداد از دولت عثمانیه بسرداری منصوب و با فوجی باتفاق خانک پاشای
حاکم بابان و عبدالرحمن پاشای حاکم همدان و قرا مصطفی و حسین پاشای حاکم موصل بسلطان
مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیه افاغنه مأمور گشته وارد همدان و از آنجا
جمعی را بدیرآباد و شهر جرد فراهان و ایلچی نزد اشرف فرستاده پیغام داد که افاغنه طایفه
[illegible] باید بیرون از این ممالک بیرون روند چون پادشاهان وارث پادشاهان [illegible]
خاقان شهید را بایشان سپرده از راه رسم سلطنت تعارض و کناره گیرد و اشرف نیز
از اصفهان عازم گلپایگان گشته جواب فرستاده پادشاه مغفور را که در اصفهان مسعود
از زوم تیغ جفا شربت شهادت نوشانیده برادر را نزد ایلچی روم فرستاده و جواب آن از آن
بزبان شمشیر و سنان محول ساخت [illegible] در خشم رومیه گشته احمد پاشای
سردار روم با پاشایان و عساکران انبوه از همدان رایت افراز هجوم شده در شهر جرد
[illegible] عسکرین و اشتعال نوایر شورش بین الفریقین گردیده رومیه مغلوب و مقهور شده
رخت عزیمت بمنزل هزیمت کشیدند و اشرف نیز عازم اصفهان شد و در سال بعد تجدید [illegible]
احمد پاشا بهمدان و اشرف بگلپایگان لوای عزم افراخته و طرح مصالحه انداخته اقرار ممالک و تعیین

صدور یافته در تجدید دستور باین نهج دستور گردید که ولایت همدان و کرمانشاهان و لرستان فیلی
با کرانه زنجان و سلطانیه و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی و ولایت سمت شرقی عراق
و دارالمرز با افاغنه مقرر و متعلق باشد و بر این عهد و میثاق صلح اتفاق افتاد و رفع غائله نزاع
و نفاق کرده هر یک عازم مقر و مقام خویش گشتند در سال چهارم جلوس اشرف راشد
پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تأکید بنیان صلح
و صلاح و تهنیت جلوس وارد اصفهان و از جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ بایلچی گری روم مأمور گشته
و همراه ایلچی مزبور روانه دیار عثمانی گردید **در بیان چند نفری که با دعای شاهزادگی در ایام انقلاب**
ایران چند روزی اظهار خودسری وارد و تا گردیدند اول صفی میرزا نامی که در سمت بختیاری بهم رسیده
حقیقت احوال آن آنکه موی الیه شخصی بود که از طایفه گرایلی و در سنه ۱۱۳۷ در خلیل آباد بختیاری
بهم رسیده حقیقت منصب شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان شهید کرده میگفت
که نام من اول معصوم میرزا بوده و در ثانی این اسم را گذاشته ام محمد حسین خان حاکم بختیاری
از راه ساده لوحی با سرداران بختیاری وجه داد و را مقدم و مقدم او را گرامی و محترم داشته
سر بر بقه اطاعتش گذاشتند و موی الیه زنی را از شواهد اصفهان شاه مدعا کرده با دعای
خواهری از یکی بلوکات اصفهان گذاشته بود از خلیل آباد خواجه میرزا آدم رفته او را با احترام
آوردند و در همانجا افتتاح کار کرده ارقام باطراف نوشت آقا جیقه بالسمت [illegible] زده
خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خوانده و اسم خود را ثانی اسم او گردانیده
و حکام شوشتر و کوه گیلویه و رؤسای ایلات آن سمت بر نزد او جمع آمده و کمر اطاعت بر میان
بستند و امرا برای خود تعیین کرده و در آن نواحی کمال تمکین بهم رسانیده تا آنکه از جانب حضرت
ظل اللهی در حینی که شاه طهماسب در ارض اقدس توقف نموده حکمی بارکان دولت صفی میرزا صدور
یافت که شاهزادگی مختص شاه طهماسب است و ادعای الشخص خلاف واقع است او را گرفته
بسیاطی که در چیده اند برچینند لهذا بر وفق اشاره والا در حینی که دشت تقی صفی میرزا بوده
او را گرفته بقتل رسانیدند و بعضی در اواسط محرم الحرام ۱۱۴۱ بود دیگر [illegible] احمد نواده میرزا داود
و متولی سابق مشهد مقدس معلی است عرض احوال آنکه بعد از واقعه اصفهان که شاه طهماسب عازم

اذربایجان گردید سید احمد بجانب ابرقوه رفت و در انجا رقم مجهولی مشعر بر تفویض حکومت ولایات
فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ابراز و عوام کالانعام خریداری او جنس کذب تراز کرده
جمعی از اوباش فراهم اورده و بمرودشت فارس که در دوازده فرسخی شیراز است وارد
گردیده و درانطرف زیر دست افغان که از جانب محمود حاکم شیراز بود جمعی بمقابله سید احمد
فرستاده در سر پل ملاقی فریقین واقع شده سید احمد منهزم گشته بابرقوه امده و مردم ابرقوه
از کیفیت احوال او و تدلیس حکم مجهول اگاهی حاصل شده اورا گرفته و محبوس ساختند بعد از دو ماه
محبس فرار نموده و به جانب جهرم شتافت و سلک جمعیت خود را تجدید انتظام از جهرم رفته
داراب و نیریز را بحیطهٔ ضبط در آورده و جمعیت موفوره در دست و کرمان را تصرف کرده
در چهاردهم ربیع الاول مطابق توشقان ئیل سنهٔ ۱۱۴۰ جلوس نموده اسم پادشاهی بر خود زده
و سکه زده بعد از چندی جمعی از جانب اشرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعهٔ حسن آباد
محصور و بالاخره گرفتار گشته اورا باصفهان آورده با مشرف کردن زده هوای سروری را
از سر برون کردند و عاقبت بزور زیاده سری از پا در آمده دیگر محمد علی خان نام رفسنجانی کرمانی
مشهور بصفی میرزای ثانی است کیفیت احوال او انکه در ماه محرم سنهٔ ۱۱۴۲ مطابق تخاقوئیل در لباس
درویشی وارد شوشتر گشته از انجا که عقل مردم در چشم ایشان میباشد جمعی از اوباش اورا
دیده میگفتند که چشمهای این شخص در نظر ما بچشم صفی میرزا شباهت دارد شاید که
او را باشد و او نجابتی داشت و عوام از غایت حماقت جمعیت کرده خبردار او شدند
نایب شوشتر باستماع این خبر متوحش گشته ارادهٔ شبیه او نموده او فرار کرده بحویزه
رفت از انجا از راه بصره روانه بغداد شد و اعیان دولت قیصری بمباهات اینکه شاه
زاده که در ایران پناه بدو دمان عثمانی برده است بدون تحقیق شاهزادگی اورا تصدیق
نموده موعی الیه را بدربار عثمانی احضار و بعد از ورود او بحوالی استنبول معاهد از تعین
و در اسکودار مکان سکنا و اخراجات برای او قرار دادند بعد از خلع سلطان احمد خان
پادشاه روم باعتبار صدور بعضی اورا شهر سلانک بجده منزلی قسطنطنیه که بر دو ملک
بسر حد فرنگ است فرستادند بعد از چندی از انجا اورا به جزیره مغرب فرستاده

کیلان اورا مرخص ساختند و تتمهٔ او در بیان وقایع سال سنهٔ ۱۱۵۰ نگارش خواهد یافت
دیگر سید حسین نام قلندری بود که از فراه بقندهار رفته مدتی در یوزه گری و وادی پیمایی
می‌بود و از انجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده بعد از قتل صفی میرزا
کرمانی بمیان جماعت جوانکی رفته خود را عباس میرزا موسوم و ادعای برادری مرحوم کرده
تمنای سروری گوشهٔ کلاه هوس برشکسته بر مسند این دعوی دروغ ریاست نشست و از طوایف
جوانکی و مردم اطرافی جمعی فراهم آورده چون کارش پایه نداشت حباب آسا بهوای
ریاست سری آورده باز سر بگریبان عدم کشید و شمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت
زود بپایان رسید دیگر شخصی در شمیل بندر بهم رسیده با دعای خاقان مغفور خود را
سلطان محمد میرزا نامیده بشاهزادهٔ خر سوار شهرت یافت و در شمیل چهار صد نفر
از عراب نیاذر بر سر خود جمع کرده و از انجا بنزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از بلوچ باعانت
او بر خواسته و از انجا بمیان طایفهٔ ناصری آمده الطایفه باو متفق و عزیمت بندر کرده با سید
احمد نوادهٔ میرزا داود که در ان اوان او نیز در ان سمت‌ها رایت استقلال بر افراشته بود
مجادله نموده سید احمد را منهزم ساخت و بندر را با محال شمیل و میناب بحیطهٔ تصرف در آورده
بالاخره از جانب اشرف افغان جمعی بدفع او مامور گشته با او مجادله و موعی الیه شکست یافته
بجانب هندوستان گریخت و بندر را با محال تصرف یافته و ضمیمهٔ ولایات افغان گردید
دیگر اسمعیل میرزا قلندری است که در لاهیجان بهم رسیده و او ولد ابراهیم نام طوطی بود که با چند نفر
از درویشان در یوزه کرده قلندران مراحل نوردی گشته در قریهٔ تکام من اعمال دیلمان
مضمون اینکه بعد از درویشی اگر هیچ نباشد شاهی از کلاه نمد و پوست وتخت بهمین فقیر و سر بر واز
جریدهٔ تاج و نفیر تفکر عالم و صغیر افتاده و از جاده قلندری باحجره گاه برازندهٔ سلطنت گذشته
با دعای پادشاهی و پسری شاه سلطان حسین خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت
جمعی گیلان که شنودند دیلمان را فرا گرفته و در رایت بحکم همراهی است و دیلمان را بار سکوت تصرف
کرده در ان اوان محمد رضا خان ولد عبدالله خان چارچی باشی که سپهسالار و صاحب اختیار گیلان

بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را شنیده با دو سه هزار نفر عازم دفع قلندر گشته در کوهسار
دیلمان با و مجادله نموده شکست یافته بکاین برگشت و قلندر همان روز داخل لاهیجان
و بالمجبان ضمیمه تصرفات خود گردانیدند و محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته
عازم لاهیجان گشت در [illegible] ملاقی واقع و قلندر همان روز مقهور شده به جانب کهدم
گریخت و در انجا مجددا سلک جمعیت او از شاملو و سایر رجال انتظام یافته ماسوله من
اعمال رشت را تصرف و از انجا عازم خلخال گشته بر حاکم انجا فایق آمده با رومیه اردبیل
در حوالی اردبیل جنگ کرده شکست یافته و بعد از ان بمیان شاملو آمده جمعی از شاملو را
متفق ساخته و جمعیتی التفا داده بمقامات رفته با علیقلی خان شاملو که دم از هواخواهی و انقیاد
رومیه میزد جنگ کرده باز مغلوب گشته بماسوله امده و بالاخره جمعی از طایفه شاهسون
که با رومیه اتفاق داشتند با جماعت ماسوله که از بی حالی قلندر بشک آمده بودند بر دفع
قلندر مصمم گشته در ماسوله بر سر او ریخته او را کشته سرش را برای سرکرده کان ارس بردند

در بیان نسب شریف اعلیحضرت ظل الهی بر آگاهان دقیقه رس که مهین زاده کان آبای علوی
و امهات سفلی اند واضح خواهد بود که بسعادت یاری که از اراده لطف خدای یگانه گرامی
فرزند نادر زمانه باشد نه مفاخرتش بنسب است و نه مباهاتش بسلطنت ملکیت زیرا که بدوله
نقش و کتاب این دوام در پیشگاه نظر بلند همتان پست ترین پایه سلم اعتبار است و تار این
مرتبه از مدارج افتخار و تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد خویش است نه بکان آهن و گوهر شاهوار را
نازش باب و رنگ ذاتی خود است [illegible] صلب معدن خصوصا این برگزیده خداوند بزرگ
کرده لطف توانائی ایزد تعالی را که بعد از فضل الهی اعتقادش بجوهر شمشیر خویش است نه بزور
بازوی ایل و عشیرت و بیگانه و خویش و دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته
اند و خاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اندوخته بنام صمصام صمدیش را
دولت تیموری در آستین است دم تا زخم کمندش سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین ز سهم خدنگش
قضا تیر پر   ز تیغ کجش راست پشت ظفر   اگر نادر افزون بنا قهر چهر   چو خورشید زد در سپهر

آتش

اگر قهر از عارضش

اگر قهر از عارضش دم زند   دم صبح آتش به عالم زند   در آتش گریزد و [illegible]
نهد سر بکوه و بیابان چو سیم   در این صورت کلک سخن سنج را از نگارش این مطلب باز داشتن
اولی است اما چون غرض مورخ ضبط کلیات احوال خدیو بیهمال و ذکر نسب او نیز از لوازم
امتثالیست بر رسم اجمال نگاشته لوحه بیان میگردد که [illegible]ت از ایل قرخلوی از نوع
افشار از جنس ترکمان میباشد و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بوده در ایامی که مغولیه بر ترکستان
استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بعد از ظهور خاقان
گیتی ستان شاه اسماعیل صفوی بتقریبات کوچ کرده و بسر چشمه میاب کوبکان من محال
ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس در سی فرسخی واقع در قرب
جوار مرو است توطن جسته تابستانها در انجا ییلامیشی و در زمستانها به دستجرد و دره جز قشلامیشی
میکردند تولد مسعود انحضرت در یوم شنبه بیست هشتم شهر محرم سال هزار و صد و یک هجری مطابق
لوی ییل در قلعه دستجرد دره جز در مکانی که بالفعل عمارت عالیه در انجا حداث و بمولودخانه
شهرت یافته باتفاق افتاده باسم جد خود ندرقلی بیک موسوم گردید در پانزده سالگی
قدم بر معارج رشد گذاشت و بنا بر انکه در میان تاجیک و ترک و خورد و بزرگ مظهر کارهای
[illegible] گشته در مبادی حال اثار دولت و فر اقبال از ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست
مؤیدش صادر میشد و در عالم خود نادر آفاق بود باین الاسم نادرقلی بیک اشتهار شد

در اغاز کار اعلیحضرت ظل الهی از انجا که نقش بند کارخانه وجود بر لطف پیوند مزاوجت را
تار و پود بنای بقای بنی آدم ساخته و باین جنس الکون طراز از جامه قوام و دوام گرفته و دوشش
نوع بشر انداخته تجرد مخصوص خداوند احد است و تفرد شایسته ایزد یگانه الذی لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفواً احد حضرت ظل الهی در ان اوان که اغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار
زنده گانی و هنگام ریعان ریحان عیش و کامرانی بود مایل تاهل گشته چون بابا علی بیک
کوسه احمدلو از روسای افشار ابیورد و همیشه در ان ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه آرای رزم
و نبرد میشد از جامه خانه نسبت خویشی او در دودمان تشریف پیرای مفاخرت در بر خویش داشت

آنحضرت مطالب پیوند و راغب بخواستگاری صبیّهٔ او بسعادت مند شده اگری
از حدّ پنجکان قشار بسالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از اردوی
انطایفه باین علّت جسم آغوش شاهد فنا و بخوابگاه رنج و عنا شدند و بالاخره بحکم قضا امر
مزاوجت صورت وقوع یافته از انجذّهٔ سرادق عفاف در سال هزار و صد و سی و یک
در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاول که پنج ساعت و نیم از شب مذکور گذشته بود
شاه زاده رضا قلی میرزا بوجود آمده بعد از پنج سال او ستوره رخ نقاب کشیدهٔ صبیّهٔ
دیگر او را در سلک پرده کیان حرم عفاف انتظام دادند که شاهزاده نصر الله میرزا و امام
قلی میرزا گوهران درج و اختران برج هر چند که آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال و حقایق
و اموریکه در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدّس و قلعجات او ناحیه تا حدود ترشیت
از طرف آنحضرت مدد بافشاریه اضداد و ترکمانیه و اکراد و ازبکیه و بسیار طوایف و اهل
عناد بوقوع پیوست بعد از ارتفاع مهر جهان افروز کوششی که از بد اندیشان اهل ایران
و در اخلال کار ایشان بظهور آمد و جنگهای که با دور و نزدیک و ترک و تاجیک واقع شد
تا این طایفه را آرام و سرحدات قرین آرام گردانید و اگر شمّهٔ از هر یک تحریر یابد تاریخ
مطوّل خواهد شد بیرون از اندازهٔ و کتابی میگردد خارج از حوصلهٔ قبول و تدوین و شیرازه
کردن لیکن چون درین روزنامه مختصر باختصار بعض امور غرض اصلی ضبط کلیات امور است
لهذا همه جا رسم اجمال و انجاز مرعی داشته کمیت قلم را به جانب اختصار گیری عنان میگراید
بعد از آنکه بزم آرائی دوران در عشرت سرای ایران ساز ناسازی کوک کرده
در هر گوشه از مخالف و مؤالف نواها و از هر بری چون کاسهٔ طنبور صداها برخواسته ترک
و تاجیک جنگ آشنا سینه بناخن حیرت خراشیدند و کوچک و بزرگ قانون حرص
از دست داده و دایرهٔ محنت کف زنان افسوس کشیدند و هر جا قوی دستی بود سر از گریبان
خودسری و گردن افرازی بر آورده پا از اندازهٔ بیرون گذاشت و هر جا خشکی و تری بود
مانند چوب قد علم کرده شاخ سر بلندی بر افراشت از آنجمله ملک محمود سیستانی که بطریقی که مذکور شد

روا ز جادّهٔ

روا ز جادّهٔ اطاعت بر تافت و بمشهد مقدّس شتافت و رایت تمرّد و طغیان
برافراشت حضرت ظلّ الهی تا آن اوان در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات دشت
مشغول ملک داری و به چنگال خون ریزی جلادت شاه باز اوج دشمن شکاری بوده مانند
شهر صیّاد پیشه از بیشهٔ خویش طعمه بخش کام بیگانه و خویش بود و چون دیدند که ساقی چرخ مینائی
از سیاه غرماه و مهر بجز نامهٔ غم حوصلهٔ بر اهل ایران تنگ بوده حریف تنگ ظرف زمانه از بدمستی کاسهٔ
بر سر ضعیفان شکسته و راه زن فتنه جوئی دهر دست تطاول گشوده راه آسایش بر دوری
دور و نزدیک بسته و ایمنی را حوصلهٔ عزیمت غیرت آنحضرت بر شافته بالهام خداوندی نیاز
و ارشاد بخت فرخنده طراز ایزدی عزم بلند و قوّت همّت ارجمند طوایف افشار را گرد و باقی
ایلات را که ساکن ابیورد و درّه جز و کلات بودند بحوزهٔ خدمت احضار و کلات را
که حصن حصین و قلعهٔ خدا آفرین بود و قلعهٔ دستجرد ابیورد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد
و مسکن و مأوای دولتخواهان اخلاص پرور بود برای افراختن براق حکم رانی اختیار و پایهٔ
خدا آغاز کار کرد و زندانی عنصر صولتی که قهرمان صلابتش نی در ناخن شیران جهان کند که حوصلهٔ
آورد که هر که عار خصلتی از روباه بازی چرخ پلنگ جهد بعوای شیر مردی گردن افراز و سروری
که همیشه گردن فراز کردن بطوق اطاعتش خم داشته اندکی پروا دارد که گردن اطاعت
بدیگری خم سازد و ایلات عمده که بهمراهی توفیق سر قدم ساخته بسالک انطریق شدند دو فرقه
بودند یکی افشاریه مشار که بشرف بالخناب داشتند و دیگری اکراد ساکن دره جز و
ابیورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هر چند که طوایف دیگر نیز در میان بهرهٔ اندوز
خدمت خدیو فرزانه میگشتند اما آن دو فرقه در بدو حال بهمدستی تائید ایزد متعال
بازوی اقبال خسرو دیرا نبرده و دست خصم افکن و بساعد بخت فیروز را بمساعدت بسعادت
دو پنجه شکن بودند و بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحرا گرد وادی سیاه لوحی بودند بوسواس
شیطانی مخلف الاد گشته و از افشاریه فرقهٔ که صاحب قلعه و جمعیت بودند به ثبات
مکان و عدت خود مستظهر شده با آنحضرت در مقام کاوش و بعضی نزد ملک محمود رفته

با واز در الفت و بیارش در آمده ازاکراد درهٔ جز و ابیورد جمعی با اکراد جنوشان و توسه
و کروه بارکانیه نیز عقد موالفت بستند و هر یک بقدر امکان ربخهار تحیهٔ و شعبده ها
برانگیختهٔ و با دوستان امیختهٔ با آنحضرت در آویختند بلوای شصید چهارصد خانوار
جلایر که با طهماسب قلی بیک وکیل و محمد علی بیک و تیمور خان بیک نامی و باقی زوباری
خود قصوری در انعقاد همتی در اخلاص قوی بنیاد در راه بذادهٔ در تشدیدت و رضا ملزم
رکاب نصرت انتساب و در سختی و سستی بپایهٔ آسا بر و چتر خورشید لقا بودند آنحضرت
با قلّت اعوان و کثرت خصمان دامن همت بر میان زدهٔ باتفاق هواخواهان گزین
خوابگاه را خانهٔ زین ساختهٔ رایت عزم افراشت و با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشت
**گفتار در بیان توجه موکب والا بجانب ارض فیض بنیان بعزم دفع مخالفان بعون ملک منّان و عنایات
خالق انس و جان** انیمعنی مانند بدر انور روشن است که جلوهٔ جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکب آفتاب
و بلند پروازی که شپرهٔ طبعان تا طلوع طلیعهٔ نیر جهانتاب به نهجی که مقصد کتاب سمت گذارش
یافت بعد از انکه ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرده رؤسای ایلات
خراسان از راه ضعف نفس و قوت وهم بطوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت
بر رویش گشادند از انجمله قلیچ خان بام لی بالو و امام قلی بیرگوبایرا ربودند که از دولت نادرهٔ
روی بر تافته نزدیک ملک شتافته بودند و صدور این حرکت از فطرت طبع غیور ضد یوسهال
نا ملایم افتاده به چارهٔ جوئی کار ایشان بیک خیال را بهر طرف روانه و در تدبیر این امر طالب
بهانه شدند تا اینکه ملک وسایل برانگیخته چون اهل خراسان همه از جانب آنجناب
اندیشه مند و هراسان میبودند معتمدی را نیاز مندانه از نزد او روانه کردند و بیغامات متوکد بعهد
و پیمان فرستادند که ما را از آمدن بارض اقدس بغیر از صیانت حال مسلمانان منظوری نیست
اگر در عالم ایلی رسم موافقت رعایت کردهٔ منتج فواید خیر و باعث انسداد ابواب فتنه و غیره
خواهد بود آنحضرت نیز قبول مامول ملک کردهٔ عازم ارض اقدس شده و دو روزی ملک
اظهار صداقت کردهٔ و خواست او را انجع که در خلوت با شکار گاه نیز نموده خودش را دفع نماید

نخست با قفاریه

نخست با قفاریه و جلایر که در خدمت آنحضرت بودند مهّد گردیده فرمودند که در روز جرید بازی
خود بیازی مهیا باشند منظور اینکه آنحضرت در اثنای بازی و اسب تازی جلو اسب ملک را
ربوده با تمام کارش پردازند و هواخواهان نیز هر یک بموالیان و اتباع او در آویخته ایشانرا از کتب
هستی در انداز در روزی که در میدان کاو سلوک مشهد مقدس با ملک گرم جرید بازی بودند
عزم عنان گیری ملک و ساخت اند اختستند چون زمام توسن امور و مهام در دست رایض
قضا است پشت دستی که بکه تازان آسمان پرستش از پنجهٔ آفتاب پشت و ساخت بر زمین گلیع آشته
برده ان ملک خورده جلو بدست نیامد ملک از آنجا که پرمست بادهٔ هوش ربای نخوت بود
نور این امعنی نکردهٔ بعد از استقضای میدان بجانب شهر عطف عنان کردند اما آنحضرت پیوسته
در کمین وقت میبودند تا اینکه بنصایح مشفقانهٔ امالهٔ قلب قلیچ خان و امامقلی خان کردهٔ با ظهار
التیام ایشانرا با خود در رام ساخت و بعد از آن ملک را سه فرسخی مشهد مقدس بر سمت
شکار کردهٔ ملک به خواهش آنحضرت یکروز بیشتر حرکت و حضرت ظل اللهی روز دیگر امامقلی خان
و قلیچ خان را بتقریب شکار همراه بردهٔ بعد از ورود بقریهٔ تخانه من اعمال مشهد مقدس چون صید دام
افتاده را از دست رها کردن مقتضی عقل خداداد نبود آن دو نفر که در ظاهر چون قبضهٔ تیغ لاف
دستیاری و در باطن بسان شمشیر دم از خون خواهی میزدند از میان برداشتند و از آنجا
عازم ابیورد گشته ایلات آن ناحیه را جمع کردهٔ همت برفع کینهٔ جویان گماشته
در بیان اخبار محاربه ظل سبحانی با ملک محمود سیستانی ملک محمود از وقوع اینواقعهٔ وحشت
انگیز چون دانست که از شجر خلاف آن ارادهٔ بهبود حدیقهٔ راست کیشی جز برگ و بید پیکان بر آ
نخواهد خورد و بار گران زیاده سر برا که بر دوش و ادبیر منزل نجات نخواهد برد و غند لیب خیالش
نواسنج اشتعال کرد که روز اول که دیدمش گفتم اگر روز رم بپیه کند نیست پس با کرادی که از
نوشت که تا با من متفق شده برفع حیات نادری پردازند یا کار جنگ را آماده بسازید اکراد جواب
دادند که آن خیال کردن فراست ثوید و دلاور بست مبسوط الید و جمعیتش بسیار و دام استحکام
مکانش در غایت استهار تصور اینمعنی از حوصلهٔ ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما

افزونیست ملک چون عذر ایشان را مشوب بمکر دانسته از گل رعنای جواب آن گروه استشمام رائحهٔ
دورنگی نموده عزم شبیه الطایفه کرده چون راه کلات چهچهه و مهنه مشتمل بر کوهستان عظیم
و محتوی بر قلعجات محکم بود عزیمت آن سمت را مقرون بمصلحت ندانسته با پنج و شش هزار کس از راه
رادکان متوجه خبوشان گردید و در منزل مزبور مجدداً اکراد کس بمعذرت خواهی نزد ملک
فرستاده پیغام کردند که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع و افتیادا است
ازین ماجرا درگذر از آنجا که ملک را مادهٔ خودبینی دماغی شده بود فرستادهٔ اکراد را قطع
بینی کرده بازگردانید اعنی بسبب بدماغی مجموع اکراد گشته با پیغام لوازم سرکشی پرداخته
بعزم مدافعه پیش آمدند امّا از نامساعدی بخت مغلوب گشته فراری بقلعجات خود متواری شدند
و ملک محمود بلامانع داخل خبوشان گشته بنا گذاشت که مال اکراد را تاخته جمیع عورات
و اطفال ایشان را بورغهٔ مال و در ارض اقدس بساکن سپرده زمام اختیار ایشان را بدست گیرد
اولاً تاخت قلعهٔ زید انلو را که در دو فرسخی خبوشان واقع است و یغناق آن جماعت بود پیش نهاد
خاطر ساخته محاصره کرده در خلال آن حال خدیو بیهمال مانند بلای ناگهان بر سر وقتش رسیدند تبیین
اینحال آنکه بعد از وصول خبر عزیمت ملک بسمت خبوشان حضرت ظلّ اللهی با شوکت و نشان
چون بحر جوشان و رعد خروشان با فوجی رزم کوشان از راه تعصّب آلی بعزم اعانت اکراد
ایلغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان با فوجی از اتباع ملکی اسباب توپخانهٔ او را
از مشهد مقدس می آوردند دوچار گشته اکثری را مقتول و معدودی از آن گروه از ورطهٔ هلاک
جان بسلامت بدر بردند و ملک محمود از این واقعه بیخبر و کمند قلعه گیری را تاب و شمشیر عالمگیری را آب
داده گرم گرفت و گیر قلعه و در شرف تسخیر بود که دفعتاً حضرت ظل اللهی با جوانان صف شکن و دلیران
مرد افکن عربده جو و نعره زن از یک کنار نموده ارتشته بصدمهٔ حملهٔ زهره شکاف قلب لشکر محمودی را
شکافته خود را بپای قلعه و سپران قلعه خود را بپای او رسانیده از تنگنای محصوری نجات یافتند
ملک چون پیش از وقت بنا بر مراسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود
بعد از تلاقی و وقوع و ظهور شکست از دور قلعه فرار و در سنگر خود تحصین اختیار کرده حضرت ظل اللهی

عورات و اطفال

عورات و اطفال قلعه را با مال ایشان از قلعه در آورده در یک طرف قلعه در جانب دشت
نزول در نشیب اکراد که از خوف ملک به بنیولها مخفی گشته بودند از فردهٔ دود موکب اقدس
حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه یافته بار دیگر پای بر قدم بپاخته نجدت والا پوشیده تجدیداً
از روی مصادقت عهد بندگی بستند روز دیگر که ملک پیروزتیغی خورشید جهان افروز از قلعهٔ
افق تیغ کشیده آهنگ خودنمائی کرد ملک محمود لوای عزم افراخته و طرح جنگ انداخته چون جرأفرا
قاهر دست سعی از دامن مطلب قاصر یافت گسسته عنان و شکسته پیشان روی بر تافت
و لشکر و توپخانه را حصار خود ساخته به جانب ارض اقدس شتافت و آنحضرت نیز همه جا تا عشرت
آباد خدمشهد و خبوشان از اطراف ملک گرداگیری کردند که شاید ملک از پناه توپخانه
بمعرکهٔ جنگ آید فایده نکرده چون طایفهٔ افشار و اکراد تا آن زمان معسکر براق ملک و هم شیع و سنان
خصم افکن میدان جنگ میبودند آنحضرت در اوایل ایشان را بتوپخانه و تفنگچی نزنتاقی خود داشته ترک
رزم کردند و در عشرت آباد اکراد را مرخص ساخته خود بجانب ابیورد ظرف زمام عزم کردند
ملک نیز دوباره عمر را مغتنم یافته وارد ارض اقدس فیض مقام گردید در بیان تسخیر یک قلعه از
قلعجات ابیورد بروز بازوی نصرت پرور چون همگی قلعجات ابیورد که در تصرف اتباع
اضداد میبود محمودی شده در صدد مخالفت بودند از الجمله جماعت ابرلوی سکنهٔ ینگی قلعه که در
دو فرسخی ابیورد واقع است هرچند که در موسم زمستان و لشکر سرما غارتگر تاب بود و لیکن
حضرت ظل اللهی از آنجاکه همیشه سرگرم نشئهٔ تایید بود بدستیاری بردار این عزم ظفر پرور افسرده
و دل بهر دگشته با دلیران عرصه نبرد قلعهٔ مزبور را احاطه و اطراف آن خاک و خاشاک انباشته
بند کرده آب رودخانهٔ قلعه بستند آنی بروی کار نیامد پس حواله و سرکوب بسته قلعگیان را
هدف تیر و تفنگ ساختند بعد از چند روز که صواعق بلا بخرمن هستی الطایفه آتش افروز بود
اهل قلعه بحبل المتین زنهار و امان دست زده معذرت جویان و ندامت گویان گردن بربقهٔ
اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را برکنده و اهل قلعه را کوچانیده و با بیورد در بعضی محال پراکنده
ساختند و چون اهل قلعه که مسکن طایفهٔ ابرلوی افشار بود و در زمرهٔ اتباع ملک محمود

انتظام یافته بود از اخلاص کیشی بر یافته بودند بعد از تمشیت کار یکی قلعه رایت توجه بصوب قرخنه
و مدت سه ماه القلعه را بمضیق محصوری انداخته نخست از دو طرف حوالیها ترتیب داده و
خاک بلند بپاخته استادان نقب زن و جانجویان خاراشکن آغاز نقب زدن کردند
مقاران وصول نقب بزیر حصار اهل قلعه را گنج کاوی بیل و کلنگ لشکر بیرونیان پی برده بر بردستی
نقب را بباروت انباشته آتش زدند و چند نفر از متوکلان آن که در میان نقب بودند و از بهار
هستی بر آمده با دل سوخته و جگر تفته روانه دیار عدم شدند و دیوار قلعه منهدم گشت اما قلعگیان
بار چوب و خاک بان موضع رخنه راه دخول بر سپاه نصرت پناه بسته چون از نقب کاری رخنه شد
بیداران سپه توان از اطراف حسب الحکم آن قلعه چهار برج قلعه را که یکصد ذرع کم و بیش از خاک و خاشاک
بمثابه تل بلندی که بیست ذرع عرض و نه ذرع ارتفاع آن مرتبه اصطلاح کونه میدهند
و در عرض ساعت احاطه حصار که رخنه بر آمده ثبات و قرار دیوار انداخته ملازمان قلعه بر بردی
ادیس پیادگان حوضه خبایب بر نشسته و در برج و بیوت آنجا و الله علی غروبها
طاهر که مردم از کوکب طالع را در برج آن منقلب دیده دست از جان شستن و از این اضطراب
مانند برتک از خانه خشه روان گشته از روی عداوت بپای سرداری چهار ان فرو
ریخته چند لوتک به چهار نفر از روسای آن طایفه را که سرمایه آفت بودند بمعرض تیغ سیاست
رات نام کدخدای قلعه سو که مرد شرط شده بود بکلوله تفنگ نشان تیر فاسعه سپهانی
ناقت تخته رات سیاست را آتش جانکاه که کنن اکثار انقلاع دیگر دو ستادند و ساکنان
بحرکت لوای ظفر قرین بعد از چند روز نهضت نمودند عزم تعدیب زراغچید کردند چون قراخان با تمام
که برکت قلعه مزبور بود و جمعی از ترکمانیه را با خود متفق ساخته رهوای شهر ملک آتش فتنه برافروخته
حضرت ظل اللهی در این ضمن متفق صاحب آن با عواده بودند طهماسب بیک و کیل جلایر باچراغ مست قرار
جمعی از دلیران نامدار با طغرا و نامزد و مامور و چون اب از انجه از چهار رو ده در مه کلابات
مشغول شدند مامورین در سر ممر آن ساختند نقب ترتیب دادند که منفعت کرده
یکبار ند که در حال قلعه قراخان بیرون جهت خود بعزم با مامورین مجادله و شبیخون داده

جمعی را قتل و جمعی بیک را دستگیر کرده همان میکرده در روز که آنحضرت از تسخیر با عواده
فراغت یافته اطلاع و امور شدند آنجه بدل انگیز شهباز همت والا نهزم شکار زاغ زاغچند
چنگال جلادت تیز و بر تیغه شام بجناح استعجال حرکت و از بیرامه میان جنان باد دلاوران معاشر
منفرقه سپاه راجع و نهیه اسباب قلع و قمع کرده
دربرابر زاغچید جمعی از پیادگان جلادت قرین را بدرب
قلعه تعیین نمودند تا نماید اعلام کنند در آن روز قلعگیان کوتاه
از اتفاقات در همان شب فوجی از تاتاریه مرد

سوار شده دو فرسخ که از چهار ده دور زاغچید نزدیک شدند و قراخان دفعتاً
بهیئت مجموعی از قلعه بر آمده ترکمانیه از دست میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمین گاه با
انداخته و باشمشیرهای آخته از دو طرف بر قلب سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت
تکیه بیاری باری نموده بمدلول و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا از قلت خود و عدت
اکرده دلیران قدم ربای ثبات و قرار

افسرده و دست باستعمال آلت حرب و پیکار بردند در اندک زمانی جمعیت الطافه
چون طرهٔ خوبان تار تار و پار و تر کمانیه بتماما بسر داری فرار کشتند پس موکب والا بآن قلعت
در مع فتح و ظفر به چاردهٔ برکشتند مفاران اوجمی از تاتاریه باداي رسم اعتذار بخدمت خدیو
کامکار آمدهٔ استدعاي معاوضهٔ کرفتاران باخراج پیک نمودند و آنحضرت نیز مسئلت پذیر
کرفتاران را از طرفین مرخص و همانشب تاتاریهٔ خایب و خاسر عازم مرو شدند
روز دیکر که بلند طارم از قلعهٔ چهارم رایت اقلیم کیري برافراخت و فراخان
شب در مقابله سپر انداخت خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعهٔ پا افشرند
اعلای لوای ظفر پیوند حال خود را بنوال تباه و روز مراد را سیاه
دید دست بر دامن آستان زده خدمت کذار و مهر بستهٔ فرمان
برداری شد آنحضرت نیز سوابق اعمال را بعفو
داده بصوب ابورد توجه فرمودند و از انجا بقصد تصرف شاهد کلات آن که
پرداختند چون ترکمانیه علي ایلی تمرلی و تکه و یموت که در حدود
باغوای سعید سلطان کلانتر درون پا از جادهٔ انقیاد بیرون
و حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد بانکه
ولد سلیم بیک وکیل چشمکزک نیز اظهار یکرنگی
اشارهٔ اقدس با جمعی از اکراد هواخواه از
زر و سپاه وارد
الشتا ایشان قریب کشته اظهار ندامت و شرمندکی و تجدید عهد صداقت و بندکی
کردند پس زمام عزمت به جانب ابیورد کردند انعطاف و محمد حسین بیک رخصت
انصراف یافت و در خلال اوان احوال باز قراخان زعجندي را برحجه خذلان کرباال
کرجان کشته با چند نفر در خواطر رشت پرست محرک کرده علی الغفله کزندی بذات مقدس رساند
یکی از اخلاص کیشان غدر و لیدیشان را بعرض خدیو دنیا رسانیده همکی ایشان بمرض تیغ

بلبلعن دمار

سیاست و تارک هوای ریاست کشتند در بیان لعب بنا قاخان ازدهار
کردن آثار بشارت و خاتمه کار آن در اثنای احوال رضاقلی خان نامی از جانب
شاه طهماسب بسرداری خراسان تعین کشته از غرض راه در حینی که عازم خراسان بود
بنابر اشتهار آوازه شوکت نادری که سامعه افروز دور و نزدیک بود اعلام کرد
که آنحضرت تا ورود عازم خبوشان سلسلهٔ جمعیت را با اکراد انعقاد داده به تشبیه
ملک بر دارند والا معلوم بود که اکراد با آنحضرت ممتنع الوقوع کشت به تنهائی
با دلیران کین و رزم آزمایان [illegible]رت قرین ارض اقدس افراخته منزل بسوم
بمیر کهریزه که در یکفرسنجی مشهد مقدس در راست علیا واقع است جولانگاه
با دیای سپر ساخته [illegible] نیز باستعداد تمام بمقابله نایرهٔ حرب اشتعال
یافت پس دلاوران صفوف [illegible] تیغ ابرا ایشان حکم و جمی ملک را روانهٔ دیار
عدم ساخته ملک از صدمهٔ تیر جنکل [illegible] شهباز بلند
خورده شکسته بال خود را [illegible] به شهر کشیده خدیو بیهمال نیز همان
اقدام جواد صرصر خرام بساخته سر خانهٔ قلعهٔ طوس را که
مشهد مقدس طوس در جانب غربی آن واقعست مقر کوکبه
بسته هر دو سه روز یکدفعه ادهم تیز کام را با فوجی
کاری سیف و سنان زخمهای انده
سازی و میدان داری
کرده همان چار دیوار شهر ملک مالک کشت در سیاق اینحال
رضاقلی خان دار و خبوشان کشته شاهوردی بیک [illegible] خوانلو با جمعی دیکر [illegible] رضاقلی خان
بودند شعبده انکیز نذر دیر کشته برضاقلی خان حالی کردند که هرکاه جناب نادری با نیحو اظهار
تسلط در جنک و عرصه را بر ملک تنک بیازد دوالوای نام و ننک افرازد و سرداری بر
ضایع و نقص در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضاقلی خان بعد از استماع این سخنان کام

شخصی خویش خود را بجناب بادری فرستاده پیغام کرد که جنگ با ملک محمود بجز هتک عنان تهور کشیده وارد ده قدم
پیش نگذارد و بعد از وصول فرستاده و ابلاغ این پیام آنحضرت نیز دست از جنگ برداشته بانتظار ورود سردار زمان
قلعهٔ حاجی تراب قرمزی آب ساخته سردار نیز در سر راه اکراد خبوشان را جمع کرده عازم مشهد مقدس و وادی مقصد گشته
ملک بعد از آنکه شنید که سررشتهٔ کار و زمام اختیار بدست سردار او و لشکرش معلوم ملک بود خود را
بمژدهٔ طلوع چشم روشنی گفته با خواطر اراهیده مقاتله و مقابله با تفنگچی و توپخانه از راه بردلایت روانه گشته
در قلعه طی مسافت کرده وارد جنابد و سردار نیز نه و اکراد را در قلعه
رادمهنه با قشون و اکراد متوجه ارض فیض نظر گشته در باغ خواجه ربیع اقامت نموده ورا نشست
خبر ورود خود را با اهل مشهد اعلام و ایشان را بامر و ترغیب کرده بهنگام صبح اهل مشهد بر مخالفت ملک ملک
در میان شهر ببازار بودند در آویخته ایشان را مقید ابلاغ نمودند این فتح الباب نزد سردار فرستاده
از امور که سردار از راه دامنه دامن همت بر زده عازم تراب
در جنابد مکث کرده بسمت قلعه از اطراف به جمعیت ملک جمع در گشته الا چون ملک
توپخانه و تفنگچی را محیط لشکر خود از قشون سردار با تفنگچی و استعداد نمود جمعیت آن فوج رخنه گریبان ثبات و قرار
ملک شکسته کاری نتوانستند چون سردار جنگ را موقوف و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشته بستر استراحت
گسترد بر بالین عصمت تکیه زد و لشکریان بر شیوهٔ سپهدار خویش رایش گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش
افکندند فرستاده کان اهل مشهد بعد از ورود بباغ فرلور که جای سردار را خالی دیدند متعاقب او شتابان گشته در مکان
فرلور وارد معسکر سردار و مژده رسان الحجر گشتند سردار نیز همین خان حاکم ابیوان و کاظم بیگ خود را با جمعی از قشون
در کمال تعجیل بجانب شهر گسیل کرده بضبط شهر پرداختند چون ملک محمود صبات قوم و منسوبان خود را بمهد امام
مشهدی که در آن اوان وکیل مهمات دولتش محول داشته او را در ارک گذاشته بود آنشب مهدی حرم و کسان
ملک را برداشته برج الطواف در دور ارک متواری و متوجه و مشغول تماع وجوه و اموال گشته همان وقت کس فرستاده ملک
را از این واقعه آگاهی بخشیدند ملک فی الفور با توپخانه و جمعیت خود بجانب شهر ایلغار کرده لا در دروازه ارک که در توقف
مهدی بود و حصن شده ابواب جنگ گشوده فرلتیه را پای ثبات لا جای رخنه و داغ صبر و قرار و شهر را که بسته قرار
کردند ملک بار شهر را متصرف گشته با شهریان نفاق با ایشان الا موافقه و مصادره پیشکش حضرت ظل اللهی آن جنید

کو داشته آغاز

که در ابتدای آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین دیده میدانست که مآل کار سردار را نا
پایدار بجای قرار خواهد یافت اما بعد از آنکه غنچه پر بستهٔ این امر مبهم را در گلبن مسوالی گل
کرده معلوم نظارهٔ کیان انجمن گردید که دوحهٔ رفاقت الطایفه را جز ثمر ندامت باری نیست
و گلبن احوال شان را امید بهاری نیست بدون آنکه سردار را ملاقات نماید عزم ابیورد
کرده سردار نیز متوجه خبوشان شد و بعد از دو سه ماه ارتجاع سردار یار از نیروی بیاشتیه و اکراد را
برگرفته هوس جنگ و باظهار حیات اعادهٔ این تمنای مردهٔ رنگ کرده بر سر مشهد آمده
دوباره ملک محمود بمقابله او پرداخت و او را بهیبت خبوشان گریزان ساخت اندفعه
کار سردار بالمره از حلیهٔ انتظام عاری گشته دیگر لوای اقتدارش قد علم نکرد و بیان سرداری محمد خان
ترکمان و ظهور داعیهٔ سلطنت از ملک محمود و کیفیت محاربات ترکمانیه با او در کرمانیه در رخ نمود
دران اوان آذربایجان متوکوکبهٔ پادشاهی مسعود چون این خبر بسمع اعیان آن دولت رسید
رقم عزل بر صفحهٔ احوال رضاقلی خان کشیده محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب
ساختند اما پس از آنکه محمد خان وارد خراسان شود ملک عرصه را خالی دیده اولا بتسخیر نشابور را
پیش نهاد ساخته ملک ایلچی سرداران ده خود را بر سر نشابور فرستاده جماعت بیات
ساکن نشابور چون در عرصهٔ خراسان بهوای خیابان در گشتی و امید یاری و توقع مدد کاری
از آن تواند داشت نمیدیدند در مقام استغاثت درآمده حقیقت حال را بحضرتش اعلام و انتظار
نیز نمودند توجه موکب والا ذهویدید وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا مژده رسان
گوشمال اعدا گشته خود را مستعد و سلک جمعیت را از افشاریه و اکراد کلات و دره جز و ابیورد
مسعود ساخته متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشته اکراد خبوشان نیز بموجب اشاره
اقدس بمعسکر فیروزی اثر همایون پیوسته و بعد از ورود به نشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور گشته
جمعی از اتباع او از مرحلهٔ حیات درگذشته خودش در باغ متحصن شده بعد از وقوع این امر جناب
ملا محمد رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرامد فضلای عصر بود از جانب ملک برای
اصلاح ذات البین در نشابور گشته چون بشیوهٔ جوانمردی و فتوت فطری حمایت

طرف عاجزنوازان پیکر و مروت گرانمایه مقتضی آن شد که ملک اسحق را از مکنای
تحصن برجهش و روانهٔ ارض اقدس سازند که بمعامله رسم عاجزنوازی ملک را از این جهات
و سرافرازی یا بجهة استکشاف رای و ارادهٔ او نیز در این ضمن کرده باشند طایفه وحشی
نژاد اکراد بنابر واقعات زمان ماضی بهمین راضی نگشته قصد کردن مال و انداز حال ملک
اسحق کرده اند ارادهٔ ایشان چون منشور اذن از دیوان رضای خدیو بیلان نشان نداشت
در عقدهٔ امتناع ماندهٔ در هنگامیکه بیرحیهٔ این اندیشه گریبان خود اکراد در کشاکش و نایرهٔ اشرار
اکثر هوا ترک و تازی نعل بادپای درونشان را در آتش داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف
و بپای فرار اشرار و لیبرعت تمام عازم نشابور گشته در منزل قدم گاه آنحضرت نیز با ترتیب
داکراد نشابور رایت مجادلهٔ افراشت چون ملک از بیم تیغ و سنان دلیران ثبات
کیش توپخانه را نامن خویش ساخته با خدیو ظفر فرجام هرگز بجنگ میدان اقدام نمیکرد
کاری از پیش او نرفته اگرچه اساس فراز حصارش منهدم و بعضی از لشکریان اشش منعدم گشتند
اما پس از چند ارفت رو اکراد نیز رخت هستی بمنزل فنا کشیده ابراهیم خان برادر آنحضرت
زخم دار گردید بنابراین همیشه توپ سرکشی طایفه اکراد از شرب بلیای آب بی لجام خوردهٔ
ره میان خود سر کرده کامل الزی ندانستند از رفاقت ایشان کاری میسر نشد آنحضرت
فرمودند که با امثال شما جماعت همراهی کردن باعث ندامت و منتج ملامت است من بعد
بیاری خدا تعالی مجادلهٔ با اعدا کرده شما را اما دام که مثل اکراد در دره جز و ابیورد و فرمان برد مطیع
و جاکر نباریم داخل لشکر خود نخواهم ساخت چه برفاقت شما هیچ اسب بمیدان کین نخواهم
تاخت بی الجماعت صبح تا دلی و اسبابی که بدست آورده بود از صولت ملکی و غلبه
و تشویش هر یک بسر خویش در راه مساکن خود پیش گرفتند ملک بعد از وقوع این حال نشابور را
محصور ساخت اهل نشابور چون خود را در معرض محاصره و تنگنای محاصره دیدند از در عجز در آمده قلعه را تسلیم
و ملک حکومت آنولایت را بعلی قلی خان بیات حاکم بیات تفویض نموده آهنگ ارض
اقدس کرد و بعد از ورود بارض اقدس ثانی فصل بیا در کمال استعداد و آغاز فرماندهی ایناد استعداد

کردهٔ ارسبک بری

کردهٔ ارسبک سری حیثهٔ بر سر رستگه سلطنت بر سیم و زر زده چون خود را بکیان منسوب
میداند است کلاه کیانی برای خود ترتیب داده لیکن هاتف قضا از کنگرهٔ لسان الغیب گوش منماند
نه هر که چهره برافروخت دلبری داند   نه هر که آینه سازد سکندری داند   نه هر که
طرف کله کج نهاد و درست نشست   سپاه داری و آیین سروری داند   و چون
اهالی بوقیح که قصبه ایست مابین ابیورد و سر از اطاعت او برتافته بودند بتحبیب آهنگ تسخیر آن کرده
ملک اسحق را باین امر مامور ساخته و مردم بوقیح نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده مادر
آنحضرت لیبر منزل امداد کار از کار گذشته و ملک اسحق بوقیح را تصرف کرده برگشته بود
آنحضرت بعزم جولکای مشهد بسمت رادکان نهضت فرمود و ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده
کمبرانوه آنحضرت بردارخته از انجا بر سر خبوشان آمد در استرلی که از مواضع مشهد است
تلاقی فریقین اتفاق و تدبیر مخالف تقدیر و دو بیست نفر متجاوز از اتباع آنحضرت قتیل و دستگیر
گشته بقیه فرار و عزم خانه و دیار خود کردند آنحضرت با دو نفر ملازم وارد کلات و ملک
عازم تاخت و تاز خبوشان گردید بعد از صدور این وهن و فتور اشرار زیدهٔ اضداد و ارباب
حقد و عناد فرصت دریافته از راه قصور اعتقاد رفته از ترکانیهٔ سمت درون استمداد
و از طایفهٔ تیموری بلات ایشان تدارک و تعهد انقیاد گشته آمدند که با آنحضرت بساط مخالفت کرده
ابیورد را تصرف نمایند آنحضرت باز از کلات جمعیت خاطر و اقبال قاهر عازم ابیورد و در خارج
قلعه آرای برد گشته اشرار مزبور را با ترکانیه شکست داده فراری و جمعی از ایشان را در بهوله
هستی تیموری ساخت و از انجا بعزم مدافعهٔ ملک محمود مرکب تهور بسمت خبوشان برانگیخته
تا بوصول کوکبهٔ والا ملک اکراد را تاخته و سپک جمعیت ایشانرا متفرق ساخته رایت
مراجعت افراخته بود آنحضرت باز بجانب ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کردند بعد از
وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان که از دربار پادشاهی بسرداری مامور بود وارد خراسان
گشته فتحعلی خان بیات که از جانب ملک بحکومت نیشابور اقدام داشت بسبب وصول خبر
آمدن سردار جری و با ملک در مقام خودسری در آمده بشد مخالفت نشابور کرد ملک بچاره

ازراه رباط اهنک نشابور کرده فتحعلی خان بمقاتله پرداخت و بمقتضای تقدیر دستگیر
و کردن او عرصهٔ ضرب شمشیر گشت ملک محمود بشهر استیلا یافته ملک اسحق را بحکومت
تعاین و عزم بسمت ارض فیض قرین نمود بعد از تسخیر نشابور و واقعهٔ مدافعه با آنحضرت جاگیر
ضمیر منش گشته ملک اسحق را بحکومت بالکرش نشابور طلب و خود با کوکبهٔ وارد جام
بباغ خارج مشهد مقدس نقل کرده از اتفاقات خدیو بیهمال نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز
به جانب ارض گل مثال گشته وارد خبانند و در انجا پیر محمد نامی که قبل ازین در مجادلهٔ تون
از فتحعلی خان روگردان شده بملک پیوسته دران اوان از جانب او بسردار و
مستحفظان نواحی بود بمدافعه پیش آمده مغلوب گشته بقلعهٔ هزیمت و موکب والا
نیز بارض اقدس عزیمت نمود بعد از ورود بکوشک مهدی دو فرسخی مشهد از عزم
ملک واقف گشته حرکت ملک را دلیل کار و علامت لطف پروردگار دانسته
بسمت کوسنکی یک فرسخی مشهد نهضت نمود از انجا که پیش کار قدر سرانجام اسباب
دولت این خدیو جهان داور بود و بیست شب در روز و سپیده اکثر و پای سعی
آسمان سا در وادی حاجت روای انجیر و یک حهار کواکب آبله ریز می نشستند
بمیامن حسن اتفاق و تایید خداوند نفس و آفاق ملک اسحق هم از نشابور همان
روز وارد منزل طرق دو فرسخی مشهد مقدس گردید طرف عصر ملک اسحق از سمت باغ با قدرت
و ملک محمود از طرف باغ مزبور با قدرت و شوکت بعرصهٔ کین تکاور انگیز و حضرت
ظل اللهی بعون عنایت الهی با دلیران کردن فراز بیاری بی نیاز با هر دو طرف هنگامه آرای
میدان شیر اوژن گردیده تا اول کوکبهٔ سلطان روز بارقهٔ تیغ جهان سوز دود از نهاد
خرمن صبر و قرار شان بر آورده جمعی کثیر طعمهٔ شمشیر آبدار و فوجی را گرفتار قید اسیر ساخته
توپخانه و نقاره خانهٔ ایشان را تصرف کردند ملک محمود و ملک اسحق هر دو رو در معرکهٔ
تافته و به جانب قلعه شتافته و در مامن تواری تحصن جستند و از گرفتاران معرکهٔ
آنچه اهل مشهد بودند از دیوان جهان خدیو بیهمال عطر اندوز و فرمان نجات و جمعی

از خواص ملک بودند

که از خواص ملک بودند مامور بجلادت گشته کوکبهٔ والا بجانب کلات انعطاف یافت
اما ملک محمود بعد از وقوع این شکست باغوای فساد پیشه که در سرکشی با وی همداستان و در سلسلهٔ
متعاقبش پای بست بودند نزد ترکمانیه درون و اکراد خبوشان کس فرستاده فیمابین
انجماعت بیازش و لیث ناز مطمئن بوعده نوازش کرده بموافقت او ترغیب و بمخالفت
آنحضرت تحریک نمایند ایشان نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته و بگسستن و بباد دادن
پیر رشتهٔ اخلاص آنحضرت را گسسته آنحضرت بمجرد استماع این خبر شبیه ترکمانیه را پیش نهاد
ضمیر انور ساخته هنگام صبح که ترک تیغ بند مهر گیتی فروز جلوه گر میدان روز گردیده از
ابیورد سوار و در یک شبانه روز بیست و پنج فرسخی را ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغ آباد
و نیز بر سر ترکمانیه ریخته لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند از انجا مردم نسا جمع و دلالت
و قلوب ایشان را استمالت کرده باز از راه میاب کوکیان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای
اشهب عزم و رایت افراز لوای رزم گشته جلادت کیشان را که در سهم خدنگش عقابت
پر میریخت دو دسته کرده در کوشه کمان کین را از کین زه کردند و خود با چهار صد نفر
سبکروح تر از نسیم سحر وارد قلعهٔ موسوم بهار رود ملک محمود نیز از شهر بعزم مدافعه سوار شد
همینکه تلاقی فریقین نزدیک شد آنحضرت بقصد آنکه ایشان را بجنگگاه دلیران کشانده ان صد خزان
گرفته را بسبیر تر رسانند جنگ بگریز آغاز نموده و کمیت برق تک را بسمت [illegible] گرم
عنان دیگران گران رکاب را تا ظاهر قلعهٔ فارا و فارمد سبک جولان ساختند ملک محمود
چون پی بمدعا برده بود بتغیر در نظم جمعیت خود نداده بهیأت مجموعی متعاقب رسید
و بازار گیر و دار را گرم دید و کر و فر از طرفین بطول آمده چون دران اوان شدت سرما خنکی را
از حد برده و دلهای یلان از نزول برف مانند آب از جویباران فسرده بود هنگامهٔ جنگ را
شدت گرمی شکسته شد ملک محمود به جانب ارض اقدس و حضرت ظل اللهی بسمت ابیورد بروی
آوردند از انجا بنا بر انقلاب اوضاع مرو متوجه ان ناحیه گشته توضیح این مقال آنکه از قدیم الایام جماعت
قاجاریهٔ مرو را در اصل مرو و طایفهٔ تاتار و اعراب را در خارج قلعه بسکنی داشتند فیمابین قاجاریه به جهت ارجحیات

که مقتضیات عالم کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده آن جماعت دیدهٔ خرد
از ملاحظهٔ عاقبت کار بسته و هر یک بفرقهٔ از تاتاریه پیوسته بجماعت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند
و تاتاریه ایمنی مقسم شمرده درصدد تقویت رای فاسد آن جماعت درآمدند تا آنکه رفته رفته قاجاریه ضعیف
و تاتاریه قوی گشته النطفه بعد از ظهور آثار [illegible] در احوال قاجاریه جماعت یموت را که از
خارزم آمده و در محل موسوم بقراقرم یورت گرفته بودند با خود متفق ساخته در مقام تاخت و تاز
درآمدند قاجاریه هر چند [illegible] از روی سپاهی یموت را القلعه برده محبوس و غافله بر سر ایشان ایلغار کرده
بحجر القتل رسانیدند بعد از وقوع انجال جماعت تاتاریه و اعراب کوچ کرده بموضع مشهور بکلال
که در دوازده فرسخی مرو واقع و سرات و زراعت سکنهٔ مرو بود رفته اقامت و از ادیمانه
مارو جاق و ترکمانیه استقامت کرده آب را از قلعگیان ممنوع و اهل قلعه را از کشت
و زرع ممنوع ساختند ملک محمود از اضلاع اوضاع مرویان واقف گشته بر طبق استدعای
تاتاریه بکیفرانیشان را بحکومت آن ولایت تعیین و حاکم مزبور باتفاق نهر ار مارو جاق و ترکمانیه
دست تطاول دراز و تا چند سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند چون اهل قلعه را از قلت
آب و آذوقه کار بهلاکت و زندگانی لیبر حد هلاکت انجامید دست توسل بر ذیل یاری
و دامن مروت [illegible] کاری آنحضرت زده بعرض احوال خویش پرداختند و آنحضرت
نیز از راه تعصب و اهمیت بعزم تنبیه آن جماعت از راه طهران رایت عزیمت بالصوب افراختند

در بیان مقدمات سرخس و اموری که در آن سفر روی داد بحکم خالق عباد

چون موکب والا
وارد طهران گردید باعتبار طغیان آب عبور از رودخانه متعذر گشته در این سمت آب
مکث واقع شد چون صیدگاه عزیمت با دست تهی بازگشتن ناگوار حوصلهٔ شهباز طبع غیور
و مخالفت طایفه اوباقیه سرخس بسرکردگی مودود قلیجان جغتای حاکم آنجا در السنه و افواه
مذکور بود از کنار طهران آهنگ تاخت سرخس کرده از سر راه متوجه مقصد گشته شب پیر وبست
آمده باران شدید شد بحدیکه لباس شبه فام ظلمت در قامت هر یک اهل معدل گشت
و بر خنک سپهر گرد در نهر زمین از کثرت سیلاب پای لیست لای و گل گردید و آب
سیل کوه ربانیی لشکر آسمان اوج موج فوج فوج یکدیگر ابیان موج کرده هر یک بسمتی افتادند

و از شدت باران

و از شدت باران و کثرت گل به حالت رکوب بود و به قدرت نزول سر رشتهٔ
جادهٔ از یک نگاه بدر رفته بهمان طریق تا شب در خانهٔ زین بسر برده هنگام صبح طلیعهٔ لشکر ظفر
بخارج قلعه رسیدند مودود قلیجان چون نوازل سماوی بر در خانهٔ خود دهان دید بجز انقیاد چاره
ندیده ابواب معذرت گشاده و پدر خویش را با پیشکش نزول بخدمت والا فرستاده اظهار کرده
کمان قلاع دیگر نیز از اطراف طریق اخلاص سپردند چون توپخانه همراه نبود بکار قلعه بر خود چند بکوچ جاندن
بعضی از ایلات امر والا عز و صدور یافت فتحعلی سلطان جغتای که بمحافظت قلعجات اقدام داشت
در مقام ممانعت درآمده بالاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن جسته بار اهل قلعه از در اطاعت
فتحعلی سلطان را با عون اتباع کرده بخدمت اقدس آوردند آنحضرت ایشان را با سه هزار خانه وار
ایلات سرخس و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده خود نیز بسیاره وصول
بر سپهر ابیورد پایان انداختند

در بیان محاصرهٔ قلعهٔ غورغان و تنبیه طایفهٔ تاتاریه مرو و در تاریخ [illegible] آن از زمان

از جمله قلعجات طایفه تاتاریه قلعهٔ غورغان بود که متعلق بعاشور بیک بابا تو
و تا آن هنگام تسخیر آن در عهدهٔ تاخیر مانده بود چون عاشور بیک با وصف [illegible] بالین
دودمان تخم مخالف در زمین دل کاشته و حق اهلی را کان انگیزی انگاشته جعفر قلی بیک
سپاه [illegible] که از [illegible] سپاهی چشم کرک چون شبان بود در مخالفت آن آستان با او همداستان گشته
باعانت او آمده لوی [illegible] بجانب غورغان شقه کشا گشته و در اطراف قلعه برجهای
متین و سیبهای محکم ترتیب یافته نخست جعفر قلی بیک اظهار اعتذار کرده بمرحمت [illegible] بخشش
او را با طایفه او رخصت عبور ارزانی داشتند عاشور بیک فراوی به تنهایی با جمعیت خود مرام
قلعه داری پرداختند از مؤیدات اقبال که در ایام توقف کوکب منصور در خارج قلعه مزبور
اتفاق افتاد آنکه چون در ازمنهٔ سابق بنا بر عدم مبالات اعیان دولت صفویه سرحدات
خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن کاه اوزبکیه خارزم و ترکمانیه بود شیر غازی والی خارزم
بتصور ایام ماضی در مبادی عهد آنحضرت اظهار فتنه جوئی و رزم سپاری و بارسال جنود اوزبکیه
هوس ترکتازی کرده هر دفعهٔ اوزبکیه مغلوب یلان میدان ترکتازی و مقهور یکه تازان معارک سپه داری

کشتند پس شیر غازی ترک تطاول و دست درازی کرده بنارا بار رسال رسل و رسایل
و آمد و شد و تجار و قوافل گذاشت و در همان اوقات جمعی از تجار خارزمی وارد ارض اقدس
و بنا برانکه ولایت جهچه در حد دشت واقع و مردم دولت ملک را تابع بودند ملک بایشان
اعلام کرد که بدرقه همراه کردند قافله را بطرز ربایند اهل جهچه بسبب مطالبه باج تجار نزاع و ایشان را
متصرف گشتند و چون دران اوان آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که تا ادام الحیواه
دادخواه مزاج فائیده حرمان و از سطوت شمشیر خون آشامش دلهای دوستان و دشمنان دور و نزدیک
هراسان بودند بمسامع دوست و دشمن رسیده در بارۀ دولتش قبلۀ انام و مرجع مرجاء
خواص و عام بود شیر غازی بعد از شنیدن اخبار الحی بخدمت البیرور فرستاده تمنای
اسیر داد اموال منصوبه نموده آنحضرت لازمۀ مهربانی بنسبت او فرستاده او مبذول و در استخلاص
مال و استرضای تجار شرایط التفات معمول داشتند یعنی وسیلۀ رفع قابلۀ شور شش و باعث
التیام فیمابین شده بالتصدیق علامان خاص موسوم بالتول جلو را برسم خدمت
و امداد در رکاب موکب ظفر بنیاد ساخته بود الجاعت در قلعۀ غورغان وارد و بعسکر ظفر اثر واز
نوازشات لایقه بهره ور گشتند و بسبب انقلاب اوضاع مرو و رزد سپاهی قاجاریه را
پای تحمل و قرار از جا رفته بود روی امیدواری بدربار آن زیبندۀ سریر شهریاری آورده در پای
قلعۀ مزبور لعزبای بوس سربلندی جستند و هم از جانب شاه طهماسب که دران اوقات
در مازندران بسر میبرد حسنعلی بیگ معز الممالک بسفارت اشرف و تحقیق کاران کوکب
جلی الانوار که از افق خراسان طالع شده روز بروز فروغ رخسار عالم افروزش بر در و دیوار
شبستان گوشها میتافت مامور گشته در ایام محاصره القلعه دیده بسرمه سلیمانی غبار مقدم والا
نورانی و دست ممتاز گلزار خدمت والا به چیدن گلهای رنگارنگ سعادت کرم کل قبائی بساط خدمت
آنحضرت فرستاده مزبور را گرامی داشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبۀ پادشاهی بنسبت
خراسان تکلیف و تحریص فرمودند چون ترکمانیه علی ایلی سیاکن درون بار تجدید مخالفت کرده
بر عادت سابقه سر از گریبان گردنکشی بر آورده بودند تنبیه الطایفه را مجددا جهت میمنت منظور

وظهیر الدوله ابراهیم خان

وظهیر الدوله ابراهیم خان را با جمعی از سپاه نصرت پناه بمحاصرۀ قلعۀ غورغان مامور ساخته
و با همان اوزبکیه و جمعی از جان بازان خاص بقلعۀ خوزیمند که مسکن ترکمانیه اند جهت اموال و درد آب
الطایفه را بعرضۀ غارت ساخته ایشان نیز از قلعه بر آمده مهیا جنگ و جمعی از ایشان از شآمت
پیمان شکنی هدف تیر گلولۀ تفنگ گردیدند و دلیران بر سر قلعه یورش برده شیر حاجی را بالقدر کردند
و قلعه در شرف تسخیر آمده اهل قلعه بر دامن امان آویخته حضرت ظل اللهی دوباره از اعمال ایشان
عذر پذیر گشته رایت انصراف افراشتند بعد از ورود کوکبۀ والا نزدیک غورغان عاشوربیگ
قلعه داری را بیفایده دیده قلعه را تسلیم نموده سر بر تقبل الفنا گذاشت پس کیان شیر غازی که مدتی
در رکاب همایون بسالک طریق سربازی بودند بعطای اسب و خلعت نوازش کرده
مرخص ساختند و چون تاتاریه بیش نهاد ضمیر انور بود از راه جهچه حوض خان عباس آباد بساخت
سرور آمطلع فروغ ماهیچۀ لوای خورشید ضیا ساخته اولا کس بدلالت فرستاده
الجماعت سر از اطاعت بر تافتند آنحضرت متوجه ایشان گشته فیمابین مجادله واقع و
الجماعت مورد شدید بلیغ و جمعی از ایشان معرض تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت خود را
گذاشته بلمیت بند مرو شتافته و با مال و لیوان و عیال الجماعت تصرف در آمد پس
حضرت ظل اللهی مال و غنیمت ایشان را بغازیان عنایت و اوسرای ایشان را مرخص نموده
عزم تعاقب فرمودند الجماعت از در اطاعت در آمده آنحضرت طایفه مذکور را کوچانیده
در اصل قلعۀ مرو سیاکن و با فرقۀ قاجاریه صلح داده هر دو گروه را مامور دعا صفت علیا و رزد سپاهی
فرقتین را از ملتزمان رکاب والا ساخته اعراب را با خانه کوچ روانه ابیورد ساخته خود
عازم ارض اقدس و اهالی مشهد فرمان نوشته بشارت بخش مژده توجه موکب مقدس گشتند

در بیان حرکت ملک محمود بعزم مقاتلۀ شاه طهماسب و برگشتن او بنا کام مقصود و بسبب خبر وصول اردوی بطرف کوکبۀ مسعود نورد شاه طهماسب بخبوشان و وقایع آن ایام میمنت نشان

بعد از حرکت موکب معلی بجانب مرو ملک محمود چون گریبان خود را از چنگ آن خصم قوی
دست رها دیده بمضمون آنکه   مهر درخشنده چو پنهان شود

شپره بازیگر میدان شود   فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب جوین و اسفراین مرحله
پیما گردیده که شاید دران ناحیه بشاه طهماسب که در بسطام میبود و تسلط یافته باختلال کارش پردازد
و پیراسته دولتش را از انتظام اندازد چون صیت فردانگی و فرزانگی آنحضرت در حدود و جبال
بلند آوازه و گلزار افسرده اوضاع آن دیار از زلال جویبار تیغ آبدارش تازه بتازه
طراوت بی اندازه گشته ولایت نواحی انگور در مطیع لوای ملک نورد آنحضرت میبود و
شاه طهماسب که دران اوان در شاهرود و بسطام توقف داشت بعد از استماع حرکت
ملک محمود بجوین در اسفراین به سپهداری فتحعلی خان قاجار رو بامیدیاری و مظاهرت
اعانت و مددکاری آن پسندیده سپهر شهریاری از راه جاجرم و اسفراین روانه و در حین حرکت
خود حسنعلی بیک معیرالممالک را بخدمت والا فرستاده تمنای مقدم انور فیروزانه سرور
نادر زمانه نمود و اما ملک محمود تا آن زمان قلعه جوین را در سر راه محاصره کرده تصرف و مشغول تسخیر
سایر نواحی گردیده که آوازه انصراف موکب نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب
ارض اقدس وحشت افزای خاطر ملک گشته دست از گریبان سایر محال باز داشته بسمت
مشهد مقدس شتابان گردیده و بعد از ان او نیز حسنعلی بیک از جانب حضرت شاهی بخدمت
والا پیوسته چون خبر آمدن شاه طهماسب بمسامع اطلاع واقفان عتبه دولت رسید
عزیمت جانب مشهد را موقوف و عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف
داشتند اما در عرض راه همیشه خاطر خطیر خطور میکرد که چون فیمابین آنحضرت و اکراد دیباچه نزاع
و غبار نقار در غایت ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان
الطایفه در میانه احداث فتنه و شر کار آنحضرت را با شاه طهماسب بناسازی منجر سازند
ازانجا که همیشه خداوند مسبب الاسباب وصله الکبر اسباب دولت آنجناب بود عکس این معنی
از پرده تقدیر صورت ظهور نمود   صد هزاران طفل سر ببریده شد   تا کلیم الله صاحب دیده شد
شرح که این احوال فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان چون بعضی از توابع اطراف
رو بدرگاه شاهی آورده از انجمله از طایفه اکراد جمعیت کامل انعقاد یافته بود شاه طهماسب را

با خود سرگران

با خود سرگران میدیدند عاقبت اندیش کار خویش گشته وصله جویی او شد که بفلاح حسن
تدبیری بیک تفرقه بمیان الطایفه اندازد و خود را در امور دولت مقدر بسازد و نجفقلی
بیک شادلو را که از معتبرین چمشگزک بود مامور ساخت که باتفاق ایل خود به تنهائی
بر سر مشهد رفته با ملک هنگام جنگ گرم کنند کوکبه شاهی وارد شود چون عقل خردمند از قبول
اینگونه تکلف تحاشی داشت نجفقلی بیک بیراغدار پس آورده شاه طهماسب تیغ
بیزار او را گردن زد و این مقدمه باعث وحشت او و وحشی خصلتان گشته چون ابواب
قلعه را بر روی خود بسته دیدند هجوم عام وازدحام تمام دیوار قلعه شکافته جماعات
مجموعی بنام سبزه یکونیخی خبوشان رفته در انجا بنای جمعیت گذاشتند و در نشیب غلغله
و غوغا در میان اکراد و قشون استراباد بلند بود هر جا کردی دست میافتند -
از لباس و یراق عریان میکردند اگرچه از راه بعضی امور غبار نقار فیمابین اکراد و آنحضرت متصاعد
بود لیکن در انوقت الطایفه چون دست از دامن چاره کوتاه دیدند از ناچاری
جمعی از رؤسای ایشان بشکایت این حکایت عازم خدمت آنحضرت گشته
در منزل میاب در حینی که آنجناب متوجه خبوشان بود برکاب سعادت پیوسته
و بحلف و یمین عهد بندگی بستند وصیت پیام بیک وکیل چمشگزک را برای تولید سلاح
التیام در همان مجمع با مردان بر همان فراست کرده برای رفع شکراب شیرینی خوردند
بمفاد العبد یدبر الله و الله یقدر اندیشه تدبیر فتحعلی خان صورت علی ما یرید
مطلوب او و عکس تدبیر صورت مقصود آنجناب گردید القصه آنحضرت در صدد
استمالت اکراد تشریف در آمده چند نفر ریش سفید را همراه کردند نزد محمد حسین بیک
ولد پیام بیک وکیل و شاه وردی بیک شیخوانلو فرستادند که مصدر حرکت نشده
منتظر ورود موکب والا باشند و از همان مکان معیرالممالک را نزد شاه طهماسب
و فتحعلی خان فرستاده پیغام دادند که هر چند این نوع سلوک ناسازی در خیال وقتی که هنگام
دلالت در ترغیب دلیران غازی بمعارک سربازی است مقرون بصلاح حال نبوده چه

بحکم تعدد چنین اتفاق افتاده منهم متعاقب وارد شده اکراد را می آورم روز دیگر خسرو سیاره
کان بزم فلک را بنور حضور خویش برارست آنحضرت با کوکبهٔ تمام وارد خبوشان شده
شاه طهماسب را ملاقات کرده عذرخواه گناه اکراد شده برفع مادهٔ نصرت از جانبین
کردند در آنجا حکومت خبوشان بموجب اشارهٔ آنحضرت محمدحسین بیک مذبور تفویض یافته
بخطاب خانی فایض شد پس لوای جهانگشا در بیست و دویم محرم الحرام ۱۱۳۹ مطابق لوی ئیل
از خبوشان بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نموده اولا الکراد در عرض راه باطاعت دعوت کرده
چون او را ابن بچه غفلت گریبانگیر و رشتهٔ بختی او نگاشتهٔ کلک تقدیر گسسته بود دندان
جواب جواب داده ببیرکشی برخواست و در ارگ نشست و راه تمرد گشوده در شهر
برنشست و موکب مظفر در دویم ماه صفر وارد خارج شهر مشهد مقدس و از مجاری ارگ
از جانب کوه سنگین در کمال عز و تمکین با کوکبهٔ رنگین عبور و از زاویهٔ مقدسه خواجه ربیع را
مقر سپاه منصور ساختند و در حین عبور از کنار شهر ملک محمود از برج ارگ باندازجان
توپ و تفنگ پیغام نافرمانی و بلند پروازی بگوش همگنان میرسانید خباب ظل اللهی با توپچی
از لشکر دشمن کوب تا وقت غروب در پای حصار ارگ با محمودیان آتش افروز زایره
حرب شده هنگام شام مانند مهر عالمگیر عازم آرامگاه گشتند و ملک محمود از ظهور طلیعهٔ نیر
طلعت خدیو بیهمال که هر روز مانند خورشید انور از کنار برجی تابان میشد بر زوال دولت و بال
اختر خود فال زده در شدت حیرت سراسیمه گشت اما هر روزه خدیو از جهند با طایفهٔ ارتیه
و باقی همنشینان بپای حصار شهر بند رفته از قلعه جمعی برآمده پشت بقلعه گرد قری میکردند
تا آنکه قضیهٔ قتل فتحعلیخان بوقوع پیوست

ذکر کشته شدن فتحعلیخان قاجار بتفویض بعضی از اعیان

چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن ملک محمود
بمسامع اعیان آن دولت رسیده حرکت قاجاریه استرآباد بدون تدارک
و استعداد اتفاق افتاده ایام سفر امتداد و دم سیر یورش لشکری اشتداد یافته سپاهیان
را طاقت ییلاق نمانده هرچند که فتحعلیخان یکدو دفعه مصدر خدمت شده در آن اوقات

پیشرفت کار

پیشرفت کار سلطنت را منظور میداشت اما چون مزاج شاه طهماسب را از استقامت
دور میدید و از کارکنان آن دولت چندان اطمینان نداشت ناچار پسامانی لشکر را
وسیله کرده از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید که با استرآباد رفته
تهیهٔ لشکریان کرده باز در ابتدای حوت حاضر شود و از آنجا که رخصت او در چنین وقت
موجب وهن دولت بود هرچند که امنای آن دولت بر کار ظاهرا اظهار رضامندی
کردند اما در باطن بفکر دفع او افتاده چون بدون اعانت خباب ناداری از عهدهٔ گرفتن
او برون نمیتوانستند برآمد شاه طهماسب در خلوت مکنون درون را با آنحضرت در میان
آورده آنحضرت فرمودند که کشتن او از شیوهٔ مروت منافی و همان حبس و قید او را کافی است
هرگاه خاطر شاهی بر انعدام متعلق باشد او را گرفته روانهٔ کلات نمایند مشروط بر آنکه
بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص شده با شاه طهماسب بزرین پیچ اقرار نموده پس روز چهاردهم
صفر اقبال فتحعلیخان را با روسای قاجاریه که در دربار پادشاهی حاضر بودند گرفته فتحعلیخان
را در خیمهٔ آنحضرت محبوس ساخته شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بقتل فتحعلیخان
رضا نخواهد بود لظاهر باراده خود نگردیده طرف عصر که آنحضرت بوثوق بیان مستظهر بود
در دربار پادشاهی مشغول رتق و فتق امور رعیت و سپاهی بودند بعضی از نزدیکان
شاه طهماسب که کینهٔ فتحعلیخان را در سینهٔ مخمر داشتند فرصت یافته در جزو ممهد کرده
مهدی نام قاجار را که با فتحعلیخان خونی بقتل او مامور ساختند که کشتگان آنحضرت را خیال
آنکه شاه طهماسب خود نیز مرتکب این امر شنیعه الیه باشاره آنحضرت خواهد بود حرمت
منع نکرده مامورین با تمام کار او پرداخته سر او را بحضور آوردند آنحضرت وقتی مطلع شدند
که کار از کار گذشته بود بعد از چند امر باطلاق رشیر بعید ان قاجار کردند پس حضرت
ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات ملکی گردید گشته ایشک آقاسی باشی گری دیوان
را بکلبعلی بیک ولد بابا علی بیک و لفظی آقاسی گری بعلاوهٔ حکومت سبزوار پیرولد ابدال و
بروی بیک شنجاوانو تفویض یافت بعد از وقوع قضیهٔ فتحعلیخان حضرت ظل اللهی بدیدار

باتیید یزدانی که همت تسخیر ارض اقدس بسته هر روز بر سر قلعه رفته معرکه ستیز و آویز را اسپرده بیابان خیت
اما چون ملک محمود در بر سانحه قتل خان مذبور مطلع شده حیاتی تازه یافته ایمنی را موجب احیای دولت
خود دانسته دلیران مصمم شد که بعزم جنگ برابر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر شکفت
تمام جسته بیاز رزم و بقصد ارض اقدس از خواجه ربیع تحریک لوای عزم کرده ملک نیز با توپخانه
و استعداد بمقابله شتافت و در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی طرفین واقع گشته شکست عظمی بلشکر
ملک راه یافته و جمعی کثیری از اعیان و اعوان او با ابراهیم خان نامی که توپچی باشی ملک بود
بر خاک هلاک افتاده ملک بجانب قلعه هزیمت و تحصن اختیار کرده دیگر رو باوردگاه نیاورد
و مدت دو ماه قلعه محصور دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار ورطه حیرت و تشویش میبود تا اینکه
معلوم دور و نزدیک شد که او را بهیچ وجه روی بهبود و کار او را پایانی محمود نیست نزدیکان
او رفته رفته دامن تجهتی از او در چیدند از آنجمله پیر محمد خان نامی که در معرکه تون بملک پیوسته سردار
و حملة الملک او شده بود چون دولت ملک را نقش بر آب و نمونه سراب دیده در عروهٔ
علیخان نام بعض تابعین خود را بخدمت حضرت ظل اللهی که در ناحیهٔ حال همایون فالش انوار تائید تابنده بود
فرستاده پیغام کرد که اگر مرا اطمینانی کامل از جانب آنحضرت حاصل شود مستحفظین دروازه
سمت میر علی آموته را بسته دروازه را بتهیهٔ نیم جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام داخل شهر شوند
پس در شب شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۱۳۹ مطابق قوی ئیل هنگامی که ظلمت لیل پرده غفلت بر دیده
غنوده کان بستر راحت آویخت و سپهدار ماه افواج انجم و اختر را به تسخیر شهربند سپهر برانگیخت
آنحضرت با دوازده هزار نفر دلاور پیاده از زاویه خواجه ربیع آهنگ قلعه کرده در سمت دروازه
معهود در مکمن کمین ایستاده ظهور وعده پیر محمد را آماده شدند پیر محمد بر وفق تمهید آنشب پاسبانان
برج را کشته سرهای ایشان را بپای قلعه افکندند دروازه را گشاده خدیو آزاده بنیروی بخت
خداداد با پیاده کان تیغ زن و بهادران صف شکن داخل شهر گشته آن حوزه خلد قرین را
با صحن مقدس و چارباغ متصرف شدند محمودیان که در محلات و بروج مشغول محارست بودند
از شدت مدهشه انحال سراسیمه خود را بارگ رسانیده متحصن گشتند ملک محمود هنگام صبح از دو طرف

علی اکبر خان

یکی از سمت خیابان چهار باغ و دیگری از جانب خیابان سفلا در کمال جلادت و شورش
یورش بشهر در افکنده حضرت ظل اللهی نیز بپیاده کان رزم کوش و سرداران جوشن پوش پا در پیش
انداخته با شیرهای آخته از دو جانب بجنگ پرداخته تا پای ارک تحمل جنایات بسیاری
ایشانرا بی ساج و برگ ساخته آنجماعت را بارک گریزانیدند امروز تمام شهر متصرف لشکر نصرت قرین
در آمده بعد از آن باعلی حضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف سعادت اندوز
تقبیل آستانه مقدسه ملائک سپاه گشته باز باردوی خود انصراف کردند روز دیگر که حضرت
ظل اللهی آهنگ یورش ارک کرده همینکه خوابین روزسیاه شب از بیم تسلط قهرمان قهر از شهربند
جهان بارک عدم گریخت ملک چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته دید
از در استیمان در آمده جیقه زیاده سری از سر برداشته در راه و رسم چاکری را از سر گرفته
پایتخت و اسباب سلطنت که مرتب کرده بود همراه آورده بود سپرد اما مهدی نام که در بدو
حال تون تاب گرمابه مشهد است اول در ایام حکومت تون با ملک گلخن
انیس گرم کرده درین اوقات بر مسند وکالت ملکی تکیه زده منشاء اغوای او بود بپایه رسیده
بپایه مجددهٔ و اعیان ملک محمود مورد عفو و امان گشتند ملک محمود از راه تلبیس
بکسوت فقر تلبس جسته و بمعاد من ترک الدنیا ترک الریاسة را کلاه تارک تجرید
ساخته بسنگ قناعت بر خود بست و تخته را بوست تخت تبدیل و از خرگاه دارائی سلطنت
بخیمه قلندری درویشی نقل و تحویل نموده و در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست
و پیر محمد در ازاء این خدمت حاکم ولایت جام و جرعه نوش جام مرام گشته بخطاب
سلطانی فائض گشت بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدس بدست در بیان توجه موکب والا بجانب
خبوشان و بسبب مخالفت اکراد و ظهور نقض عهد ایشان بزور و بازوی دلاوری
بسر پنجه تصرف ان رسیده سریر سروری در آمده چندی از ایمنی برامد عزیمت توقف در
ارض اقدس انیس و را در خواطر تصمیم یافته جمعی از افشاریه بیکیشه ابیورد و توابع را بمحافظت سرحدات
آن نواحی گذاشته تتمه را با شاهزاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده انگاه

نزهت بنیان را که مظهر محوای جنت مستقرگاه و مقاما بود دولت برای توقف و قرارگاه
دولت بنا ساختند و چون در مبادی حال منوی و معهود ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود
صفه و مناره آستانه مقدسه رضویه مذهب و زر اندود شود لهذا حکم والا بانجام و امضا فرجام
صادر گشته مناره گنبد مبارک چون بتعزیه بود مناره دیگر در محاذات او با اوج عیوق افراخته شده
که قبه چرخ برین را عمود و دیده مهر و ماه را دو میل زر اندود باشد الحال حضرت ظل اللهی بعد از فراغ
از حل و عقد امور پس برای عقد گوهر مقصود که بسابق در بام بهم خواستندی معامله او شده
بودند روانه خبوشان و چون بعضی از جماعت عراقی و اذربایجان که متقرب بساط سلطنت بودند
از جانب آنحضرت تمکین نمی یافتند و اقتدار آنحضرت در مهمات ملکی ناملایم طبع ایشان بود
خفیه در صدد اختلال برآمده شاه طهماسب را بخواستگاری مطلوب بمطلب ترغیب و بر جناب
نادری ترغیب کردند وَمَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ آن طایفه بسمت عهد نیز
بهمان سخن سخت شده فرستاده حضرت ظل اللهی را بی نیل مقصود باز گردانیدند چون تحمل در انتظام امور را لازم
مردم بازاری که از عار و حمیت عاری باشند بر نمی تابد به چنین سرور و غیوری چه رسد آنحضرت قطع
و فصل این امر را بقبضه شمشیر که حاکمه کار مرد و بامرد حواله با دست رجوع و در دم با هواخواهان
جانفشان باتفاق شاه طهماسب عازم خبوشان گشته علی آباد که در نیم فرسخی خبوشان را مضرب خیام
غزوشان ساختند منصور الکه که در خبوشان که شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند بهر نحو که مقدر
شده باشد این کار را فیصل یابد در مقارن او شاه ویردی خان شیخوانلو حاکم سبزوار نیز از
سبزوار وارد خبوشان گشته محمد حسین خان حاکم آنجا که نوشته پادشاه در خصوص آن مطلب با دیگر
دلی جانانه کشف نقاب از چهره شاهد ما فی الضمیر کرده بود بخدمت آنحضرت ارسال
داشت با وصف آنکه الجناب صورت آن معنی را در پرده خود داشته اظهار نکرد هنگام شام
که خسرو زرین مهر از منازل سپهر در طلوع عیده شب شهابیه شهرستان مغرب گرم شتاب
شده شاه طهماسب برهنمائی بدیر بر سر تهران رکاب بمقتضای ایام شباب بدون
اطلاع خدیو فلک جناب با اسپی سوار و شبری از اصطبل با در رفیق و بارگشته جریده

وشبها در لباس تواری

وشبها در لباس تواری خود را بشهر رسانید صبح که حرکت او بر رای جهان آرا انکشاف یافت
اسباب و کارخانه جات بیرکار او را که در معسکر ظفر اثر وارض اقدس بود برای آنکه پامال
تعب و دست فرسود تصرف دیگران نگردد مضبوط و ملبوس و مایحتاجی که برای او در کار
بود به خبوشان ارسال و تتمه بارض اقدس برگردانیده از منزل مزبور حرکت و یوسف آباد
که در سمت غربی خبوشان واقع و معبر اکراد بود منزل و در راه آمد شد بر قلعه کیان مسدود و ساخته حشم
و در حین عبور موکب والا از حوالی خبوشان فوجی از اکراد بیرزاه بر جنود جلادت بنیاد گرفته
بیارقه بیکان تیر و گلوله تفنگ اشتعال نایره جنگ کرده انهزام یافتند شاه طهماسب
بیچ بیک سنابه پیر شاه وردی خان و باقی اعیان دولت که مرض شناس مزاج او بودند
پرده از روی کار برداشته ارقام باطراف ممالک خصوصاً بحکام کرایلی و مازندران
و استرآباد نگاشته حضرت ظل اللهی را بخیانت اسما در انداده استمداد کرده ملک
محمود و ملک اسحق و ژرو بیای سنابه که در اردوی همایون می بودند ارقام فرستاده
که ترک وفاق آن زنده آفاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگرچه بحسب ابراز
از فرمان شاهی پیکر و ولیکن چون دانست که مآل حال بروز خواهد گرد بعد از چندی بنظر اقدس
رسانید هرچند این معنی بسبب نفار خاطر والا کرد دید اما از مواخذه آن پادشاه بیکسی و حق نا شناسی
تجاهل فرمودند بعد از چند جماعت از ایلات اطراف بامداد واقعه کیان آمده ایشان از طرف
بر ... و قلعه کیان نیز بهیئات مجموعی سواره و پیاده لرزاندند و هجوم آورده مستعد
قتال گردیدند حضرت ظل اللهی با دلیران آتش ... اخلاص کیش آن جانب را که کارزار برآمده قلعه

بهم در اویخته شدند و غبار عرصهٔ هیجا را بچرخ دوار بر انگیختند جعفرقلی بیک شادلو که از معارف چمشگزک بود
از زور گلولهٔ تفنگ و زنبورک گذشته جمعی کثیر عرصهٔ شمشیر ابدار و تقید اسار گرفتار و بقیهٔ ایشان گرم
خیز میدان فرار شدند روز دیگر جماعت قراچلو که در میان طوایف اکراد صاحب شمشیر
و بدلاوری ممتاز و شهیرند جمعیت کردهٔ بعزم امداد شاه طهماسب اهنگ قلعه کردهٔ حضرت ظل اللهی
بعد از ظهور سپاهی آن راه زنان طریق بر ایشان سر راه بر ایشان گرفته اکثر جماعت را زخمی و قتیل و اسیر
گردیدند چون در صحرا و دشت حبس گرفتاران الطایفهٔ وحشی خصلت تعذر داشت جاه
طوالی حصر کردهٔ ایشان را با و مکان انداختند بعد از چندی افغانی ایشان را رهائی مروت
ندانسته بمقتضای فتوت رعایت اهل مرحمت نشدند با وصف انکه سرما در انسال بحدی
اشتداد داشت که کوه و صحرا متصل برف در جامهٔ پنبهٔ دار لپیر سپیر در آتش سوزان
اگر از بستر سنجابی خاستی سپیر بدسکه در جای خویش سر گشته میمرد خبوشان را در کمال
شدت محصور کردهٔ قلعگیان را تنگنای حیرت انداختند و الجماعت بعد از چندی
وسایط برانگیخته انحضرت را ترک مطلب تکلیف و انحضرت هر دفعه بزبان قاطع سیف
جواب الحرف بالحیف میکردند و طایفهٔ مزبوره چون دیدند که از توسط وسایط کاری انجام
یافت مستدعی شده که ان عزیز مصر اقبال از یوسف آباد حرکت و عزیمت ارض اقدس
کردهٔ ایشان هم متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض فیض بنیان برده امر معهود را
صورت دهند کارکنان اندولت را عرض انکه شاید از خارج از احکام و لاابالی که در مقدمه خبوشان
از ایشان ابتدا کردهٔ بودند بدوی رسیده و از فرار خود نکول و امر مزبور را برای شاه طهماسب
که اغوش تماشیش خمیازهٔ کش شوق این مطلب بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران رکاب
از بسکه پیم رضاجوئی انجناب بودند برف ریزش را بستر قاقم تصور کردهٔ از خدمت اظهار
دلیری مینمودند اما چون دواب و مراکب از شدت سرما در معرض تلف بودند انجناب خدیو
فرزانهٔ از مبادی کار همیشه متوکل بخدای یگانه و عامل بسخن مدارا با اشنا و بیگانه و تضییع خلق را مسود بود
بملاحظهٔ هوای کار و کار رهوا حرکت و عزیمت ارض فایض البرکات کردهٔ بعضی از سپاهیان جواصه

بااتفاق

شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند بار حضرت شاهی و اعیان دولت
بنابر مدافعهٔ که داشتند راه تحمل می نمودند تا مقدمهٔ کرایلی واقع از رسیدن کومک مأیوس گشتند
تبیین این مدعا انکه محمد علی خان قولر اقاسی سابق ولد اصلان خان که در ایام اقتدار فتحعلی خان قاجار
از دربار پادشاهی دور از بساط قرب مهجور گشته در مازندران می بود بعد از قضیهٔ قتل فتحعلی خان
جائی تازه یافته از جانب شاه طهماسب مأمور شده که خزینه و اسباب سلطنت را که
در مازندران می بود با اردوی شاهی نقل نماید مشار الیه بر وفق فرمان عمل و جمعی از غلامان و خادمان
بزرگ از شدت دی و دم سردی فتحعلی خان در قشلاق مازندران متواری بودند و در آنجا
بکام وردی دل ایام یافتهٔ افغانی شده همراه مشار الیه شب بعزم امداد اکراد اهنگ خراسان
کردند بعد از ورود بخاجرم من اعمال کرایلی رحیم خان الجاعلی العقله جمعیت کردهٔ شب بر سر منزل
شرف الدین نامی که از ملازمان حکام استراباد بود در ایام هرج و مرج صاحب جمعیت سخت
و استبداد شده بمحمد علی خان پیوسته بود ریخته بسبب سابقهٔ نزاع او را بقتل رسانیده روز
دیگر که صبح از غفلت بچه خونین بر چهرهٔ چرخ برین کشید اهنگ قتل محمد علی خان کرده محمد علی خان
تمامی خزینه و اسباب سلطنت را گذاشته راه فرار پیش و رحیم خان علی انهار الخوره بقصد
وجهان خویش در اورده انخبر بمسامع شاه طهماسب و اکراد رسیده یأس کل بدراحوال
ایشان راه یافت لابد شاه طهماسب از خبوشان حرکت کرده در حوالی نوذر وارد
ارض اقدس شد پس حضرت ظل اللهی کس نزد رحیم خان ارسال و تمامی خزینه و دفینه و اسباب
منهوبهٔ شاهی را استرداد و واصل سرکار پادشاهی ساختند و در همان اوان حضرت ظل اللهی شبی
بعد از تجرد از علایق جسمانیه و هواجس نفسانیه و اتصال بمجردات علویه و مشاهدهٔ صور غیبیه
از انوار قدسیه در عالم رؤیا دیدند که مرغابی بزرگی که اورا قوا گویند نمود از گشته انحضرت لقلکی
در دست داشتند بجانب ان قوا خالی کرده قوا را بدون انکه افت زخمی رسیده بوده بزیر کشیده
بعد از ان بخیمهٔ سالی که مخصوص انحضرت بود در آمده در برابر خیمهٔ خشنهٔ و حوضی در میان حوض ماهی
سفیدی بود به بزرگی بره که چهار شاخ قوی داشت انحضرت به حاضران فرمودند که او را بگیرند گرفتند

نیز بشد گرفت امر الامر خود دست انداخته وصید کرده آن را نیز بر بر نقل کرفتند وصبح آن خواب
به نزدیکان حضور همایون نقل کردند مشخصی از حضار این شعر خواند اگر در خواب بینی مرغ و ماهی
بمیری تا نه بینی پادشاهی تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آیینه صورت صافی معنی وحی
الهام است فی الحقیقه این است که چنانچه قوا بزرگترین مرغانست پادشاهی این خدیو بیهمال
نیز اعظم سلاطین ها باشد و صید ماهی چهار شاخ پیغمبر اشاره برین است که تاجداری مملکت
چهار پادشاه با آنحضرت تعلق یابد چنانکه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بحوزه تصرفش درآمد

کیفیت نوروز فیروز قوی ئیل مطابق سنه ۱۱۴۳ و آمدن حضرت ظل الهی بر سر خبوشان و وقایع آن سال

روز پنجشنبه شهر رجب المرجب که خسرو سیارگان رخت بشهرستان حمل کشیده و شاهد
گل پیرهن بهار در شبستان چمن و دامان جویبار آغاز جلوه گری کرده عروسان دلارای لاله
و ریحان در حجله گلشن به نشو و نما برخواستند و مشاطه کان قوه نامیه چهره لاله رخان نسرین
و یاسمن بغازه و گلگونه دلکش برآراستند عندلیب شوریده حال در عشق گل بدیع خصال
شور انگیز نشاط شتافت تیغ زبان تیز فاخته سوخته بال در هوای سرو سهی بجستجوی قمریان
بدی گوگو زبان از سبزه نوخیز بیاز و برگ دشنه خنجر خونریز نموده اکراد که سیخال آن
مانند آب و رنگ بهار بی اعتبار بود از آمدن تقاعد ورزید اکراد سکنه کلات و دره جز را
بمحافظت برانگیخته و الطایفه در محال ملک محمود طبل یاغیگری کوفته جمعی از قاجاریه مرو را
مقتول و قلعه را تصرف کرده نقاره خانه را بنام ملک محمود بنوازش در آورده بدین سبب آنحضرت
جناب ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جز تعیین و الطایفه نیز سر بشورشی
در کشیده با ابراهیم خان از در ستیز در آمده جمعی از لشکریان مزبور بشور انگیزی شکر شربت
فنا تلخی نوشیدند از یکطرف کلاهر درون با ترکمانیه و غیره و علی ایلی و از یک سمت محمد حسین خان
زعفرانلو و شاهویردی خان شیخوانلو سلسله جمعیت را انعقاد داده با عدت و استعداد
بمعاونت اکراد پرداخته ابراهیم خان را در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از
شنیدن این واقعه دل گران با شاه طهماسب آهنگ دره جز کرده در راه خبر رسید که جمعی

از اکراد با کوچ

از اکراد با کوچ و بنه خود روانه خبوشان شد آنحضرت شاه طهماسب را در بیابان مشهد
و خبوشان در قلعه موسوم به ستجرد برگذاشته خود بخبوشان ایلغار و با الطایفه ملاقی گشته
اگرچه بمراعات نوامیس ایلی متعرض اسیر زنان آن راه زنان نگشتند اما تمامی اموال آن
و باقی اکراد و نواحی خبوشان را غارت و کام ایشان را از لذت اندوز مرارت انباشتند
و از آنجا متوجه دره جز گشته الطایفه را که ماننی سپیس بلع و جمعرا معروض تیغ بی دریغ نموده تاب
مقاومت نیاورده سرکرده کان خویش را به خبوشان پیش کردند جمعی از دلیران
عرصه شمشیر موکب آنحضرت بتعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تکاور انگیز و فوجی نیز باشاره
والا برای اعراف خرمن حیات و هدم بنیان جمعیت ایشان اشهب عزیمت را برق
تک و صرصر خیز ساخته مامورین جان نثار الطایفه را عرصه تادیب و تدمیر و سرکرده اتحاعت را
که سلیمان نام شیخوانلو بود دستگیر کرده چون از حق نعمت و ... جواری آنحضرت چشم پوشیده
بود بحکم والا چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه برآورده قلعه خبوشان را محاصره
کردند سرکرده کان از قلعه برآمده دوباره مستعد تقدیم امر معهود شدند آنحضرت برای
اتمام حجت قبول و رایت جهانگشائی را به جانب ارض اقدس برتواند و در وصول بدانجا
ابراهیم خان باشاره والا بمواخذه که بند سلطانی مرور گسسته تا تارینه انجا که در تعلم طغیان
بودند از بی‌آبی عاجز شده قلعه مرو را سپرده در صدد اطاعت درآمدند اما اکراد خبوشان
باز از عهد عدول نموده راه شیوه پیش گرفتند آنحضرت بفحوای لا تثنی الا فقد تثلث شمشیر باره
بارگی عزیمت را بجانب خبوشان جولان داد شاه طهماسب هرچند که در باطن طالب
انطلاب و مدعی این مدعا بود اما در ظاهر با زر فاقت کرده بعد از ورود به خبوشان جمعی از محاصران
خصوصا پیر اعلی خان عبات که در آن زمان ناظر سرکار شاه طهماسب بود چون دیدند که از این
نیرنگها نقشی مراد نقش مدعای ایشان از پرده اختفا و صورت ظهور نه نموده ممهد کرده خواستند که اکراد را
به بهانه اصلاح میان سپاه آنحضرت داخل کرده باین وسیله کاری از پیش ببرند
اکراد هرچند که ایشان را در دوستی خود صادق و با آنحضرت منافق دیدند اما عواقب قبول

این امر کردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان بمعسکر نصرت اثر درین ماده سبقت گزین
گشته قضیه برعکس نتیجه بخشید پیر اعلی خان و یاران او چون این پیر زاد در مزاج اکرادی اثر و تحمل
تمهید رایی تنمر دیدند حضرت شاهی را به جانب نیشابور ترغیب نموده شاه طهماسب که همیشه
پای عزیمتش در راه برای تیز رو و سبک جنبش در نشیب و فراز وادی اضلال و رنگ دودلی
بود چون قدم سعی را فرسوده و رنج خود را بیهوده یافت از جانب نادری عذرخواه گشته بجانب
نیشابور شتافت حضرت ظل اللهی ایندفعه کمر همت بعزم تنبیه اکراد بسته قلعه را محاصره کرده
محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطائفه شادلو و قراچلو که مرد شمشیرزن و بهادر صف
شکن ایشان بودند اعلام و از ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از آن جماعت بکومک محصورین تهور
برانگیخته اهل قلعه نیز پای جلادت بمیدان نهاده از قلعه برآمدند حضرت ظل اللهی که فتح و ظفر
همیشه دو اسبه در رکابش دوان و تیغ اقبالش در معرکه رزم روان و رو داد نسبت
اولا با قلعگیان گرم شمشیر گشته ایشان را پیرو وادی گریز ساختند و بعد از آن متوجه اکراد
پروکی شده قلب جمعیت ایشان را بحمله زهره شکاف از هم دریده جمعی از ایشان را براه نمائی [illegible]
رو و تیغ تیز از همان راهی که آمده بودند بازگردانیدند و بعضی بطریق عدم روان و تتمه را به جانب
فرار شتابان ساخت و جمعی از آن جماعت را گرفتار قید اسیر شدند آورده در دور خبوشان
بسیاه چال اندوخته اکراد چون خود را در ورطه عجز و درماندگی دیدند از در استیمان درآمده به حضرت والا
فایض شده استدعای انصراف موکب همایون مسعود به جانب مشهد و تعهد انجام امر معهود کردند
پس آنحضرت گرفتاران را برعایت راه و رسم ایلی مرخص و محمد حسین خان حاکم خبوشان با اولاد
شاهوردی خان و سرکردگان اکراد ملازم رکاب ساخته از راه سلطان میدان بعزم ملاقات
شاه طهماسب روانه نیشابور کس برای تمشیت این امر و رتق و فتق طایفه و قانون بمشهد تقدیس و خبوشان
فرستاده بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس کرده در آن محل کسان اخوج مقصود
از خبوشان وارد شده شاهد مطلوب را بلباس اشتباه مقصود ننمایند اگرچه در چنین روز
نامه ظفر که نوعروس بیان دلارای را اگر اوقات بملاحظه تطویل مقال حجله آرای خلوت بیان نشان

نگشته در پرده

نگشته در پرده اجمال میماند و اگر این گونه امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب بکار نیست
اما چون مقدمه مواصلت با علی بیک و بعد از آن این وصلت که خون دلیرانش غازه آرایش
و تیغ برّش گلگونه پیرایش بود از منشیات این دولت ابدپیوند شمرده میشد لابد از نخست
قلم نقاب خفا از چهره اینمدعا گشوده همانا حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو وصلت
تولید نتایج دولت و تکوین موالید قدرت و شوکت آنحضرت شده بر کشان افشار و اکراد
که اعظم ایلات باشد بعد از خود از مائی برعجز خود اقرار و با خدیو آزاده عقد بندگی بسته طریق
خدمت اختیار نماید و الا قابله این ماده چنان ماده قابله نبود که تولید اینهمه فساد و خون
ریزی و ایراث نزاع و فتنه انگیزی کند ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ در خلال این احوال
بوضوح پیوست که تاتاریه که در مرو بنام ملک محمود نقاره عصیان فرو کوفته قلعه را ضبط کرده بعد
ملک در هر روزه نوشتجات با ایشان نوشته آنطایفه را تحریک بفساد مینماید چون تقدیم
خبوشان نیز جایکه مذکور شد از قراریکه از جانب شاه والاجاه مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور
می یافت مخفی داشته خاطر نورانی را بگرد غبار آلود کلفت میشود و در آن وقت که بر در این جناب
تتمه افعال سابقه گردید اغوای او بر القاء کرده محمد خان جولاه را بر جاپول او را انتقاص جان
محمد بیک بن باشی جولاه که از گشتگان تیغ جلاد ملک بود با ملک اسحق با بسیار سیاه
ملک محمد علی برادر کوچک ملک محمود بیشابور بر درپیر اعلی خان بنیابت فرستاده
او نیز موحی الیه را در عوض مقتول برادر خود در عرصه تیغ انتقام کردند هر یکی بسا نشسته تاج
بزرگی کی بود گر بیازی با قضا بهر در پیر سود اگهی و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله خان
حاکم سیابی سیستان که دران اوان از سیستان به خدمت والا آمده بود با اولاد و اقارب
و کوچ و منسوبان مرخص و روانه وطن مالوف ساختند

در بیان طغیان حسین سلطان سیستانی در حدود قاین و توجه موکب والا بعزم تنبیه آن خاین و تعیینه جنگ شکستگان حرافت با سولکی

در ایام توقف رایات جهانگشا در ارض فیض بخش حسین سلطان که از اقربای ملک سیستانی بود در حدود قاین
میبود با اعتبار نسبت بملک محمود سیستانی و اغوای وسواس شیطانی اغاز فتنه جنبانی کرده

بابی را که از جانب آنحضرت در آنولایت میخوارف و درون بیرون کرده حضرت ظل اللهی
به تنبیه او مأمور ساخته کاری پیش نرفته چون تنبیه افاغنه پنگان خواف نیز منظور نظر والا
بود در هفدهم شهر ذیحجة الحرام سنه ۱۱۳۹ مطابق توی ئیل بر نهضت شاه والاجاه شاه طهماسب همت از اثر
از سبزواران معرکه جانستانی بهمعنانی تایید یزدانی از ارض اقدس نهضت و بمجرد وصول آوازه توجه همایون اعلی
بانسیمت تزلزل در بنیان حال آنجماعت راه یافته ملک کلبعلی ولد ملک محمود با ملک لطفعلی
برادرزاده او و بقیه‌ای سیستان که در آن مکان بودند فرار کرده باصفهان رفته بشرف قلجائی
پیوستند و کمر ملازمت او بستند و حسین سلطان در قلعه تحصن جسته بعد از ورود رایات نصرت آیات
در مقام ندامت و بندگی و صدد عجز و شرمندگی در آمده اعتذارش محل قبول یافت بعد از نظام
امور آنسرزمین کوکبه جهانگیر بجانب پنگان نهضت کرده سه روز قریه اسفیدان
مخیم سرادق عز و تمکین گشته روز رابع ترتیب قراول و تیپ و انضباط لشکر نصرت و تعیین
بیاقه با سعاده و جواد و نقاره و آرایش طرح و برانغار پرداخته وارد قزلجه آباد بسبب آنکه
مابین آن مکان و زیر کوه ریگ بوم بود با توپخانه در ریگ نشست پس آنحضرت با جمعی از
دلیران شترهای کوه کوهان بر داشته خود بر شتر مانند مهر بر تخت نخجیر سپهر سوار گشته
دامن عزم و پای همت بر زده گاهی سواره و گاهی پیاده بکشیدن توپخانه مبرد داشتند
و در شدت صیف که آب جز در دم سیف یافت نمیشد و آنهم نصیب اعدا بود تمشیت
روز در آن بیابان زحمت توپخانه را میکشیدند و در دهم صفر نزول اجلال در بهداوین
واقع گشته چون جمعی از افاغنه در قلعه بهداوین ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر
در انتظار مصالحه افاغنه از راه کید اظهار میکردند سنگدل و جویای قتال با گروه بیان کسل بودند
همت والدی ظل اللهی بدفع الطایفه مصمم گشته آنجماعت چون خود را در معرض فنا دیدند
از راه خدعه از قلعه بر آمده عهد کردند که سر کرده ایشان رفته افاغنه قلعه نیار آباد را مطمئن خاطر
و در رکاب اقدس حاضر ساخته قلعه را تصرف جنود قاهره دهد بعد از استقرار این عهد سر کرده مزبور بقلعه
نیار آباد رفته دیگر نیامد آنحضرت افاغنه قلعه بهداوین را از تیغ گذرانیده مال و عیال ایشان را

بمعرض نهب و اسیر در آوردند و رعایای آنمحل را که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند امان داده
از مؤاخذه ایشان با خذ سیورسات و تکلیش اکتفا کردند بعضی از قلعه جات اظهار اطاعت
نموده کلانتر پنگان در دادن سیورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه باخرز و کوسویه و غوریان
فرستاده استمداد نموده پس امر قضا نفاذ عز النفاذ یافت که جمعی از دلیران قلعه کوب را از [illegible]
ملایک مطاف از راه بالاخواف بر سر قلعه پنگان برده قلعه را محاصره و مظفر و رود
موکب والا و طلیعه نصرت لوا باشند و رایات همایون در چهاردهم ماه مذکور آمده
قلعه پنگان را محصور و محاط سپاه منصور ساخته از طرفین باندلختن توپ و تفنگ هنگامه بازار
عرصه جنگ شدند سانحه عجیبه که در آن روز اتفاق افتاده بود آنکه در حینی که توپچیان بامر
والا اکرم پر کردن و انداختن توپ بزرگ به جانب قلعه بودند حضرت ظل اللهی بر سر
توپخانه آمد محاذی دهن توپ ایستاده متوجه تعلیم توپچیان گشتند و میان توپ نگاه
میکردند در آن اثنا که توپچی توپ را خالی کرده دوباره مشغول پر کردن آن شدند آنحضرت بالهام
غیبی اراده سرکشی توپهای دیگر کرده اینکه پنج شش قدم از آنموضع خطرناک گذر شدند ناگاه
توپ از حرارت درون در گرفته شراره شرارت افروخت و سعید سلطان کلانتر
درون و چند نفر از توپچیان و ملازمان و مردی که در آنجا بودند بصاعقه فنا بسوختند اگرچه وقوع
این حادثه ملال افزای خاطرها گشته اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس کوه پا برجایی
جهان توکل و ضمیر منیر شان لنگر الهی در دریای تحمل بود بصرصر انگیزی ریاح نوایب و تلاطم
امواج حوادث از جا بر نمی آمد ظهور این امر را بر احتراق کوکب طالع خصم بد اختر محمول ساختند
در هنگام شام که چرخچی مهر از معرکه سپهر رو به منزل غروب گذاشت و ماه زرین کلاه بطلایه
داری معسکر نجوم فلک رایت ضیا بر افراشت طلایه داران بنگهبانی لشکر و حراست
اطراف قلعه پرداختند مانند دیده انجم و شهر ازرگه بانی نیاسودند تا طلوع صبح از شب تافته
توپ و تفنگ قلعه پنگان نمونه قلعه ذات البروج سپهر بودی و از شرار آسمان سوز
بوارق شاهین بادلیج و ضرب زن قضای هامون عرصه چرخ در نشیب گلوله توپها صف شکن

بر برج باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر بهمین نهج توپهای صاعقه بار آتش افروز خرمن
هستی مرد و زن میبود تا آنکه از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته
یکطرف برج فرو ریخت دلیران میدان بزد یورش برده شهر حاجی را التصرف کردند افاغنه
بعد از مشاهده اینحال از در استیفا درآمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر گردون کشنده
از قلعه افق برآمد کلانتر سگان شمشیر بگردن انداخته و سپید در ذیل ندامت زده متقبل دادن
سیورسات و سپردن قلعه گشته بقلعه برگشت دوباره سرکشی بنیاد نهادند آتش قهر قهرمان
شعله ور گشته جیش انجم حشر لوا افراشته بدور قلعه را در گرفته متوجه تسخیر شدند و در شب هفدهم
ماه مذکور قلعه بتصرف درآمده مردان و زنان ایشان عرصه قتل و اسیر گشتند و اسیران
لکدکوب جنود نصرت نشان و اموال و اسباب حمله مطایان کوه توان گشت بعد از آنکه
کار قلعگیان ساخته قلعه از نقش پرداخته شد خبر از مستحفظین فرائه مخبر رسید
که هشت هزار کس از افاغنه هرات با عانت اهل سگان وارد تا باد گشته اند
کوکبه والا بعزم مقابله بزنا باد و خواف را که در یکفرسخی سگان واقع و قلعه محکم و مکان
خرم بود برای محل قرار قرار داده بمفاد لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ برای هر فرقه و گروهی
منزل و مکان مقرر فرمودند و روز دیگر افاغنه چون بجنگ قزلباشیه جری بودند در کمال دلیری
وارد دو فرسخی اردوی همایون گشتند غافل از آنکه گربه شیر است در گرفتن موش
لیک موش است در مصاف پلنگ چون چشم مردم ایران عموماً از افاغنه هراسان
و اول جنگ طایفه و سپاه ظفر پناه بود حضرت ظل اللهی که دریافته رموز آگاهی و عیار
سنج نقد حالت لشکری و سپاهی بودند جنگ میدان را مقرون مصلحت ندانسته
میخواستند که آهسته آهسته غازیان را بابلی خود طعمه خصم افکنی بیاموزند و بتدریج بتقویت دلهای
ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در عرصه دشمن شکاری شیر کردار نمایند رخصت میدان
جنگ دهند لهذا لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خندق سازی و سنگر بندی و تفنگ و توپ
بازی میکرده باشند تا رفته رفته جری و بعد از خود آزمائی در جنگ میدان کار فرمایی

شیوه دلاوری

شیوه دلاوری شوند پس آنحضرت بعد از ترتیب طایفه لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر دلیران
کارزار نموده سوار و تیر رس معسکر نصرت اثر نیم جلوه با دپای خاک نورد آتش افروز بادیه جنگ
و پیکار گشتند هر چند غازیان بتماشای میدان از جا در آمدند خدیو تهمتن رزم با قشهای ارتویه
حزم عنان داری نموده پس عزم ایشان گرده سپاهانه با گروه اغاز دستبرد و تیر و تفنگ زد
و خورد نمودند جمعی کثیر از افاغنه سرافکنده شمشیر حرب و لوای ظفر را بخون ایشان خضاب
کردند القصه تا چهار روز بهمین منوال معرکه جدال و قتال آراسته هر مرتبه غلبه بتصرف
از این طرف بر وجه خواسته بعمل آمد در شب چهارم که سیاه خیمه لشکر شاه در معرکه سپهر
از دایره هاله بر انداخت و احتشام شومی نجوم بیابان دشت فلک هجوم کرده افاغنه
حرب را بهرب مبدل ساخته بجانب هرات توسن اکثر فرار شدند آنحضرت
نیز تعاقب را مقرون اصلاح ندانسته حرکت لیه هرات را بوقت دیگر معول داشته
عنان اشهب عنبرین پیشانی را بجانب ارض اقدس معطوف ساختند چون داور زرین
کلاه مهر که در منزل حوت اظهار سولت تهیگی میکرد در رغم شهر شعبان المعظم
در ملک حمل از سحاب بهاری انشاء صولت پلنگی نموده با تیغ شعشعه مریخ و
سنان اشعه بخصم افکنی لشکر شتا برداخت و خدیو جهان گیر بهار منشور غرش
از دیوان قضا عنبر آثار یافته بود دوباره بر باره حکمرانی لشکر سف دهقان دیرا
از دار المرز چمن برانداخت سپهدار بلند نقدار حیا رتبازه کی بزور بازوی قوت
نامیه مبسوط الید گشت و حکم کلهای نشستن در خیابان فرمان هوای فروردین چون
آب بر بسیط خاک جاری شده مجلس تحویل آراسته گشته لوازم جشن عید بالنصرت
و تائید بتقدیم رسید چون از دیوان يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ حکم قضا
نزول اقتاب دولت علیه صفویه صادر و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر خدای قادر شده
بود روز بروز امور چند از مکمن غیب جلوه بروز میکرد که عقل صایب و رای مستقیم او را
بجز اسباب تضییع آن دولت محلی قرار نمیداد و مجملی از آن احوال آنکه ارکان دولت پادشاه

والاجاه شاه طهماسب بسبک مغزی اکراد انجانی و سخیف دلی را با صیبت رای جمع
کرده بتقریبات اسباب سبکیت رای آن دولت والا درست میکردند و آنچه منافی
مصلحت بود به جلوه گاه ظهور می آوردند هرچند که حضرت ظل اللهی ملاحظه باین دولت
صفویه بمقام منع و تهدیب آن جماعت در می آمد ایشان بمفاد وَمَا لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي
إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ کمتر میشنیدند باوصف اینکه عبس امر و نهی ایشان قدم از چهار
دیوار دولت بیرون نمیگذاشت پیک جهان گرد قوت طامعه را در چهار حد جهان
بوئه زن و جازبه اشتها را در طلب جلب منافع شحنه هر کوچه و برزن ساخته بسنگ
خودرائی رسوائی و هرزه لائی حلقه کوب در دوست و دشمن میبودند و آنحضرت
بنا بر رضاجوئی خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان نموده و منع مفسدان
و بداندیشان بکفار رزم تالیف دلهای درشت ان نفاق کیشان میکرد و مقصود آنکه
الطایفه و سبب بد دخلی را از گریبان حال ولایت کوتاه بسازند تا آنحضرت باتمام
افاغنه هرات و اصفهان پردازند بعد از ان این اقتدار و حکم رانی با ایشان ارزانی
باشد چون ذات آن جماعت بسر رشته اب و گل غرض و ترک عادت بموجب
مرض بود از عین زیان کاری چشم از طمع و منظور خود نمیپوشیدند و کار دشمنان را
یکسو گذاشته در اختلال کار این دولت تا در میکوشیدند القصه از جانب شاه والاجاه
درباب توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان مکرر بآنحضرت تاکید و الحاح شدید نموده
آنحضرت هرچند در برابر این تکلیف گفتگوها اقامه معاذیر و بیان موانع و محاذیر کرده میفرمودند
که مثل ابدالی هرات دشمن قوی را درین نزدیکی گذاشتن و رایات عزیمت بدفع دو دشمن
و دوست دست افراشتن بروئه حزم و مقتضای استقامت رای عزم نیست اول
به تنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از ان کار سفر اصفهان باید ساخت شاه طهماسب
انجر فرا انکشی ار بهانه و وقوع الوقت میدانست و اصرار از حد میگذرانید تا آنکه قرار بر این چنان
ممهد شد که آنحضرت از ارض اقدس و شاه طهماسب والاجاه از نشابور بجانب سلطان آباد

و ترشیز حرکت کرده از آنجا پیشتر جمعیت را منعقد ساخته با استعداد تمام متوجه هرات شوند
پس هردو وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی به تهیه کار پرداخت بعد از آنکه کوکبه والا
در شرف نهضت در آمد اعیان دولت شاهی نغمه دیگر بر طنبور افزوده ترانه تازه بنیاد
کردند و از دایره موافقت خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران با خود مقرر و مخمر ساخته
که انجام کار هرات و امور خراسان در زمه خدیو بیهمال بوده محمد علی خان ولد اصلان خان
نایب السلطنه بوده و سردار سمت عراق و آذربایجان باشد و بحضرت ظل اللهی پیغام دادند
که بنحویکه تعهد کرده اند متوجه هرات شوند و خود بقصد مازندران روانه سبزوار شدند پس
خدیو بلند اقبال از راه خواف و باخرز عازم هرات گشته ماهچه لوای فلک پیما چند منزل را
رشک منازل ماه سیر ساخته اعیان دولت شاه والاجاه شروع باخلال کار رهبان
دور و نزدیک را از خود هراسان کرده از آنجمله با اهالی بیگناه الخد و خصوصاً ایلکیان و منسوبان
جمعی که از ملازمان عسکر نصرت اثر و از موکب والا عازم سفر بودند تعدی آغاز و دست
تطاول دراز کرده خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه در میان لشکر آنحضرت اندازند
آنحضرت چون رنج کار را چنان دیدند از عزیمت سفر هرات منحرف و بجانب ارض اقدس
منعطف گشته امنای آن دولت باز از حرکات ناصواب خود متعاقب گشته بر سر قلعه
کهنه مشکان که مابین سبزوار و نشابور واقعست و لیکنهای طایفه از بغایری جهت استخلاص آن
حرکت کردند توضیح این بیان آنکه چون طایفه از بغایری بسکنه القلعه نسبت هواخواهی
بحضرت ظل اللهی داشتند و کارگذاران سرکار شاهی تفریق و استیصال آن نوع طوایف
همت با نقض میگماشتند بتحریک بعضی از اعیان دولت تدبیر قتل الطایفه را نصب العین
ضمیر ساخته با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر سر الطایفه ایلغار و قلعه را تصرف کرده به نهب
و اسیر قلعگیان پرداختند در خلال انحال العرض والا رسید که موسی نام درانی که از اردوی سپاهی
ابدالی هرات بود با جمعی از افاغنه بتاخت ناحیه باسرجمند رفته حضرت ظل اللهی فی الفور
بقصد سد راه الطایفه تحریک لوای منصور کرده بعد از ورود بقدم گاه نشابور خبر قلعه کهنه

مشکان بسع خدیو جهانگیر گشته نشاه والاجاه نوشته که مقصود ایشان از نشسته
نعایری بود بر وجه کمال بعمل امده چون همیشه مبنای شیوه افاغنه داشتند و حال الطائفه
بپای خود بدام افتاده و بیابان معموره مملکت پا نهاده اند و در کهنه مشکان کاری باقی نمانده
جمعیت خود را برداشته لسبزوار بیایند که سر راه موسی گرفته شود و شاه طهماسب در جواب
نوشت که شما بکهنه مشکان بیایید که آب نیست و ما لسبزوار نمی ایم که غله و ذخیره نیست
مع هذا اعیان آن دولت از حکایت جنوشان تجربه اندوز گشته همان معامله بنا بالیقین
راه پیش گرفته مجددا بتمامی ولایات خراسان احکام نوشته فرستادند که آنحضرت را
از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند آنحضرت چون از گلهای خود روی اینجو ابها
استشمام رایحه نفاق کرده و دیدند که هر دم ازین باغ بری میرسد تازه تر از بار
تری میرسد فی الفور محمد حسین خان حاکم جنوشان را بجنوشان فرستادند که مشغول احتیاط
قلعه بود اگر ازاکراد احدی خواهد بود که باردوی شاهی یا بجانب شاه وردی خان آید
بممانعت پردازند و خود به تعجیل تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته از انجا از راه خیرخواهی
بحضرت شاهی اعلام کردند که ستیزه با رعایا مناسب شان سلاطین نیست از سر تقصیر
الطائفه درگذرند چون جوابی بر وفق صواب نیامد در روانه کهنه مشکان گشته وقتی
وقتی لبر وقت مدعا رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی را بر پنجه بیداد و خونریز
بیاخته بفجره کرم ستیز و اویز شده بودند اعیان دولت در القلعه را بر روی آنحضرت
بسته ارباب ممانعت درآمدند حضرت ظل اللهی کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار
و برای گشودن درب قلعه تا عصر از نور چشم بر راه انتظار نشسته چون کار از تحمل و مدار
گذشت توپ بر حصار و دروازه بسته بعد از انکه صفیر گلوله با واز خنک پیغام جنگ
بگوش الطائفه ناخردمند رسانید ایشان نیز نهیب مجموعی از قلعه برامده گشت بدیوار قلعه
آغاز شلیک و انداختن زنبورک و ملفک کردند اعلی حضرت شاه طهماسب بعد از
گریز و فرار که کوچه نجات راه پیش گیست و پیرو گردان فرار قوی دست دیدار میان انگیزه

پرخاش خبر اثبات اعتذار برانگیخته حضرت ظل اللهی پیوست و شرط کرد که من بعد از عهد مصادقت
نکول واز رضای خاطر اقدس عدول ننوزد اما در اثنای حیص و بیص که حضرت ظل اللهی را ملاقات
میکرد خفیه در سر آب مهر خود را از بغل بیرون آورده محمد خان تسلیم واو را باسم نیابت سلطنت
مأمور بعراق کرده غلامان و محرمان را باطاعت او توصیه و تاکید نمود القصه شاه وردی خان
شنیخانلو که محرک این مقاصد بود در صدد خیالات فاسد بود فرار کرده حضرت
ظل اللهی شاه والاجاه را باعزاز و اکرام در نزدیک خود جا و مقام در بستر آسایش آرام
داده اما امرا و اعیان را با محمد علیخان از حضور او دور ساخته همان شب جمعی از غلامان
و مقربان پادشاهی بعزم فتنه انگیزی گریخته بجانب مازندران رفته آنحضرت چون وجود
عدم و حضور و غیبت الطائفه را مساوی میدانستند مقرر شد که احدی مانع ایشان نشود
روز دیگر شاه طهماسب را باتفاق چراغ بیک فیلی و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس
و خود بر سر راه موسی تا محولات ایلغار نموده در انجا خبر رسید که موسی بیار جمند راه تخته
دور و دور بیشتر از میانه قاین و محولات گذشته بهرات رفته لهذا موکب والا بر
مراجعت و در حین انصراف وارد قلعه حوالی فیض اباد که متعلق بمیرزا مهدی کلانتر غلیظی بود
گشته کلانتر مزبور در قلعه را بسته در دادن سیورسات باب تمرد گشود و بس غازیان
بامر آنحضرت که گرفتن شهرها مانند ملال در بنداشاره خم ابروی او است هجوم آورده
قلعه را تصرف و کلانتر را سیاست و در یساخ کردند و از انجا بمشهد مقدس کوکبه ظفر گردید
بار بادشاه فلک جاه شاه طهماسب را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند

در بیان نهضت محاربه ابراهیم خان بابکر او در رکاب در محل میر سوم کرم خان چون بعضی از فتنه
جویان هنگامه طلب طالب فرصت بودند که تحرک دور خنه گریبان دولت خداداد
شوند از انجمله ترکمانیه محله ویمره لی و بیاتلو بودند که ما بین درون و استرآباد و نواحی دهشت
قجاق سکنی داشتند بعد از وقوع وقایع وظهور اثار نفاق از شاه طهماسب همه روزه
بسمت خیمن در درون از اغاز دست درازی میکردند همان هنگام که لوای نصرت انتما

باتفاق شاه طهماسب بعزم تنبیه الطایفه به جناح استعجال بحرکت آمده فرمان والا بنفاذ پیوست
که اکراد چمشگزک و قراچورلو هم در این سفر خیر اثر در معسکر انجم حشر حاضر شوند الطایفه خصوصاً اکراد و
قراچورلو تجربکی محمد حسین خان حاکم چمشگزک سر از اطاعت باز زده با رؤسای اکراد
در سمت مانه و سملقان در موضع مشهور بکرمه خان بعزم فساد و جمعیت کامل کردند چون موکب
والا متوجه سمت میان و درون بود ظهیر الدوله ابراهیم خان را با رحیم خان حاکم کرایلی
قشون موفور به تنبیه الجماعت مأمور ساخته خود از راه کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه
روانه شدند و در موضع مزبور فیما بین ابراهیم خان و اکراد محاربه قوی دست داده والا
اکراد مغلوب و جمعی از ایشان مقتول گشته هنگام شام که دلیران خون آشام بمعسکر خود
برمیگشتند طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم آورده گشته جنگ در پیوستند فوج لشکر ابراهیم
خان را پای قرار از جا رفته شکست فاحش یافت قریب هزار نفر از غازیان در این معرکه
بمعرض تلف در آمدند و ابراهیم خان با جمعی خود را بحصار شهر قلعه مزبور باشی رسانیده
متحصن شد و رحیم خان و سرکرده گان دیگر از همان خارج قلعه هزیمت و بجانبهای خود نهضت
کردند ابراهیم خان بعد از چهار روز در ظلمت شب که قلعه دار آشفته حال الابیت از جانب
قلعه مزبور بجانب قلعه راز شتافت و در خلال این احوال رایات نصرت آیات
ماهیجا مذاغی که در دشت قپچاق واقع است رفته از قتل غارت ترکمانیه و شهر ارابست
فرغت و انصراف یافته بود که در عرض راه اخبار بسمع خدیو جهاندار رسید با وصف آنکه
حدود مانه و سملقان و درون مشتمل بر کوهستان سهر نمود و برف راه را مسدود کرده بود
تردد بر سواره بسیار دشوار بود اغروق را از راه [illegible] ابیورد روانه ارض اقدس وجود
با شاه والاجاه در راه جلکی گرماب بر سر اکراد ایلغار و بجا بیاید [illegible] استیصال گوید فرمان
برف مأمور ساخته بر سر پای ایشان بصعوبت و دشواری آن راه را طی کرده سملقان و کرمه خان گشته
ابراهیم خان بالقیه لشکر نیز از قلعه راز عازم خدمت خدیو گردون قرار و از روی خجالت جبهه سای
نیاز شدند چون اکثر از والا گهر سوء تدبیر و از جانب محمد حسین خان [illegible]

نیاز بنظام ضوابط

نیاز بنظام ضوابط ریاست و مقتضای قوانین مهابت امر والا بجنس هر دو صادر گشته اکراد از
در مخاصمت اقرار ورزیده تا چند روز در قلاع و شقاقات برآمده آتش جنگ می افروختند
و از راه معاندت سوای خسران خرمی نمی آمدند تا آنکه جمع کثیری از ایشان بقتل رسیده
ناچار متعهد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت و فرمان بری گشته عهد کردند که بعد از انصراف
موکب والا تمامی سرکرده گان بر سبیل گروگان چیده روانه ارض اقدس شوند آنحضرت نیز رفع
استدعا و بجانب ارض اقدس نهضت کرده در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان
را از حبس مرخص ساخته شدند و تمامی معارف اکراد بر طبق تعهد گروهای خود را متعاقب برده
در مشهد مقدس اقامت و در مقام اخلاص و دولت خواهی قبول ثبات و استقامت
کردند و در آنجا رحیم خان کرایلی را بدربار معلی طلب فرمود و به ایالت استرآباد فائض و سرافراز
ساختند ذکر شورش استرآباد و نهضت حضرت ظل الهی باین سمت و مقتول شدن فتح
قهر حضرت [illegible] العباد سابقاً سمت تحریر یافت که در روزی که مقدمه شکست
واقع شد شاه والاجاه در خفیه مهر خود را از بغل در آورده او تیره گردن محمد علیخان ساخته محمد
علیخان نیز با فوجی از غلامان و خاصان شاهی که صاحب سطوت ظل الهی جوب طرد و
منع در پیش پای ایشان گذاشته بود وارد بسطام گشته ذوالفقار خان بنی عم خود را به نیابت
مازندران تعیین و از آنجا وارد استرآباد گشت و بعد از چند روز چون کار استرآباد
اختلال پذیر گشته نزاع و فساد انجامیده مهم او در آن ولایت رونق نیافت ایالت را
باالله قلی خان قاجار تفویض کرده به جانب مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان
کرایلی از جانب حضرت ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد
و الله قلی خان عازم هزار جریب و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته
مراجعت و چون در میان شهر نیز تحریک اهل شر دایره ماده نزاع اشتداد یافته کار بجایی
رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر را حلال دانسته بنهب اموال و قتل نفوس و احراق
پیوست یکدیگر میپرداختند رحیم خان پای ثبات بند نکرده عازم کرایلی و الله قلیخان داخل

استراباد گشته کس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یاور و مدد کار خود میدانست
بامداد خود خواسته او نیز به جمعیت تمام امده دست تعدی بر دور و نزدیک گشاده
و بعد از چندی بیر بچهٔ هوس ایالت گریبان گیر خواطر ذوالفقار خان گشته چون الله قلیخان را
مخل مدعا میدانست او را گیرانده در شب گوسفند وار مذبوح ساخت بعد از انکه این حرکت
مذبوح از او بسمع خدیو کامکار رسید بعزم تنبیه قلع ان مادهٔ فساد با جمعیت زیاد بسرعت
برق و تندی باد عازم استراباد گشته چون اوازهٔ توجه موکب همایون بسامعهٔ ذوالفقار را
گوشمال داد چنانکه داب پال بندان میدان لاف و خود فروشان بیمایه بازار گزاف
است براه انداخته خود بعزم استقبال پیش آمده اما در خارج شهر قیقاج انداز سهم صلابت
گشته راه را کج کرده یکران پهلوان را بجانب مازندران تاخت و بعد از ورود
موکب جهانگشا به بسطام که خبر فرار او را بعرض والا رسید کس برای آوردن پادشاه
که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساخت چون دران اوان ترکمانیهٔ یموت
ساکن دشت قبچاق اظهار یاغی و شقاوت میکردند تنبیه ایشانرا از لوازم دانسته
تفنگچیان پیاده روانهٔ استراباد کرده خود از راه دهنهٔ کفشگیری مرکب ایلغار را
برانگیخت و در یک شب از بسطام وارد کنار اترک و فوجی ازانگروه بد رگ عرصهٔ بلا
ساخته وارد استراباد شدند و بعد از چندی روز موکب شاهی بمحل وارد شدند انحضرت توجه مازندران
گشت و شاه طهماسب را در اشرف توقف و حضرت ظل اللهی با جوش بحر خروش عازم بارفروش گشتند
محمد علیخان که از آوازهٔ توجه موکب منصور اندیشه مند گشته بسمت آمل رفته بود بلطف خطاپوش
انحضرت مستظهر گشته باز آمد و ذوالفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علیخان
پیشخانهٔ صبر و قرار را کوه پیشتر لاهیجان فرستاده بود چون مامور شده بود که حکام والای گیلان
را فراریان جیره سر کرده [illegible] و دنباله [illegible] را چون [illegible] یافت روی امید
بربافت و با جمعیت خود [illegible] بسر و جرات ترکش بجانب بارفروش شتافت هر چند که در درج
او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور میبود و لیکن ان کم عقل باده پیمای غرور از دماغ بدر نکرده با [illegible]

اطراف در کمال رعنائی

اطرافی در کمال رعنائی و خودنمائی عزم امدن کرده در حین ورود شلیک و انداختن زنبورک
و تفنگ پرداخت و طنطنهٔ شوکت خود را گوش زد دور و نزدیک ساخت چون
این حرکت از روی ادب دور و [illegible] رفتار [illegible] از ناصیهٔ احوال وجود [illegible] حضور [illegible]
که هوای سرکشی در سر داشت از باریک [illegible] ساخته و [illegible] خلاف روطران [illegible] در حیطهٔ تصرف او
جمع [illegible] و شوارع نسبت [illegible] که [illegible] خان [illegible] ایشان و حسینخان [illegible] را
بیروباری گیلان که در تصرف [illegible] مامور و مقرر ساخته باتفاق [illegible] خان زیادتر [illegible] ولایت
مازندران بمحافظت حدود گیلان بر داز و چون عزیمت سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم [illegible] که از شهار [illegible]
جور از عرصهٔ [illegible] از [illegible] نظام مهام خراسان و مازندران فارغ حاصل [illegible] گیلانات [illegible]
فرستاده [illegible] را در ایالت استراباد [illegible] امر فرموده با پادشاه استراباد کرایا [illegible]
[illegible] و چون حرم محترم شاهی در [illegible] گاه [illegible] خاصه و اتباع و منسوبان ان لشکر دیده
پادشاه را در مازندران گذاشتند که متعاقب در موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس
حاضر گردند پس عطف عنان بجانب خراسان کرده توپخانه را از راه اسفراین و خبوشان روانه
و خود از راه جاجرم و نشابور بایلغار ارض اقدس را مقر رکاب منصور ساخته متعاقب او
حضرت شاهی با دلاوران و رحیم خان با قشون مامور در ارض اقدس بانجناب پیوستند
در هجدهم شهر
شعبان المعظم نقل کوکبهٔ نیر اعظم در منزل حمل گشته خدیو بهار بسیار و برگ ییلاق گلزار کرده
گردن فرازان [illegible] را به خود مغفر غنچه و زرهٔ روویح و جوشن خضرت و خرکی [illegible] دیدل
از [illegible] و سپاه شکوفه را مقدمة الجیش لشکر اردی بهشت نموده لوای جهانبانی از سبزه [illegible]
برافراخت یلان قوی شاخ اشجار از دوحه و اغصان تیر دستان [illegible] از اوراق [illegible]
پنجه خصم افکنی گشودند لاله سپر سیاه بر دوش افکنده و گلبن عمود غنچه بر دست گرفت ترکش بندان
درختان از شاخهای کج در دست تیر و کمان بر داشتند و نیزه داران چمن سنانهای
سنگین کلاله افراشتند و تفنگچیان لگر [illegible] از ارادی شکر نوش ابراری گلولهای قطره بر [illegible]

برگ و گل ریخته شد و آتش باران برق توپهای رعد را بر عرّادهٔ گردون کشیدند و جنود
فروردین با پایان رسیدن نسیم را مدد افواج لشکر کین تمکین بر انگیخته شد و خطهٔ گلزار را که از انقلاب
زمان مقام افغان زاغ و زغن گشته بود از اضداد و هنگامه پرداخته محل نغمه سرائی قمری و عندلیب
ساخته شد و معمورهٔ چمن تازه گی پای تخت سلیمان بهار و مقر قرار باشهٔ گل گردید مجلس جشن
و عیش با امیران لشکر و عطای جشن آراسته گشته بعد از ایام سور و سرور تهیهٔ اسباب سفر و
مواجب و جیره سیر داده شدند و هر یک از دلیران و دلاوران عرصهٔ کین را بعطایای نقد و اسب
و صلاح فراخور گنجایش بهره مند نوازش و بخشایش ساختند

در تتمهٔ احوال ابدالی و تسلط و استیلای بر ایشان

مجملی از افاغنهٔ ابدالی در صدر کتاب نگارش یافت که در محرم ۱۱۳۰
که محمود غلجائی که بر اصفهان مستولی شد محمد خان افغان در آنحال حاکم هرات بود و بهوس تسخیر
مشهد آمده چهار ماه قلعه را معرض محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را تاخته از نیت
عزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود او بهرات افاغنه بر او شوریده ذو الفقار خان
ولد زمان خان را از شورابک آورده در هرات حاکم ساختند و در سال هزار و صد و
سی و هفت مطابق ییلان ییل عبد الرحمن ولد عبد الله خان که پدرش در ایام زمان خان در هرات
بقتل رسیده بود بعزم خونخواهی پدر وارد هرات گشته منشاء احداث نفاق و نزاع گردید
تا اینکه افاغنه برای اطفاء نائرهٔ شر که ذو الفقار خان را بجانب باخرز و عبد الرحمن را بجهت
قندهار و فراه روانه کرده الله یار خان را که برادر محمد خان باشد در سال هزار و صد و سی و
هشت از غوریان آورده بحکومت متمکن ساختند و چون عبد الغنی علیکوزائی که نسبت
هواخواهی ذو الفقار خان داشت از الله یار ناخوش بود چندی مدارای و حشت اختیار کرده
عاقبت پرده از روی کار برداشته ذو الفقار خان را از باخرز آورده رایت نفاق بر
افراشت شش ماه نائرهٔ جدال اشتعال داشت تا اینکه افاغنه دامن از اطاعت هر دو
برچیده و ذو الفقار خان را بجانب فراه و الله یار خان را بسمت مارو چاق فرستاده
هر یک در محل تاشی را ملک شده بحاکم و سرکردگی بسر میبردند بعد از آنکه خبر توجه موکب منصور گوش

از دالشان گشت ناچار

زد ایشان گشت ناچار با یکدیگر رفع کاوش و آغاز سازش نموده فراه را بذو الفقار خان و
هرات را با الله یار خان اختصاص دادند و بفکر تدبیر کار افتادند و در سال هزار و صد و چهل و یک
مطابق ییجی ییل حضرت ظل اللهی آهنگ سفر هرات کرده بعد از اجتماع عسکر و تهیهٔ اسباب
سفر در روز چهارم شوال که چهل و شش روز از نوروز فیروز کون القضا یافته بود از ارض اقدس نهضت
کرده اولکای یاتوتی را که از سبزه زمرّدی طعنه بر چرخ فیروزه گون میزد مقر دلیران لعل خفتان ساخته شد
و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در تربت جام چند روزی لشکر اقامت انداخته شد و در آن
مکان خبر رسید که هزار نفر افاغنه آمده قلعهٔ فرهاد آباد را محصور کرده اند حضرت ظل اللهی
با سه چهار هزار نفر دلیران معرکه کارزار بتعجیل تمام ایلغار نموده بعد از ورود بآنمکان معلوم شد
که افاغنه برگشته اند باز بتربت جام مراجعت و بتحریک لوای اهتمام پیا کرده در تنزل
کاریز ترتیب توپ و قراول و تعیین طرح و هراول و آرایش پیاده و سوار و تسویهٔ میمنه و
میسره و قول پرداخته شب که قراول ماه با دیدهٔ درون نمودن صفیر انجم دیده
بانی معابر بدارات بر فراز این نیلگون حصار بر آمده جمعی از سپاه کارآگاه را بقراولی مأمور
و خود نیز بعد از طلیعهٔ فجر اعلام لوای منصور کرده قراولان خبر رسانیدند که الله یار خان با جمعیت
تمام وارد کوسویه شده آنحضرت والاآرای استخراج شرح برو سپای ابدلی نگاشته کلک
صلاح اندیش و ایشان را با طاعت و ارشاد و تحریص نمود الجماعت جواب را حواله بزبان شمشیر
کردند روز دیگر که سپهر حوض در غار رود مغرب خیام سپهر نمود گشته طلایه داران صبح
صلابت و پاسبانان کیوان مهابت انشب به پاسداری لشکر دلیل جلادت بر کمر زدند
افاغنه برآمده رباط دیوار بست کافر قلعه بجانب کوسویه منجر گشت افاغنه با ترتیب سلسلهٔ توپ و
دستگرد و آهنگ بمقابله نمرا اثر کردند چون بنهجی که سبق ذکر یافت طایفهٔ افغان بجنگ قزلباشیه
دلیر و بر روباه بازی شیر گیر بودند بر اهل ایران استعلاء و بر ولایات استیلاء داشتند آنحضرت
میخواست که نخست مجاهدان غازی سپاه شاهان طایفهٔ خیره دست بازی بهم کرده از در خود آزمائی
قدم بمیدان کین گذارند لهذا انگشت بستان جان شکاف بوده پرده پندار از رخ کار آن طایفهٔ نکار

(نقاشی ابراهیم خان جوانشیر)

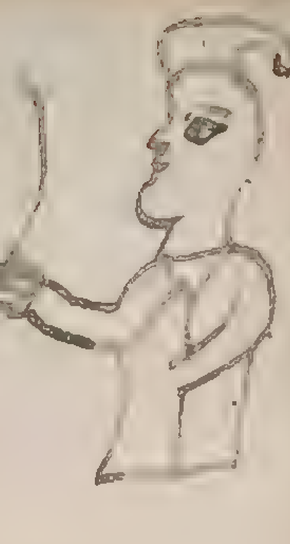

بردارند لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را بعنوان طرح و تعیین حصار لشکر و محیط عسکر ساخته
جمعی از سواران نیزه گذار و یکه تازان عرصهٔ کردار در برابر قول همایون بعنوان طرح و تقابل سپاه مکری
هنگامه آرای معرکهٔ کین شدند اول افاغنه بجانب میمنه حمله آور گشته پیاده گان طرح کومک میمنه

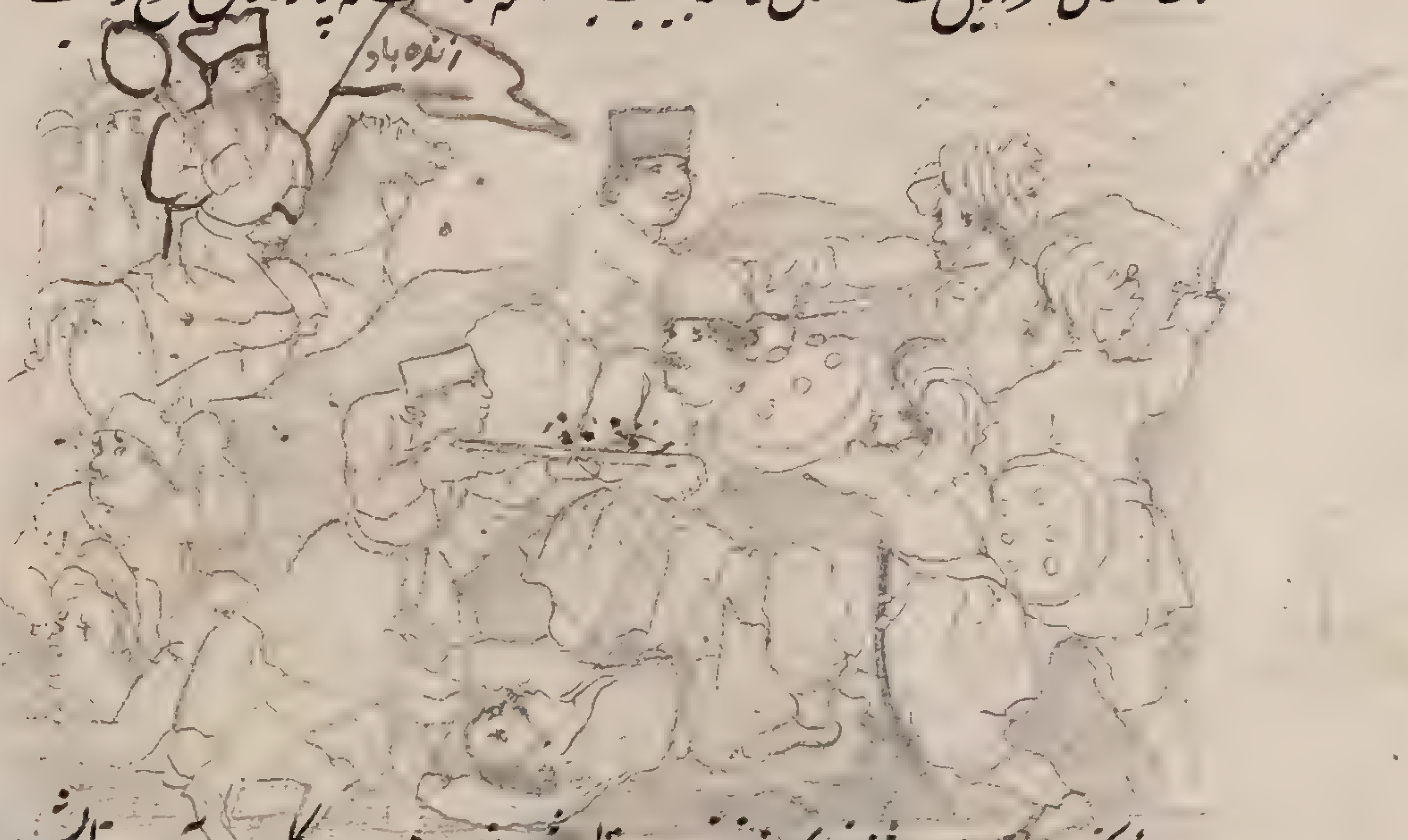

در آمده جنگ درپیوست در اثنا فوج دیگر از افغان بدست شمشیر بجانب پیاده گان هجوم آورده داخل ایشان
گشته خیره گری از حد برده پیاده گان ایشان شده و از کشتن ایشان دلیران نیز برسته جنگ را کفت
کیسه برنگ بود که وهی ردی دهد که مقارن آن رایت فتح آیات حضرت ظل اللهی با شمشیر
بعرصهٔ ستیز لقا در آمده گشته یکضرب ایستاده کمر از پیش آن الفرقه را بخاک هلاک انداختند
و با تیغ جانسوز آتش جرئت خصم باد پندار را خاک ساختند اگرچه از روی تحمل و شکیب هیبت از اوج بلند به
زالمیدان رسته سواران افغان را از پیش برداشته اما پای رایت آنحضرت که منکب برکشان جهان بود
زخم نیزه برداشت چون شب بر دست در آمد کوکبهٔ ظفر قرین در همانمکان و افاغنه نیز در حوالی کافر قلعه نزول کردند
باعتبار آنکه آن مکان از آب دور بود شب جوش بحر خروش از بی آبی آمد که شتابی کردند و بحفر چاه آبی برآتش
افشاندند روز دیگر که سپاه نجوم از کافر قلعهٔ ظلمت لیل کوچ رحل کرده بجانب غرب میل کرد افاغنه حرکت از دروازه
کوسویه گذشته در سمت آب هریرود اردوی همایون محاذی آن رفته در یکطرف فرود آمدند و روز از
هیچ طرف بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس او بود که روز دیگر ابتدا بمقاتله ای المعرکه را از اراده فرمود
و صبحگاهان چون توپ اژدرهای آتش کلولهٔ آتشبار مهر را از دهن در انداخت و عرصهٔ جهان را از لایهٔ سیاهی

سپاه ظ

سپاه ظلمت پرداخت معلوم شد که افاغنه شب توپخانهٔ خود را بمحاذی اردوی
نصرت قرین آورده مهیای جنگ گشته اند پس الطایفه دو دسته شده بود فوجی از سمت
میسره رودخانه و جمعی از جانب میمنه هجوم آور شده بدستور روز پیش آغاز خیره گی
و اظهار چیره گی کرده تفنگچیان پیاده را که مستحفظان آن سمت بودند از جانب برداشتند
در آن اثنا بازیکه تازان میدان دلاوری و طنطنهٔ پرواز معرکه پروری اعنی حضرت ظل اللهی
مانند شیران درنده خود را بر قلب آن گروه زده ایشان را از میان پیاده گان دور و مفاد
کریمهٔ لِیَمِیزَ اللّٰهُ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ را ظهور آوردند تا هنگام ظهر زبان قتال اشتعال داشت
بعد از ظهر شکست فاحش باحوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم شتافته
لقمهٔ السیف روی بر تافته عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند گرفته ردیف
ساخته تا دروازهٔ هرات عنان باز کشیدند و عساکر فیروزی اثر داخل کافر قلعه و شروع
بنهب غارت خیام و اسباب آن طایفه کرده بنه و توپخانه و نقاره خانهٔ آن جماعت بدست آمد
از منزل رباط چرخه شاه طهماسب را با اغروق و توپهای بزرگ تعبیه شاده روان کرده
خود با توپخانه جلو از راه تیرپل عازم هرات شدند الله یار خان و افاغنه مجدداً جمعیت
خود را درست کرده با آن شهر در رباط پریان شهر هرات باستقبال آمده بخت سپهری
با عریضهٔ مشعر بر طلب صلح بخدمت والا فرستادند بعد از لمحه از راه تذویر در آمده
از پشت لشکر نصرت قرین به جانب میسره میل و بقاعدهٔ افغانی عده گروه یکی برگشته
بسمت شیران بیشهٔ وغا آمده اشتند بعد از خودکشیها بهیئات مجموعی با شمشیرهای
آخته در کمال جلادت به قلب سپاه نصرت پناه تاخته پیاده گان جلو در اردو بجنبیدند
و خیره گی آن طایفه به جایی انجامید که کار از تیر و تفنگ گذشته کار دو شمشیر رسیده
در ابتدای طلوع طلیعهٔ مهر گیتی فروز تا نیمروز بوارق تیغ و خنجر دلدوز جانسوز میبود در آن نبرد
منجا و زدار آنگروه نصرت سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده بتتمه با قلب آتشناک
تیزتر از باد بجانب کوه شتاب با دو صاف شتافتند هرچند که مقام اقتضا تعاقب میکرد اما

ظلمت

مراعات روئینه‌خرم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم پیشتر نهد و همان
اوردگاه موقف کوکبهٔ عز و جاه گشته همینکه آشوب جنگ فرونشست باد تندی
برخواست بحدیکه نزدیک شد که کرهٔ خاک بباد و عالم امکان را به عنصر دیگر
از یاد رود دو شبانه روز در طرفین از کثرت گرد و خاک چشم از جنگ پوشیده
در همان مکان مکث کردند روز سیم که شدت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ
مملکت فلک بیرون رفت باز از جانب الله یار خان آدم آمده طریق مصالحه طی وا
نحضرت بزبان حال فرمودند تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ما دامی که جمعی از
رئوسای ابدالی وارد حضور نگشته تعهد خدمت بکالی نکنند شاهد مصالحت در آینه
حصول صورت پذیر نیست پس از جانب الله یار خان عبد الغنی علیکوزائی با چند نفر
از معتبرین آمده عهد اطاعت بستند انحضرت نیز مسئول آن جماعت را قبول و به جانب
موزیک عطف عنان ظفر شمول کردند روز دیگر خبر از الله یار خان و عبد الغنی خان ابدالی
که سرکردهٔ معتبر بودند رسید مشعر بر اینکه ذو الفقار خان حاکم فراه با جمعیت بسیار از باغات
ابدالی آمده الطایفه با این اطمینان از معاهده ایمان شکسته اند بعد از وصول آنخبر
هزار نفر از دلیران معرکهٔ رزمجوی را بسمت فراه که مقر ذو الفقار خان بود روانه و شکیبان را
مخیم اردوی همایون ساختند و دو روز دیگر در آن مکان رحل شکیبائی انداختند اما
ذو الفقار خان در ظلمت لیل با جمعی از پشت شکیبان گذشته در کمینگاه کمین نشسته روز سیم
بازجمعیت افغان نمودار و الله یار خان با فوجی از سمت شرقی آتش افروز نوایر حرب
و پیکار و ذو الفقار خان نیز با جمعی انبوه از کمین درآمده بر سر اردوی همایون ریخته مشغول کارزار
گشت حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بمدافعهٔ ذو الفقار خان مامور و او را به تیر دلدوز
و سنان جانسوز از سر راه دور کرده از افاغنه جمعی کثیر هدف گلولهٔ توپ و تفنگ و زخم
تیر و شمشیر گشته هنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی قلعهٔ موسومه
بیادکار در محاذی یکدیگر نصب لوای قرار کردند روز دیگر کوکبهٔ از ریق مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد

که انحضرت کسی فرستاده

انحضرت کس فرستاده شاه و الاجاه را نیز از شاهده آورده با بنه و اغروق و جمعی از نقیکچیان
در منزل شکیبان گذشته دوباره بجانب هرات اعلای اعلام نصرت آیات کردند
افاغنه باز باین شکیبان و با وجا تهیهٔ جنگ و تقارب فئتین به جمعیت تمام و دست شمشیر
حمله ور گشته از اطراف بشلیک توپ و تفنگ عرصهٔ از شکستگان بر جلوهٔ خیال تنگ کردند
صبحگاهان چون مهر زرین لوا ماهچه فلک فرسا را نمودار ساخت چند نفر از افغان وارد
و از جانب الله یار خان طالب امان شدند انحضرت فرستاده گان را برگردانیده
پیغام دادند که مادام که عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند با یکنفر از غازیان را جان
در تن و رمق در بدن است ترک رزم و فتح آنعزم نخواهد شد پس جمعی از رؤسای الطایفه
اوردک خدمت پیرو رکردن فرار و از روی اعتذار جبهه سای زمین نیاز گشته عرض کردند
که افاغنه قلجائی و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران بودند قلجائی مصدر خیانت گشته اول
قندهار را و بعد از آن اصفهان را که قرارگاه تخت سلطنت بود تصرف کردند و ابدالی مدتها بهوا
خواهی ایران با قلجائی در مقام جنگ و جدال می بود اگر مقتضای فتوت پیش از این تفنگ و ناء
راضی و در مقام مؤاخذه اعمال زنان ماضی نبوده عطف عنان ظفر توام رو به تنبیه طایفه
قلجائی هم اقدام داشتند بعد از تنبیه آن جماعت گروه زیاده بر سابق در صدد انقیاد و اطاعت
بوده حلقهٔ بندگی در گوش و غاشیهٔ خدمت بر دوش خواهد کشید هر چند اینمعنی مخالف رای
شاه والاجاه و اعیان دولت او بوده اما انحضرت مسئول الطایفه را توقیع قبول بخشیده ایشان را
رخصت انصراف و زمام عزیمت به جانب شکیبان انعطاف دادند بروز دیگر بیست
سی نفر از عظمای ایشان با پیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب خدیو فیروزی نشان گشته
بخلاع فاخره بهرمند و چند نفر از رؤسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته حکومت
هرات باز با الله یار خان استقرار و رقم بانسیم او عز صدور یافت پس فارسی زبانان را
که در قلعجات توابع هرات بودند با طایفهٔ جمشیدی بسکنهٔ بادغیس کوچانیده بمحال جام لنگر
و نواحی ارض اقدس فرستادند مقارن آنوقت عریضه از جانب الله یار خان رسید مشعر براینکه

غازیان نصرت نشان که از منزل شکیبان تاخت آورده رفته بودند و راه را تا خبوشان عرصهٔ تاخت و غنیمت و اسیر
بدست انداخته از جملهٔ اسیر اجمعی زنان و اقارب ذو الفقار خان را با اسرای دیگر با ایشان
رد شوند حکم والا در باب اطلاق اسرای مزبور از موقف فرمان شرف صدور یافته در چهارم ذی الحجه
ایشان بفیروزی و اقبال وارد ارض فیض مثال گشتند و مدت سفر مذکور تا ورود مشهد
شصت روز اتفاق افتاده و از آنجا مجدداً خلاع فاخره و شمشیر مرصع برای الله یار خان
ارسال داو را بنوازشات مشفقانه مستمال بیاسایند **در بیان حرکت اشرف از اصفهان بعزم**
تسخیر مملکت خراسان و کیفیت جنگ مهماندوست بعد از آنکه مشهد مقر کوکبهٔ منصوره گردیده
در روز عید اضحی عساکر فیروزی آثار را رخصت مراجعت با وطان خود داده و مطمح نظر والا بود که در
زمستان اقبال بر سر ترکمانیه دشت رفته موسم بهار در استرآباد منقضی و در نوبهار رفع
حاصل لوای مملکت کبری بجانب اصفهان افرازند بمفاد وَ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ شَیْئاً هَیَّأَ اَسْبَابَهُ
چون حکم قضا در سرانجام نظام دولت همه جا برارادهٔ آنحضرت سبقت گزین و شاهد مدعا
بمحض خطور در خاطر خطیرش بحصول پیوسته قرین این بیت مضمون آنکه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
پس بحکم تقدیر گریبان و عنان خواطر نیت اشرف را گرفته خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید
و او چون گرفته لذت ضرب دست خراسانیان چشیده نشده بود بتبیین انتقال آنکه بعد از آنکه
نهضت لوای فلک فرسا بجانب هرات وقوع و این خبر در اطراف ممالک شیوع یافت
اشرف غلجائی که متصدی امر سلطنت بود عرصه را خالی و خدیو بهمال را مشغول کار ابدالی
دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز دوشنبه محرم سنه ۱۱۴۲ مطابق تخاقوی ئیل
خراسان رایت افراز رزم و پیکار شد و بفاصلهٔ چند روزی که هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران
بحکیده و مرکب نرکام بهادران چون شهب زرین لگام مهر و شبرنگ سیمین ستام ماه روی
طویلهٔ استراحت و آرام ندیده بودند آن نوید بهجت اثر بمسامع علیه رسیده فرمان قضا جریان باجماع
لشکر مقرر و توپخانه را از راه ولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته خود باتفاق حضرت
شاه در هجدهم ماه صفر از راه نشابور و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر کردند و اشرف نیز

از انطرف تا بسمنان

از انطرف تا بسمنان آمده اول بر سر قلعهٔ میر سید علی قاضی سمنان پرداخت حضرت ظل اللهی
بمجرد استماع این خبر باحتیاط اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتن قاضی بدون قلعه راضی شوند
بوساطت چند نفر از فرقهٔ رزنه و قاجاریهٔ استرآباد و اهالی آنجا را باخبار توجه موکب همایون
قرین اطمینان و ثبات قدم و ضابط قلعه تاکید و اشارت کرده از سبزوار بطریق المغار
مرحله پیما گشتند اشرف نیز از آمدن توپخانه والا مطلع گشته سیدال افغان را که سردار
و مقدمة الجیش او بود بر سر توپخانه روانه و در حینی که توپخانه آتش فام وارد قلعهٔ مهر روشنی
من اعمال بسطام و از آنطرف نیز وارد فرنگی قلعهٔ مزبور مطلع ماهچه ضفر فرجام گشته بود سیدال
از بلدهٔ بسطام بلد گرفته بیکفرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبهٔ منصور آگاهی یافت از آنجا
بلدها را گشته روی بر تافت و هنگامیکه شهربند بسطام مقر کوکبهٔ موکب انجم احتشام
گشت بسبب کثرت و ازدحام توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود و آنشب سیدال
با افاغنه شبیخون بر سر توپخانه آورده کاری نساخت و بجانب اشرف لوای
هزیمت افراخت پس روز دیگر رایات جهان گشا متوجه مومن آباد و دامغان گشته
سیدال از مومن آباد روانهٔ مهماندوست و اشرف هم از سمنان پیش آمده
در مهماندوست بسیدال ملحق شدند روز یکشنبه ششم ربیع الاول دو سیل بلا در جوش
دو بحر مواج در خروش آمده در کنار آب مهماندوست طرفین دست از جان شسته
بمقابلهٔ یکدیگر شتافتند و دراین روز فیروز حضرت ظل اللهی تمامی لشکر فیروزی اثر را
یک قول قرار داده و تفنگچیان پیادهٔ هر یک با سام سوار برابر فوج فوج با توپخانه
صاعقه بار محیط دریای خون خوار ساخته شدند و مقرر شد که افواج ظفر قرین مردهٔ دلیران
انجم شکوه بهادان فوج گروه گروه در جای معین در کمال آرام و قرار ضبط عنان ثبات و
قرار کرده بدون امر همایون از جا در نیایند و دست باستعمال حرب نگشایند الحق در
میدان رزم چون نهیب قهرش بسکون بحر اشارت کند لنگر قرار طوفان شود و هنگامیکه
بجنبش کوه گران امر نماید چون صخرهٔ خشخاش سیماب سبکتر از ریگ روان گردد

و در شام کین چون تیغ آتش افروزی کند برق اقتدار چخماق زاولی ها بندد وقت
شلیک چون بخوا موشی فرمان دهد صحرا جرءت تنفس کشیدن نه افاغنه نیز جمعیت خود را
به گروه گروه از سه جانب جلوریز و با تیغهای کشیده و سنانهای شربه جانب

قول نکاور انگیز و مشغول ستیز داوری شدند جمعی از جوانان نامی که ایشان همیشه در معارک
جلادت پیش تاز و در عرصه خصم افکنی رزم پیشتاز بودند پیش پیش الطائفه از یکدیگر ربوده به دهشت
حمله آور گشته هنگه به تیررس گلوله رسید توپچیان فرنگی نژاد آتش رها و توپ بدستیاری
سوار فتیله امروالا بر سم پیر گوشی بکوشش توپ رعد خروش رسیانیدند و از تراکم بخار اسمان
آثار یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ آشکار کردند و زبان آیت یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا
عَذَابٌ أَلِیمٌ بر گرد خصم پدید آورد گلوله توپ آن یکه تازان عرصه عیساکی را با چند نفر موکبی
و شتران زنبورک که بخط مستقیم در محاذات توپ می آمدند از پیش برداشته افاغنه را
از مشاهده انحال باتند توپ آتش بجان افتاده و دود از نهاد بر آمده الطائفه از هر طرف که
هجوم آور شده بودند خود را در دریای آتش شناور دیده بجانب تیپ خود شتافته شدند

پس قول همایون

پس قول همایون بهمان ضابطه و ترتیب متوجه تیپ افغان گشته توپ دیگر علمداران ایشان
از پای در آمد اشرف لوای اقبال را سرنگون دیده دم را علم کرده توپخانه و خیام و
اسباب خود را گذاشته مانند بخت خود برگشته رو بگریز نهاد و از ورود سپاه ظفر روز
تا عصر یک نوایر جنگ و بوارق و تفنگ افروزان بود جمعی کثیر از افاغنه در بیابان آن
مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند کمیت شهرکام شوق دلیران بقصد تعاقب ایشان
به کشی جولان میکرد اما چون هنوز تجربه اندوز راه و رسم جنگ نبودند حضرت ظل اللهی ایشان را
عنان داری نموده فرمودند که هر وقت که ضمیر اقدس بر ارادت عنبی نموده معروض الصلاح
خواهم پرداخت در بیان اموری که در شکست اشرف و جماعه افغان بوقوع پیوست
بعد از وقوع شکست افغان رایت عزم اشرف بکوبیدار شد موکب جهانگشا وارد
دامغان گشته از آنجا که رای جهان آرا آئینه صورت نمای امور بنده و پرتو حال
ماضی و مستقبل بر پیشگاه خواطر الهام پذیر اقدس تابنده است سر بخت راس ارد وقت
مالک زمام دولت دیده از همان مکان معتمدی را با الکاء و ولایات آذربایجان
برسم سفارت روانه روم ساختند پس رای گیتی آرای همایون اقتضا کرد که تعاقب
اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند و بان عزیمت متوجه منزل آهوان گشته در بیابانی
راه شاه والا جاه مشغول مکالمه بودند گفتگوی حقانیت امیر حضرت ظل اللهی بعاد
الحق مر طبع مبارک شاهی ناگوار آمده نقاره خانه خاصان خود را از عسکر فیروز اثر
جدا کرده از روی قهر و خشم و صرح بجانب تودر روانه شده آنحضرت گامی چند
رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند مفید نیفتاد شاه طهماسب از ورود وارد
تودر شده در انجا رحل اقامت انداختند حضرت ظل اللهی محمد علیخان و سید علیخان
عرب را که در فضل کاملی در مزاج شاه طهماسب داشتند بارشاد فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا روانه
ساختند که بهر زمان که باشد او را از سر طیش باز آورده برگردانند و دور ور در سمنان بانتظار
ایشان توقف کرده پادشاه را نیز از شدت غیظ افاقه حاصل شده بازگشته از گرد [illegible]

بحجه انحضرت شتافته بذیل اعتذار لغار ازار آئینه خواطر یکدیگر زدودند پس حضرت ظل اللهی
بحسین قلیخان سردار و اغورلو خان چرخچی باشی که در تحت کیلانات بمحافظت حدود
مامور بودند مقرر کردند که از میانه قزوین و طهران وارد بساوج بلاغ شوند و خود بهمراهی
شاه طهماسب جمجاه بعزم تعاقب اشرف تحریک کوکبه عز و شرف کردند و سانحه عجیبه
که دران اوان بظهور رسید انکه افاغنه طهران بعد از استماع خبر شکست اشرف جمعی از اعلام
و معتبرین بلد را بمیان ارکی در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بصدمه تیغ تیر سنان بلباد
حیات ایشان را قمع کرده قلعه را خالی نموده بجانب اصفهان شتافتند و رجاله و عوام
شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب و غارت اموال و اسباب الحاجات
کشتند و اخر روز نوبت کسب بجبا خانه افتاده آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگز
چنین روز در مخیله روزگار خود تصرف نکرده بودند و از فرط شادی سر از پا نمیشناختند
با مشعل افروخته بجبه خانه در آمده ناگهان شراره از آن مشعل بباروت رسیده چراغ شرارت
بیدادرا که از افغان بیادگار مانده بود در روشن کرد و شصت نفر از ایشان را متجاوز پروانه
وار بآتش بیرحمی و بی پروائی بسوخت در بیان جنگ سر دره خوار و واقعه
شکست ثانی اشرف بر خلاف امانی اما اشرف بعد از واقعه شکست
مهماندوست عازم ورامین و در انجا اسلام خان حاکم طهران و داد طلب کشته با توپخانه
مستعد و بخیر از نفر افغان جنگجو آمده سر دره خوار را که در میان دو کوه واقع است و تنگی
معبرش عبور را از مرور مانع است به وجود دلیران پوشیده اطراف نسبت و آن گذرگاه
تنگ را با توپهای اژدر دهان و فراز کوه را با تفنگچی انبوه فرد کرده خود با سواران جلادت
آیین در کمین کین نشسته غافل از آنکه همت خاشاک شاهراه را بر آخکر سوزان و شعله تابان
نمیتوان بست و بنشتر نیش خار را نمیتوان شکست پس قراولان دیده ور
دیده بانان شیر نظر القاء انجر تسبیع خدیو ظفر فر کرده انحضرت بعد از وقوع برانحال از سمند سبک سیر
پیاده گشته تیغ شهرکین از تفنگچیان ضرغامه و نخچی ولولاوی را که پلنگ قلوه جنگجوی بودند

بر فوج فوج مقدم الجیش

بر فوج فوج مقدمة الجیش کرده بسمت شرقی و غربی کوه تعیین کرده و توپخانه و زنبورکخانه
را از وسط راه راهی بپاشتند و خود چون کوه پا بر جا دامن همت بر کمر استوار کرده
به یورش پرداختند بحکم همایون توپچیان چابک دست آیین جنگ را او در دره
تنگ بقوارع جانور توپهای برق افروز رتقاء نوایر جنگ کردند و توپچیان پلنگینه پوش
پلنگ صولت و دلیران بهرام کین مریخ سطوت از جانبین هنگامه گیر و دار را گرم
باتش افشانی گلوله های تفنگ دل چون سنگ خصم از هم ساخته الطایفه را چون
پای ناتوانی بسنگ آمده مانند سیل از فراز کوه آهنگ نشیب نموده سواران ایشان
نیز در میان دره توپخانه و اثاثه خود را گذاشته در کمال خسران و خذلان و خواری
از روی شرمساری به جانب اشرف که در ورامین بود فراری و جمعی کثیر به بیغولهای
کوه متواری شدند اشرف بعد از ملاحظه انحال توپ قلعه کوبی را که همراه از اصفهان
آورده بود و در ورامین گذاشته تلف و توپین کرزی را به جانب اصفهان مهمیز زد
و چون حکومت قزوین دران اوان از جانب اشرف بسیدال اختصاص داشت
و کوچ و اتباع او با جمعی از افاغنه که در قزوین می بود سیدال خواست که خود را باشرف
رساند بنابر اینکه حسنعلی خان و اغورلو خان پیش از وقت بامر والا مامور بسمت
ساوج بلاغ و تسخیر قزوین سیدال را آورد قزوین را مسترد دیده خایب و خاسر
برگشته باشرف پیوست و ولد او با افاغنه رخت تحصن بنارنج قلعه قزوین کشیده
با مامورین بنا را با استمال و دفع الوقت گذاشته اشرف بجهة تجدید امر و نهی و مدار کار
وارد اصفهان و اولا امر بقتل عام سکنه بیگناه کرده سه هزار نفر متجاوز از علماء و معارف
و سایر رجال را از تیغ تیز گذرانیده از انطرف حضرت ظل اللهی شاه طهماسب باشاره والا
برای تنظیم مهمات ملکی در طهران توقف و بنا بر اینکه عبور توپخانه از راه قهرود متعذر بود
کوکبه همایون از راه نطنز عازم اصفهان گردیده در هر منزل قراولان طرفین تلاقی یکدیگر
کشته سر و زنده انجماعت به پیشگاه حضور میرسید باز اسلام افغان در حوالی کاشان

با فوجی عظیم بعزم دستبرد و سر از گریبان جلادت بر آورده و طلب کشته قراولان
این سمت که عدت ایشان زیاده بر پنجاه نفر نبوده دو چار افاغنه مزبور و در سر کوهی محصور
گشته ناچار قراولان با تیغهای آخته برابر کوه تاخته مسلم از میان آنگروه بیرون رفتند
و بشرف خدمت اقدس در پاشنداری اگر گنجشک ضعیفی دست امور تربیت
آنحضرت شود لیثا هباز بلند پرواز در آویزد اگر روباهی بقلاده تقلیدش در آید با شیر ژیان
ستیزد در جلوه گری اشهب خامه عنبرین شمامه در میدان جنگ مورچه خار است
مغلوب شدن افاغنه نوبت پنجم اشرف چون پس از وقت از سر عسکر روم که در همدان بود
استمداد کرده سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل الشان را با جمعیت بسیار مال
بمعاونت او روان ساخته بود این دفعه مومی الیه را نیز رفیق عزیمت ساخته با کوکبه و استعداد
تمام و حشمت و احتشام مالا کلام طریق تعاقب سپرده در مورچه خوار پایه نزول
ماهچه رایت جهانگشا نیز از طرف باغ میران دو فرسخی مورچه خوار پرتو وصول
افکند بتخمین فوجی از اکراد قراچلو که قراولی لشکر و هراولی طلیعه نصرت اثر مامور بودند
بمقدمه افغان تلاقی و شاهد شکلین کلاله تیغ و سنان به بر کردن بهانه عمر دلیران ساقی
گشته اول کار را چون اخر رزم رستان به پا چشنده و بیک گردش میدان بیش از هفتاد
زیاده ناب آتش شمشیر تا خاک گرم شده چهارصد تن از ایشان بتیر اهمت بخاک
افتادند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان بعسکر اشرف معروض خدمت اقدس
شده از انجا که دریای عزم آنحضرت بحر محیط توکل پیوسته و در هر امری ضمیر بحر حوصله اش
سفینه امید را بناخدائی لطف خدای یگانه بلنگر تحمل بسته است انفعی را نیز از ساحل
اقبال دانسته اشهب فرقدین در همان مکان با سپاه انجم حشم براه طلوع طلیعه
مهر زرین علم اموده و صبحگاهان که بیستم ماه ربیع الثانی اقبال بود بتخت از طرف اردوی
کیهوی همایون طبل رزم بسازی بلند آوازه اعلام جهانگشائی گشت و بپایی گشته کوکبه
سطوت سلیمانی و دبدبه هیبت سلطانی به جانب اشرف روان و با تخمین گردیده

بر سر الطایفه

بر سر الطایفه ریخته خاک غبار خذلان گردیده چون دشت ده مورچه خوار محل اردوی
افغان گشته و کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه بر میدان جنگ بسته بود
آنحضرت اراده کردند که بر سر اردوی ایشان رفته از دامنه کوه متوجه جانب اصفهان
شوند شاید از پشت دره به معرکه رزم آورند بعد از آنکه موکب همایون مقارن کوه فلک شکوه
گردید اشرف چون در جنگ معاندین باعتقاد خود از سپه آرائی آنحضرت کار
آموز و از طریقه خدیو جهان تجربه اندوز شده بود این دفعه در مقام معارضه تمثیل در آمده بطابطه
و آیینی که در مقابله معاندین از شهریار کشورکش دیده بود در رنگ جنگ ریخته افواج
لشکر خود را در یک سلک انعقاد و انتظام و اطراف او را توپخانه کوه بنیان استحکام
داده توپهای ثعبان مهابت را از جای تیز رس که گلوله داخل فوج لشکر رزم آزما شود
رعد آوا پیاشنند جمعی از یکه تازان گزین افغان مسم بمیدان قدم دلیری گذاشته بمدافعه
پرداختند آنحضرت از آنجا که همیشه خداوند عالم یار و مددکار و نشیب و فراز جهان در نظر
همت یکسان و هموار میدانند مقید بتخت و پست مکان نگشته بجانب ایشان
روی آوردند چون شهریار جوان بخت را بارشاد پیر خود و در زمان الهام خداوند صمد در هر
جنگ بمقتضای مصلحت وقت روزیه خاص و اسلوب علیحده است در این کرت
طرح جداگانه داده کار جنگ ریخته اولا تفنگ چیان بهرام کین که پیاده رو بشکر فیروز مانند
بشیر و پلنگ در قلاده انتظام حکم خدیو با فرهنگ بودند پیله خودداری از گردن برگرفته
با چنگ و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان و متعاقب ایشان اعلام ظفر نشان را شقه گشا
ساخته قول نصرت قرین را حرکت دادند پیاده گان دلاور صدای زنبورک و تفنگ آواز
نعاره و چنگ و آتش افشانی توپهای فرنگی نژاد را در بازار جان فشانی توپ اطلس کلنار رزم
و فرنگ تصور کرده دران دریای آتش نهنگ آسا پنجه خونخواری غوطه ور گشته گوهر شاهوار
ظفر را بدست آوردند یعنی بدون محابا در رنگ یورش برده توپخانه افغان را به نیروی دستی
اقبال خدیو تصرف کرده با آتش تیغ آتشبار اشتعله جهانسوز را که شراره زبانه اش بر زمانه میرسید

فرو نشیند و چنان باران عرصهٔ کین که بر سیم صبح و کین سواره و مهیای امر و اشارهٔ
بودند بازیان والاپورش اندخته مرکب جلادت بر انگیختند و از دو جانب بیکدیگر در آویختند
چو دریای خون شد همه دشت و راغ   جهان چون شب آسمان چون چراغ   ز آواز
اسپان و گرد سپاه   نه خورشید تابنده پیدا نه ماه   و در اثنای گیر و دار که شعشعهٔ
سیف و بارقهٔ سنان خیره کن چشم روزگار و دست اجل سیلی زن چهرهٔ کارزار بود
سپیدال با فوجی عظیم از پشت سر لشکر ظفر شعار و جمعی از افاغنه هم از سمت دیگر به جانب قول حمله
ور گشته آتش حرب و ضرب برافروختند اما لطف خدای یاری یاری اقبال خدیو کامکار
مدد کاری و دلیران جرئه دست بساقه پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کسوت
حیات عاری و بقیه را مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت
اندوختند بعد از آنکه اشرف کار خود را تمام تباه و روز دولت را سیاه دید جمع توپخانه و اثاثهٔ
سلطنت را گذاشته با دل افکار و خواطر ریش و در کمال خذلان و تشویش سر خویش و راه
اصفهان پیش گرفت و از روز دوشنبه ساعتی روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت
بسیاری از آن طایفه در آن معرکه به تیغ آمده و آنچه از معرکه گرفتار کمند اقتدار دلیران
نصرت شعار گشته بودند تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته هر یک از ایشان را بطریق لایق
راه نورد وادی وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا گشتند فرمودند چون روز جنگ که
غازیان مشغول ستیز و در کار فرمای سیف خونریز بودند جمعی از سگ منزلان سگ پایه
که در بند رستی خریدار متاع کاسد تن پرستی میباشند از قبیل توپ تنبوب اطلس شکفته و از
لؤلؤ لفنک بلولهٔ قماش خوش رنگ فرنگیه گشته بکیسه و خزینه پر داختند مطایای آمال
خود را اکرانبار و از بکر جنگ باز مانده بذخیره اندوزی که سرمایهٔ آفات و دشمن جانی است
گرفتار گردیدند تمامی نواظر مبسوطیات و فروش و خیمه و خرگاه و ارابه و سقرلاب و اسباب
نفیسه را که از الفرقه خزینه بجا مانده قضای ها مون از آنها مشحون و قیمت آنها از میزان قیاس
بیرون بود همگی آنها را در یکجا جمع کرده چون در نظر همت والا خار بود مانند خار آتش زدند

چنانکه شاعر دیگر

چنانکه شاعر   دشمن از بیخواهی باید اول شدن دشمن مال   زانکه معقول را اهل عقل بود
دشمن مال هست دشمن مال   در بیان تسخیر دار السلطنه اصفهان و ورود موکب ظفر کوکب
والا بآن شهر جنت نشان   چون اشرف از معرکه فرار گریخته بجانب اصفهان رفت
هنگام شب بار و بنه سپاه و ارد اصفهان گشته فی الفور با افاغنه باز گشته بجانب
بست شیراز فرار قرار کرد زمان صبح قریه نشینان حوالی شهر واقف گشته بشهر هجوم آو
رده با اهل محلات افاغنه که در خانه‌ها فرصت گریز یافته بودند از برای زندگانی
برون کرده به نهب و غارت و تاراج مال افغانی مشغول گشتند بعد از ظهر معارف
اصفهان و دروب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظل اللهی عرضه داشتند و در بیست
و ستیم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۲ کوکبه منصور عازم اصفهان بوده انجر بعرض مقدس رسیده کس برای
ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود رایت سعادت بجانب شهر افراشتند بعد از آنکه
خاک اصفهان بیمن قدوم میمنت لزوم همایون در نظرها حکم سرمه اصفهانی یافت
دیر نو طلعت مهر رایت والا بر در و دیوار آن دیار تافت مردم اطراف باز ماندگان
افغان را فوج فوج گرفته آورده اصفهانیان که از مردهٔ افغان منکر گشتند آلتباز را شهر
و کارد و تیر روانه ملک عدم ساخته بمعنای وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ تازه جانی یافتند
و بعد از سه روز که اموال افاغنه بحیطهٔ ضبط در آمد شروع بسان سپاه و ملاحظه عرض لشکر نصرت
پناه کرده غنایم از نقد و جنس و طلا و نقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر
فرجام گشته کس برای ایصال این مژدهٔ دلپذیر و آوردن حضرت شاه طهماسب بدار ا
طهران روانه ساختند نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید   نوای عیش و بشارت بمهر و ماه رسید
از آنجا که غرض اصلی این سفر تسخیر اصفهان بود که بیاری ایزدی میسر گشت دشمنان آوازه
دیار او باز گردیدند و نیز خراسان وطن غازیان و سرحدیت انولایت مستغنی از بیان بود
حضرت ظل اللهی بعد از انتظام امور شهر بیازار گاه که خارج شهر است نقل مکان فرمودند بعد از
ورود موکب شاه طهماسب و تمکین رو بسریر سلطنت روانه خراسان شود شاه طهماسب

ظل اللهی
مرحلهٔ پیمای مسافت گشته در هشتم جمادی الاولی وارد اصفهان از غرض راه منزل که حضرت
اقامت داشتند نزول نموده هرچند که قلباً برفتن آنحضرت راغب و رفع تحمل را طالب بودند
اما چون میدیدند که اگر آنحضرت صرف زمام عزیمت بجانب خراسان نماید اوضاع سلطنت
مختل و کارها بشکل اوّل خواهد شد در باب فسخ این عزیمت نیازمندی اظهار و برای توقف
مبالغه و ابرام کرده آنحضرت بنا را بتأمل گذاشتند روز دیگر باز شاه والاجاه ببیران
سپاه را طلب و اعادهٔ آن مطلب کرده ایشان در جواب عرض کردند که آنحضرت
تائید یافتهٔ حضرت رب العزة اند تا پای همت ایشان قدم در میان گذاشت و بسبب
سرکشان و گردن فرازان کوتاه گشته کارها رواج و نقد سیت فرسود شاهی رواج
یافته در صورتی بعرض آن مطلب میتوانیم پرداخت که مزیداً مدار ما الیه کارخانهٔ سلطنت
بوده راه دخل غیر بسته و دیگر در آن خود منافی سلیقهٔ پادشاهی است و عنقریب
ارباب غرض در محفل دولت بار و در مهمات ملکی اقتدار یافته مانع پیشرفت امور
و باعث بدنامی آنحضرت در پیش دوست و دشمن و نزدیک و دور خواهد شد
همان بهتر که پادشاه ما ایشان را معاف و دیگری را متکفل مهام درگاه جهان مصاف
نمایند که اگر وهن و قصوری روی دهد هرزه درایان حمل بر تهاون آنحضرت نمایند
و مجلس گفتگو از ظهر تا وقت عصر امتداد یافته هنگامیکه نزدیک بود که تکلیف اعتاب از کف
سلطان عصر بیرون رفته زرین سپهر و سیم کوه هر بکار مهر بر زمین زند شاه طهماسب اشفقی حاکم
ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح افسر از سر و مهر از لعل بر آورده بر زبان رد آنحضرت
چون دیدند که این سخن بر طبع او ناموافق و حرکت او هم بدون اتمام کار ما لا تیست
در مقام اعتذار توقف اختیار نموده اظهار کردند که هرگاه که این مسئول بقبول خاطر پادشاه
نباشد رضای ما هم منوط برضای ایشان است گفته بودیم پای تخت را بدست آورده
بدهیم اینمعنی بعمل آمد انشاء الله تعالی دشمن را نیز آواره و پا بر نیستی کرده آنوقت رایت
مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف اینکه خبر رسید که متعهدی از دامغان بیغارت
روم تعیین شده بو

روم تعیین شده بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده لهذا رضا قلی خان شاملو در عوض
او باین امر تعیین و مأمور و در وانه و حکام نیز بحویزه و کهگیلویه و بختیاری و ولایات تابعه
مقرر و تعیین فرمودند و چون بنحویکه بسابق نگارش یافت حسن علیخان زنگنه و اغورلو خان
زیاد اوغلی با جمعی مأموریت ساوج بلاغ و قزوین بودند و لد سیدال با جندی منتظر کار
اصفهان از ایشان استمال نموده و مقارن انجال شی مستحفظین را غافل نموده با کوچ و اسباب
بجانب سلطانیه که در خورهٔ تصرف رومیه بود قرار کرد لیس حکومت قزوین و ضبط
مال افاغنه بعهدهٔ اهتمام محمد رضای شاملو مقرر گشته حسنعلیخان زنگنه بسمت فراهان و گلپایگان
مأمور سپاه شدند که در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشد و مدت چهل روز
در آن ملک دلفروز مظفر و فیروز بکامکاری و حکمرانی عیش اندوز گشته در بیان

توجه رایت ظفر اثر بجانب شیراز و هزیمت اشرف دفعهٔ چهارم

بعد از چهل روز که حضرت ظل اللهی بنا بر نشابهٔ صرو تکلل و تأسی فرع باصل در اصفهان تکمیل
خلعت سلطنت و افاضهٔ صورت نوعیه تشخیص مملکت فرموده بسمع والا رسید که
اشرف با افاغنه بمدلول اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ ضرب
و هیبت دلیران رزم کوش را فراموش کرده در شیراز مکث و مشغول استعداد
و جمعیت اعراب سیمکانی و دهوله و باقی عشایر سمت فارس و بنادر است حضرت ظل اللهی
دوباره میان همت بدفع آن فرقه بر بسته در روز بیستم شهر جمادی الثانی کوس قیامت
و غریو رزم پیمائی بلند آوازه و رایت جهانگیری آسمان فرسا ساخته در آن عالی اسباب شان
از راه ابرقوه متوجه و ما در سلطان عازم شیراز شدند و شدّت سرما بحدی بود
که اگر قلم وصفش آغاز نماید مانند نی بر خویشتن لرزد و اگر دوات بذکرش بر دارد دوات آتش
دهان گشاید رطوبت در کامش افسرده گردد بعد از ورود موکب نصرت طراز اثر
بزرقان شش فرسخی شیراز اشرف باز تجدید جمعیت و احتشام کرده با استعداد تمام بمقابله
پرداخت و از طرفین تسویهٔ صفوف و ترتیب اسباب سیوف گشته تجنبت افاغنه

بهیات مجموعی به جانب قول همایون در گشته غرغکی را از منزل اعتدال گذرانیده بر پیادگان
جلو مقارن شدند و تفنگ چیان جا بجا دست بکالیهای جانپوریشان را ایست کردند
نوبت دیگر اطراف میمنهٔ هجوم آور شده با ادخال زنبورک و تفنگ غریو و غلغله چرخ فیروزه
رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصهٔ دشمن کامی با مداد میمنه شتافته بحملات
زهره گداز و صدمات تاقت پرداز ایشان را پس افکن بنیان قرار آنگروه گشته جمعی از ایشان را
بمغاک هلاک انداخته شدند اشرف با افاغنه بجانب شیراز رایت افراز افراخته
افواج خصم افکن تا دو فرسخی بتعاقب ایشان پرداخته قضای هامون را از خون دشمن لاله گون
و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کردند روز دیگر که میا صدیق صبح صادق
از شفق زعفران پرچین می بود میا صدیق و ملا زعفران و سید ال [illegible] اصفهان از جانب
اشرف وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ خلافت بنیان گشته جبههٔ
ندامت را بذکر فَهَل اِلی خُرُوجٍ مِن سَبیلٍ زینت اعتذار ساخته از جانب خدیو گردون
جناب اقامهٔ جواب باین نحو شد که در حالت اداء نجات از برای ایشان میسر است
که امراء خاندان خاقان مغفور را با اسیراء ایرانی که همراه دارند ذکوراً و اناثاً تسلیم
نموده خود و دسته در ممالک محروسه سلطانی اقامت و سیر کرده کان ان زمان
ملازم رکاب نصرت انتساب و خدمت نمایند و ایشان را نوید امان بوعدهٔ عفو [illegible]
مستوثق و مرخص ساختند صبحگاهان که قطار سنجی هفت آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته
گشته صبح بی سفید و ماه زرد گوش جنازه با بادن فضا محمل کش انیماری زرنگار شدند میا صدیق
و ملا زعفران محمل مهد علیا و سپرکرم را که آفتاب سایه پرور نمود حفظ الهی و در یا سفینه برج
رود مان پادشاهی بود با خواجه سرا الیسرای دولت رسانیدند و دوباره رفتند که
که اشرف را مطمئن کرده بیاورند اما سید الکه در روز پیش باردوی همایون آمده بود
از خلاصی کوچ و ولد و منسوبان خود که در ارگ قزوین محصور بودند آگاهی یافته همان شب اشرف
را الصراف گریز آورده اشرف نیز از اهل حرم بیرون بدو نفر شاهزاده اکتفا کرده و اسمعیل

ابراهیم و ولدان محمود

و ابراهیم و ولدان محمود را با سه نفر از اولاد بنی اعمام و سیزده نفر از اناث که زنان
دختران همشیره های او و محمود و میر ویس بودند فرصت بیرون نیافته در شیراز گذاشته
و خواجه دیو سیرتی را برای قتل آنجمع بر پوشش تعیین و خود نکاور گریز را بجانب قندهار
انگیز داد و خواجه مزبور [illegible] آن قدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که
یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده اتم الف دما در محمود را جمعی منکر زده نیم جان داشت که
بعد از دخول لشکر ظفر بنیاد نیز جان بقابض ارواح داده و هنوز میا صدیق و ملا زعفران
با اشرف نه پیوسته بودند که اشرف از غلبهٔ اضطرار ضبط ما سکنه قرار نکرده فرار
و قراولان موکب نصرت شعار از سپاهی و کرد لشکر افغان تعرض پی نمی کرده برای
اخبار سجده بیت والا می آمدند که در عرض راه با دو نفر دو جا و انیشان را با ده دوازده نفر
افاغنه رفقای ایشان باز گردانیده حضرت ظل اللهی فی الفور انیشان را مرخص ساخته فرمودند
که چون باختیار خود باین درگاه آمده نگهداشتن ایشان در کیش مروت و شروع فتوت
جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر شوند بمقتضای وقت عمل خواهد شد بعد از مرخصی
ایشان با افواج نصرت نشان بتعاقب اشرف پرداخته نزدیکی پل فسا که در دوازده
فرسخی شیراز است رسیدند چون بسبب شدت ایلغار سهبت غازیان از کار و
مراکب از رفتار مانده شب پیر درست در آمده بود آنحضرت بانتظار جمعیت عقب لشکر
عنان باز کشیده در نیم فرسخی پل نزول نموده از اتفاق پانصد نفر از [illegible] اکراد
قراجلو مقدمة الجیش موکب نصرت کیش و نیم فرسخ آنجا در پیش بودند در سر پل فسا
از عقب افغان رسیده اشرف اول دهله از رود خانه عبور و میر محمد مشهور بمیاجیو
که سردار محمود و اشرف در میان افغان صاحب عز و شرافت بود با جمعی
از سر بازان افغان و فدائیان ایشان چون راه طریقت با وبود محافظت راه
و ضبط سر پل را بر ذمهٔ خود گرفته قراولان را بجنگ مشغول ساختند که افاغنه
خاطر جمع از پل بگذرند لهذا افاغنه از بیم جان متوهم و جمعی از غلبهٔ خوف در آب غرق گشته

متاع هستی را بباد داده دویست هزار نفر اطفال خورد سال و شیرخواره را با بسیاری
از زنان دران ظلمت لیل که سواد روزنامهٔ یوم یفر المرء من اخیه و صاحبته و بنیه
بود انداخته بپالک طریق این المفر شتافتند و قراولان مزبوره بسیاری بدست
آوردند از جمله مقتولین میا حیو بود که بعد از گیر و دار فرار از عقب گشتگان بسوی دیار
نیستی روان گردیدند و از فرقهٔ گرفتاران میا صدیق و ملا زعفران بودند که امل باز
برقفای ایشان زده هر دو را اسیر فتراک دلاوران گردانیدند هرچند که مأمورین
خدمت شایسته کردند اما غفلتی عظیمی ورزیدند که حضرت ظل اللهی را همان وقت از آن
واقعه آگاه نساختند همانا در اجل بعضی از افاغنه تاخیری و در انتقام قهاریی زود و دیری
مقدر بود در حینی که بسیاری از ان طایفه از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر جهان
آشوب چون سیل بی امان بر سر پل رسیده نخست چشمهای سرکردهٔ اکراد را
عبرة للناظرین باشارهٔ سر انگشت خنجر خونریز از حدقه در آورده بیرون کرده … را بتقطیع
گوش گوشمال دادند و کسی برای جمع کردن اطفال تعین و خود با فوجی از جیش منصور
بتعاقب آن گروه ایلغار هشت نه فرسخ راهی کرده چون افاغنه بتعجیل گذشته
بودند بار شیر از عطف عنان فرموده ارقام قضا انجام باطراف ممالک اصدار یافت
که از هر راه که آن طایفه عبور نمایند سر راه بر ایشان بگیرند و از آنجا زنان همشیرهای محمود
و اشرف را از راه کرمان روانهٔ ارض اقدس و میا صدیق و ملا زعفران و باقی گرفتاران
افغان را با منسوبان و اسرای خاندان خاقان مغفور را که از شیراز فرصت بیرون
نیافته بودند روانهٔ اصفهان ساختند و از معجزه کاری دیدهٔ خدیو بیهمال که صراف
نقود شناسایی و معیار حقیقت سنج دار الضرب بینایی بود آیتی است آنکه در حال
روانه کردن گرفتاران … فرمودند که ملا زعفران را
خوب محافظت کنند که خود را زنده باصفهان نخواهد رسانید و مدلول ارباب
الدول بمضمون صورت وقوع یافته در سر پل رودخانه نشین که محبوس …

مقرنین فی الاصفاد عبور میکردند ملا زعفران برای رفع ذلت و خواری خود را
سبکبار زباد و آب انداخته آتش سرکش حیات را تسکین داده و نعش او را محصلان
باصفهان آورده در میدان نقش جهان بگزلک فرمان شاه والاجاه نقش هستی ایشان را
از صفحهٔ جهان سپردند و از علامت تایید و اقبال آنکه شخصی ابلهی از جهانگیری خدیو جهان
حال میبرد آنکه در ایام توقف دران بلاد اتفاق افتاده در سیر مزاری برای تیمن آن
بدیوان اشرف تفأل کردند این غزل آمد   بنه که از همه دلبران ستانی باج   چرا که بر سر
خوبان عالمی چون تاج   ز چشم مست تو بر فتنه حملهٔ ترکستان   بچین زلف تو
ماچین و هند داده خراج   دهان شهد تو داده بآب خضر بقا   لب چو نوش تو
بیهوده زقند مصر رواج   پس روان او را آتش داده نقد و … منیر گشته چراغ
امر بعمارت فرمودند از صادرات ایام توقف آنکه چون همیشه از مبادی ظهور
دولت علیهٔ گورکانیه صفویه مابین اسپانیول و دوستی استحکام داشته در ایام فتور
ایران که شهر روسی و اورس هر طایفه مصدر مخالفت کم فرصتی شد از جانب … لیسیم
آمده بودند آنکه موافق وفاق باشد بظهور رسیده و بوعده مردان حال تا نحو را برای تسلیم …
تعیین و روانهٔ هندوستان … در عقب این مطلب اعلام کردند که از آنجا که … مدت …
شده بر نسبت بهر صورت و آلا … بهر دو اعلان … تواتر گردید
وقتیکه افاغنه و تسخیر شدهای … ظاهر شد … اهل جمعی … را و قرار … امور
چند شیراز از … قدوم همایون … مملکت
بود … اقتضا یافته خورشید جهان تاب …
و آفتاب … چون قطع باده دشمن …
و حال خصم ابتر گشته … کرمان …
بیابان … در راه چون … اراده
صفاهان … احتیاط …

اهالی آنجا میرفت و اینمعنی را حوصله مروت برنمی‌یافت و از دولت علیه عثمانیه
نیز جواب صریحی در باب ولایت آذربایجان رضاقلی بیک افشار را ایلچی داده
نمی‌شد در بیستم هم ماه شعبان بعزم استرداد ممالک عراق متوجه سمت نهاوند
همدان و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند و در اواخر ماه مزبور بشت
من اعمال دشمنیان مضرب خیام سرادقات غرور شان گردید در بیان وقایع
سال فرخنده فال تخاقوی ئیل سنه ۱۱۴۲ و تسخیر بلده نهاوند روز بیست و هشتم
شعبان المعظم خسرو کواکب حشم یعنی نیر اعظم از نهانخانه حوت بدستیاری حمل علم افراخت
صاحب لوای گلشن از غنچه و گل صاحب حقیقه و افسر گردیده جنود قوای رومیان گرم
و براکه ریشه تصرف در سرزمین حمل دوانیده بودند از چمن دوانیده و ممالک گلزار
بیکجریان قشنه جوی حوادث بهمن عسکر قاآن رهانیده لشکر شتا که در دیار بستان
اختیار فتنه کردی میکردند از بیم رونه دیار عدم کردیده و از نهیب گلزار از زرفشیدن فروردین با نوع زیان حمیدن
و ایلات کهساری لاله و حشام صحرانشین ریحان و سنبل در مرغزار دامان در اطراف دشت و کهسار
وبسته ویسته ودرت و مکان متمکن گشت سبز و آب سپید و سبزه از چمن مهیا شده چهره غنچه
دشتیان در آغوش گلبن آرمیده و سرو سهی گل بهوفر از ازدواج عروس باغ از زنده و انبتنا فیها
من کل زوج بهیج انتهاج یافت چشمهای ... گشته آسمان از ابر نم کرد اراکم
نقود ارض ... هر یک از ایران و سروران گلهای فاخر و پوشش شیار از آرایش نشستند
و مانند غنچه ... را از بوزرکی که وجوههای بوته از رنگین ... خوش شکفته
بیست روز از عشرت ... فرود مستقر رایات فیروز گشته از آنجا عازم نهاوند و در آنجا ملتزم والی حویزه
با مشایخ اعراب و بیکلربیکی کهگیلویه و روسا و ایمک ادراک سعادت و تقبیل رکاب نصرت نتاب
نموده ... معیر الممالک نیز هم از جانب ... ورود و در اثنای فتح شیراز افضل
بکو هر رای آنحضرت ... که روشنای سینه ... اللّه خیر رسیده که حضرت
ظل اللّهی مهدیعلی را که اشرف ... میاصدیق و ملا زعفران از شیراز بدرقان فرستاده مهدی ... خان
الخیاب ... و چون ... و در ایام توقف در جزان ... میرزا ... مزار بوت

میداد و در اینوقت

میداد و در اینوقت که معیر الممالک وارد شد محمد آقا را با اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی بدولتدار
دربار پادشاهی از حریم سلطنت از ازدواج یکنفر از بنات مکرمات خاقان مغفور را به جهة شاهزاده
خواستگاری شده پیغام دادند که چون غازیان راحق التیعی درین دولت هست هرگاه خبر ابلاغ را
از ممالک سلطنت موضوع اختیار رو بانیمرف تحول و مرجوع کرد دهر آیینه خراسان سپید پدیدی
مابین دشمن و ممالک شاهی خواهد بود دلیس کوکبه اقبال از راه بهبهان راحت و نزول برو موصول
افکنده از آنجا وارد شوشتر و ایالت آنولایت را با ابوالفتح خان خویش محمد علیخان مولد اماکنی
رجوع فرمودند چون بند رودخانه شوشتر که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است و سیلاب
مرور دهور تصور یافته بود و هست والا که در متانت سیاد مند سپد یاهوی اسکندر است
بتر تیب آن بند پرداخته معماران و مهندسان پیشه و کارآگاهان در بیت اندیشه کبیر کاری
تعیین فرمودند و اخراجات از خزانه عامره مقرر داشتند و چون از طایفه عرب ترکتازی
بسپاه عجم واقع میشد سلاح ایشانرا گیرانیده روانه خراسان و والی حویزه را از خصت القراق
ارزانی داشتند بعد از ورود موکب والا بدزفول محمد خان بلوچ که از طرف اشرف
بایلچیگری روم رفته بود در بهمدان مقدمه استیصال دولت افاغنه را شنیده ناچار وارد
معسکر فیروزی اثر و نامه و نوشته جات را از جانب سلطان احمد خان پادشاه روم و اعیان آنجا
برای اشرف آورده بود محفوظ منظور نظر انور ساخته چون در بندگی در آمده بود بعنایت خاص
ارجمند و بایالت کوه کیلویه سربلند گردید و بعلت اینکه رودخانه در فول طغیان داشت
بفرمان والا کلکها ترتیب یافت بدستیاری شناخان و تردستی آب بازان جنود
مسعود از آن رود در چند روز بهزار کلک مانند فوج انجم از رود نیل فلک گذشتند و در عرض راه
ایلات کوه کیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا که مفسد و مخالف بود
تنبیه و سیاست مسنوب و حکام بهمه ولایات منصوب گشته از راه جایدر و خرم اباد فیلی وارد
بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسنعلی خان زنگنه که بسرداری جند و ذکلبایکان و فراهان مأمور
بودند حسب الحکم والا باتیع شهرار کینی سجده و اردوی نصرت و بایالت کرمانشاهان

سپر افراز گشته از راه قلیچ ماهور لشکر کرمانشاهان و عازم اینست باستعداد شایان گردید و در همان
منزل نیز معیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه طهماسب برگشته عهدنامه و الکای
خراسان را رسانیدند مشعر بر اینکه جمیع ممالک خراسان از قندهار الی پول کرنی که راس الحد عراق و خراسان
است بضمیمه مازندران و یزد و کرمان و بستان متعلق بدولت نادریه باشد هر چند که همت
سرشار آنحضرت از حیطهٔ وافر سرگران و طبع بی نیازش از قبول اسم سلطنت و الکای برکران بود
اما بتکلیف غازیان و استرضای خاطر اهل خراسان که تا العرض جوهر شمشیر را ناصر ابد دولت خداداد
و تقویت بخش این شوکت قوی بنیاد میدانستند رضا داده در ولایت مزبوره سکه بنام
نامی سلطان اقلیم ولایت وارث علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رواج یافت

در بیان توجه موکب ظفر پیوند بجانب نهاوند بهمعنانی بخت بلند و اعادهٔ محاربه با طایفهٔ رومیه
و فتح این ملک دلپسند بامداد خداوند بی مانند چون در بروجرد از جانب رضا قلی خان
شاملو ایلچی روم خبر رسید که اعیان دولت علیه عثمانیه بنا را بتعلل گذاشته اند جواب صریحی که افاده
فایده کند نمیدهند و نیز کلاه نهاده اند بعرض رسانیدند که رومیه آغاز تاخت و تاز نهاده اند و دست تطاول
بجانب عجزه و زار کرده اند لهذا حضرت ظل اللهی توکل بپروردگار و از آن منزل استفتاح کار کرده
اول شب با گروهی از آن جلادت شعار بر مراکب صبا رفتار سوار و برسم سیاهی ده فرسخ
ایلغار کرده در هنگام طلیعهٔ فجر که لشکر زرفشان روان سپهداری خدیو خراسانی خورشید سپاه شامی
شب را حاش آورده با پیچه سر علم ظفر رقم با طلیعهٔ صبحگاهی توام آشکار گشته رومیان وقتی از خواب
غفلت بیدار شدند اجل را بر سر خود دیدند و سپاه بلا را مهیای کین دیدند عثمان پاشا
نامی که سردار رومیه نهاوند بود چون همیشه اهل ایران مغلوب و زبون خویش دیده بود
بر همان خیال خام عرصهٔ قتال آراسته بعد از اشتعال نایرهٔ گیرودار شکست یافته بجانب همدان
روی بر تافته فرار و هزار نفر منجا و زاران کرده با چند نفر از پاشایان و دره و سپاهی مهجری
و اکراد که در معسکر سردار مزبور می بودند عرصهٔ شمشیر و جمعی کثیر زنده اسیر گشته اموال و غنائم بسیار
بدست دلاوران ظفر شعار درآمد و ساحت الولایت از وجود رومیه تخلیه یافت

بعد از

در بیان محاربه کرت دویم با رومیه و فتح همدان بعد از آنکه نهاوند بحیطهٔ ضبط امنای
دولت ابد پیوند درآمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای اتلی حاکم و آن خانا پاشای ولد
سلیمان میر که از دولت عثمانی حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان اعظم الشأن با جمعیت
فراوان قریب بسی هزار نفر از توپچیان گذشته بعزم سلک وارد بلد برگشته اند حضرت ظل اللهی
که همیشه انتقام بشارات را از عطایای ایزدی میشمارند فی الفور بعنان ظفر و هم رکابی تایید خداوند
داد دگرشتهٔ کشایی اعلام نصرت پرور گشته در صحرای بلاکه مکان مستطح نهاوند بود سپاهی
عسکر رومیه نمودار شد خدیو سپهدار موافق طالع و قانونی که در اکثر معارک داشتند سپاه
منصور را مسته و بسته قرار داده قول همایون را بوجود میمنت نمود آراستند رومیه نیز
جمعیت خود را پنج قسم القام نموده و پای جلادت پیش نهاده رایت افراز آتش جرات
و پیکار گشتند و چون رود آب در میانه فاصل بود از دو طرف به تفنگ آتش فشان بابهنگه

رود گرم سیر و دو با آواز شعلهٔ برق خرمن سوز حیات یلان جلادت نمود گشته هنگامهٔ بازار گیر و دار
از آتش توپ و تفنگ گرم گردید دلیران میمنه و میمنت قرین از آب گذشته باشارهٔ والا
بجانب میسرهٔ رومیه تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا کمیابیت شمشیر جنگ میکردند و سپر و روی جا

از خون صورت پران خضاب گرفت و نهال پیکر دلیران از شگفتن شگوفهای جراحت
گل صدبرگ گلشن مصاف گردید و فوجی بهادران جانباز پیکار در اندیشه بودند که علم دار
رومیه بضرب دست دلاوران از پای درآمده علم نزدیک رکاب اقدس نگونسار
و لقیه رومیه را پای ثبات و قرار از جای بیرون شده و تمام ما یعرف اردو و اسب و ا
و اسباب خود را ریخته به جانب کوه که در چنین اوقات پناه عافیت و گریزگاه امان
دیست و پا گم کرده کان بهت گریخته بهادران ضرغام که کوه و بیابان و بر و بحر در پیش
اشهب برق عنان صرصر جولان شان یکسان است تنگلاخ آن وادی از نشیب و فراز
خارا و حریر چین و طراز پیدا شده تا تویسرکان حوالی همدان به تعاقب ایشان مرکب دلیری را
برانگیخته چون اسبان رومیه را اصطبل فربهی بخورد و خواب معتاد و مراکب برق تک دلیران
همه کوه پیکر و صرصر نژاد بودند با این جهة اکثر رومیه در گام اول اسیر دلاوران ظفر قرین گشته
و فوجی طعمه عرصه شمشیر آبدار و فوجی دیگر را با پاشای شهرود و چند نفر از پاشایان سرزنده
گرفتار گشته غنایم بسیار و اسبان قوی هیکل با درفتار بحوزه اکتساب درآمد بعد از ظهور این
فتح بهجت نشان قصبه تویسرکان مضرب الویه نصرت اقتران گشته بهادران لشکر سرور زنده و اخرمرا
فوج فوج عرصه پیشگاه نظر ساخته مورد جوایز و عطایا گردیدند روز دیگر که موکب جهانگشا از سرتف
نهضت نمود بعرض والا رسیده که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان بر مایه زندگی را مغتنم دانسته
با عسکر رومیه سپاهی و جریده که بدرفته بلس موکب فیروزی نشان از تویسرکان وارد همدان گشته
جمیع اسباب و اثاثه و توپخانه و قورخانه رومیه را که در شهر مانده بود به حیطه ضبط خود درآورده
هزار نفر متجاوز اسیر که رومیه از ممالک عراق و آذربایجان بدست آورده و در تنگی وقت فرصت
بیرون بردن نیافته بودند سلیم النفس لعین نموده همگی را جمع و حقانیت و دامن عفت ایشان را
از آلایش لوث نگاه بیگان و دست تعرف پیچیده صیانت کرده مرخص ساختند که روانه
[illegible] خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط مخافت از همدان تا سنج
که بیست فرسخ مسافت است در یک شب طی مسافت کرده از همان راه نزد احمد پاشای

والی بغداد رفته

والی بغداد رفته اگر اکراد اردلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته پانصد نفر زنده
از ایشان بدست آورده بودند که رؤس مقتولین با گرفتاران در همدان ملحوظ نظر عاکفان
دربار عظمت نشان گردید رومیه سنندج نیز از ملاحظه این حال ترک سنندج کرده ولایت را
خالی و از آن بوم بر تحاشی شدند و بعد از سه یوم که همدان مقر کوکبه عز و حشمت گردید خبر شکست
حسنعلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان که از بروجرد به تسخیر کرمانشاهان تعیین شده بود
بعرض والا رسانیده تبیین انتقال آنکه حسنعلی خان از سمت کوهستانات قبلی همه جا
از خلاف جاده عازم کرمانشاهان و دو دسته قریحی حسن پاشا پاشامی که حاکم آنجا بود با عسکر رومیه
بمقابله پرداخته بر حسنعلی خان فایق شده جمعی از زنگنه و کلهر را عدم نمودند مجرد وصول این خبر لوای
توجه به جانب کرمانشاهان افراشته شد و فوجی از دلیران عرصه دغا را برسم منقلای نیز
پیشتر از موکب همایون روان ساختند حسن پاشا بمحض شنیدن آوازه نهضت رایات
منصور توپخانه و قورخانه و اسباب خود را ریخته به جانب بغداد گریخته حسنعلی خان بلا
نزاع و منازع قلعه را بحیطه ضبط درآورده چون تمشیت کار آذربایجان مکنون ضمیر الهام لمعان بود
بغداد و استماع انجرار آسدآباد و همدان صرف زمام عزیمت کرده پس فرستادند که در کرمانشاهان
بنای قلعه جدید گذارده از جماعت زنگنه و کلهر جوانان کارآمد ملازم و امور ولایت را منتظم
ساخته شهر و قلعه قدیم را اخراب نماید و نیز سابق امر الاعلی نفاذ پیوسته بود که حاکم بختیاری
دولت خانوار را از معارف بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان سکنا دهد و در این اوقات
که انطایفه موکب والا را دور دیدند با استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه نادانی
در دادن خانوار نافرمانی کردند پس حکم والا صادر شد که هزار نفر از جماعت را که در
معسکر ظفر اثر سالک طریق خدمت گذاری بودند از اسب و یراق عاری و رؤسای
ایشان را مقید ساخته به میر محمد خان حاکم جام سپردند که بعد از اخذ سی نفر مبلغی جار و لعوض
دویست خانوار چهارصد خانوار و از رؤسای آن جماعت نقل محل مزبور نمایند و نیز حول
در جزئی دار الفتنه با افاغنه اتفاق ورزیده لازمه شرارت و اسیر و نهب و غارت بظهور

رسانیده بود بعد از تسخیر همدان برای تنبیه الطایفه جمعی مأمور شده که قلع قلاع الطایفه بر وجه
بلیغ بعمل آمده در حین حرکت از صفاهان فوجی از ترکمانیه کوکلان هم ملتزم رکاب نصرت
نشان شده از انجا که هرگز الطایفه بمتابعت لیاقت و تحمل اسقار نشاق از راه خود سری
گردن اطاعت نمی نهادند در این سفر حکم نافذ الارکان و فرمان شدید البنیان ظل اللهی
ایشان را خواهی نخواهی بر بزان بارکران کشیده بود جمعی از ایشان بر جانب دشت فرار
کردند هر چند که وجود و عدم الطایفه در جنب لشکر فزون از شمار امری بود خارج از دایره اعتبار
لیکن چون تهاون در جزئیات مؤدی فساد و کلیات بود صدور این حرکت از ایشان
بر خواطر والا اعظم آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بمفاد وَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ
وَهُمْ كَالْمُلُوكِ بگرفتن ایشان تعیین و محل مزبور در حوالی جاربالیشان دو چار گشته
مدلول فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ در باره آنگروه بوقوع پیوست و متعاقب آن
باقرخان تغایری را روانه ساختند که بنه چهار هزار نفر که یک از ایلات توابع استرآباد را
صورت جمعیت داده تا اکراد ترکمانیه دشت با افاغنه هرات نافرمانی بظهور رسیده بامر
و استصواب ظهیر الدوله ابراهیم خان مراسم خدمت تقدیم رسانید نگاه الولایت را
محل نزول موکب ظفر انتساب ساخته بضبط و ربط امور و نظم و ترتیب ملازم و مداخل احجاره ذات حشمت

ذکر نهضت لوای آسمان سای صوب تبریز و فتح آن ملک دلاویز بعون رب عزیز

بعد از آنکه از انجا وهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شده هوس تسخیر تبریز در خواطر اقدس
شوق انگیز گشته استقبال حال را از دیوان لسان الغیب تفأل کرده این غزل آمد اگرچه

باده فرحبخش و باد گلبیز است — ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است — عراق
و فارس گرفتی بشعر خود حافظ — بیا که موسم بغداد و فصل تبریز است — در غره شهر محرم

سنه ۱۱۴۲ رایات گیتی گشای از همدان بعزم تسخیر آذربایجان در روسنج گشته هم در انزل
ملا زعفران نام از جانب حسین برادر محمود وارد و عریضه نیاز مندانه مشعر بر اخلاص و اظهار
و استدعای رخصت اولاد و نسوان محمود که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس

رسانیده خبر قتل اشرف

رسانیده خبر قتل اشرف را بر این نمط و بمثابه صحیفه عرض مطلب کرده بعد از آنکه بر گشته روزگار
از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود بجانب لار رفته چون همه جا از قائم کینی نورزد
مؤکد در باب منع عبور الطایفه غرض صد و ریافته بود اهل قلعه لار در بروی الطایفه بسته
راه مخالفت کشودند ایشان هم از ترس و بیم در جائی مقیم نگشته از راه تم و برما بر
و سیستان بسمت قندهار فرار و مردم قلعجات مزبوره همه جا بموجب امر و اشاره اقدس
خار ممانعت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور پای توانائی ایشان را بسنگ مدافعه
ناتوان می ساختند اشرف چون به سبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود از کنار
هرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرد حسین از بی خبری آگاهی یافته با جمعیت کامل از
قندهار وارد قریه لکی من اعمال گرمسیر گشت و ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او
تعیین نموده ابراهیم بتفحص پی و اثر بتعاقب اشرف ایلغار کرده شب در شب ظلمت
لیل بزیر کوهی که در سمت شمال سوراک واقع بود و نزول اشرف نیز در همانجا اتفاق
افتاده بود وارد گشته اشرف با رنگاوران کری مهمیز زده بدر میرود و ابراهیم هم بتعاقب
او همی پرداز تا اینکه با تفنگ مهیا تلاقی ایستاده همینکه بوی قبله بد ماغ اشرف میرسد خنجر از کمر
برکشیده بجانب ابراهیم میدود و ابراهیم نیز تر دستی نموده تفنگ را بسینه اشرف
بسته عقده که در دل گره شده بود گشوده دل خود را مانند تفنگ از غم سینه خصم خالی
کرده و از انجا مهد علیا بنات مکرمات خاقان مغفور را همراه برگرفته بقندهار برسانند بعد
از ورود ملا زعفران جواب عریضه حسین باین نهج صادر شد که بعد از آنکه شاهزادگان
مکرمه را روانه نماید بمرای او رخصت خواهد یافت و نیز از وقایع اینکه در ایام توقف
رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افاغنه و در ضمنی به سمت لار فرار کرده؛
فرمان استمالت را از موقف اقبال بایشان مرقوم و معز شده بود که از روی اطمینان
وارد دربار عظمت مدار باعز نشان شوند و انجاعت حکم مبارک را دست آویز
کرده از لار الی زورفروج اصفهان خرج گرفته و بهر جا دست می یافتند بنا حق تسلط سنیه

خراش دلهای ضعیفان کشته مال ایشان را غارت میکردند و بهمین منوال از راه رو فروج کذشته
درحوالی ایلاقات سجاری به پیر محمد سلطان حاکم جام که محصل الجماعت بود درخورده
چون فرمان مطاع راکه ضرر الحبیب دوست و دشمن بود و نعوذ باز وی آشنا و بیگانه نسبت
در دوست داشته اند پیر محمد سلطان متعرض ایشان نکشته الطایفه به خواطر جمعی کذشته خود را
به قلعجات دربرین رسانیدند چون قبل از این جمعی به شیشه بر کشان در ضمن تعیان شده
بود دراینوقت نیز که انجز معروض خدمت والا شد تبارکی فوجی را بمعاودت مامورین قلع
وقمع مقهورین روانه نمیاشتند **دربیان محاربه سردسیه نوبت سیم درمیان دواب وقع مردعه نعمات**
رب الارباب درحینی که صفحات خاطر اشرف مرکز دایره اقبال شد خبر رسید که تیمور پاشای
حاکم وان وعلی رضا پاشای حاکم مکری باتفاق پاشایان انسمت در قلعه میان دو آب
که مابین دمدم و مراغه واقع است جمعیت عظمی متعدد بساخته تاخت و تاراملات
انسمت اشتغال دارند خدیو کامکار بنه واغروق را درهمان جا گذاشته طرف عصری
از منزل سواره با دلیران خونخوار ایلغار نموده دو فرسخ طی کرده هنگام ظهور روز دوکه مسعود
یکبار رود جیغوقزل اوزن که آرامگاه تیمور پاشای و عسکر رومیه بود واقع شد از اطراف رومیه
نیز از وصول لشکر منصور مطلع کشته به شیوه الوف پرداختند ولی تهور از پیش درآمده برقهای ملکون

افراشتند همینکه از این سمت الویه ظفر متحرک کشته و سپاه خونخوار به چشم ایشان درآمد
پای ثبات و قرار ایشان ازجای بدر رفته بدون تلاقی و تلاش عطف عنان برجانب مراغه
کردند و دلیران ظفر نشان سه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتل و جمعی از معتبرین ایشان
زنده گرفتار کشته توپخانه و اسباب رومیه بدست امیر ولایت کیر امد و ولایت ساوج
بلاغ و مکری و مراغه و ده خوارقان ضمیمه ممالک محروسه کردید روز دیگر بنه واغروق اردو
بمعسکر والا پیوسته عساکر منصور سیر و زنده رومیه و جثه را از نظر انور گذرانیده مشمول عطایا
گشتند بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون گردید بعرض رسید که جمعی از عسکر
رومیه بسرکردگی تیمور پاشای بده خوارقان ده فرسخی مراغه برسم قراولی آمده موکب ظفر
قرین عازم انجا کشته رومیه بمحض ظهور اشعه ماهچه لوای جهانتاب بسمت فرار عنان تافته
بعد از طی یک فرسخ مسافت گرد عظمی که آثار فرار رومیه بود از دامن کوه سیر خاب که در حوالی
تبریز است ارتفاع یافته حضرت ظل اللهی توپخانه همایون را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان
گذاشته خود با سپاه جرار و دلیران ستیزه گذار بعزم اینکه سر راه بر آنگروه بگیرند از راهی
که بمقصد قریب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد وسپاهی دو فوج است که یکی
از سمت تبریز و یکی از دو فرسخی پشتر نمایان میباشد پس آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را
بتعاقب فوج پیش تعیین و خود با بقیه سواران و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند
مقارن او قراولان خبر رسانیدند که کرد اول مصطفی خان پاشای حاکم تبریز و یکجرمی آقاسی و
تیمور پاشای سایر پاشایان آنست که در ابتدای شب از تبریز رخت گریز بسته از راه
صوفیان عازم فرار شدند و گرد ثانی از بقیه عسکر رومیه است که بقدر سی هزار کس در تبریز
جمعیت داشته اند بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب سر خود گرفته میرفتند دلاوران که
دنباله او کاروان بیشتین بود سبک عنانی باد پایان برق جولان خود را بآن فوج گران
رسانیده جمعی از ایشان را عرصه شمشیر خونفشان نمیاشتند و شیر دلان که در ظل رایت
اژدها پیکر جنگ و چنگال طمع بخون فوج ترقیم ترکرده بودند بدستور آنگروه نزدیک شدند

بمحض تقارب جانبین الطایفهٔ تمامی زنان و نسوان خود و اسرای اذربایجان که همراه داشتند
گذاشته خود را از بیم جان بدامن کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز واقع است کشیده
دلیران ظفر قرین نیز اطراف ایشان را فرو گرفته کارهای سیف و سنان تیر و الماس جگر گداز
بقالب قلب ایشان لرزه افکن بیرز گشته دامن کوه مرجان را از تیغ الماس فام لعل گون ساختند
و سوای مقتولین که عدت ایشان فزون از حوصلهٔ قیاس و تخمین بود سه هزار نفر زنده با زنان
زیبا پیکر و اسرای نیک منظر و غنایم موفور و اسباب نامحصور بتصرف درآمد معدودی
از انگروه گوی سر خویش را به چوگان دست از میدان هلاک بتشویش بیرون بردند
هنگام شام که سلطان جهانگیر مهر تیغ درخشنده شعاع را در غلاف و از معرکهٔ سپهر ترک مصاف
کرد قریه سهیلان که دران نواحی واقع است جولانگاه خیول جنین و معسکر کوکبهٔ ظفر قرین گشته
تواجیان زحل هیبت و یساقچیان مریخ مهابت بجمع اوری اسرا فرمان یافته همگی را
بمعتمدان سپردند که در شهر تبریز باطلاع امینان محکمهٔ شرع اطهر باولیاء ایشان رسانیده
نگذارند که از مردم حشم بیگانه با طائفهٔ نظر دست درازی بذیل عفاف شان واقع شود
پس روز دیگر که بیست هفتم محرم بود بدر لوای جهانگشا ساحت تبریز نور بخشا گشت و
از مؤیدات اقبال اینکه رستم پاشای که از دولت عثمانیه حاکم شهرزور و ان نواحی
میبود با فوجی باعانت مصطفی پاشا عازم تبریز گشته در همان شب چند نفر از ایلچیان
انجا پیشتر روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده
با طوائف سپاهیان مخلوط بودند و تمیز تبریزی از رومی متعذر بود لشکریان ایشان را
تصور مردم تبریز کرده متعرض ایشان نشده بار سالم از شهر فرار و رستم پاشا را ازین واقعه
خبردار ساخته در حینی که پاشا پا برکاب گریز شده عسکر ظفر قرین در خارج شهر باو
دو چار و اسرا با جمعی که داشت گرفته بخدمت خدیو کامکار آوردند و از گرفتاران رومیه
انچه پاشایان نامی بودند بعلاوه جان بخشی مورد احسان گشته جهت انصراف مسرور
و بقیهٔ اسراء بعراده کشی توپخانه مامور شدند و از انجا توپهای کوه بنیان و قوارع اژدر دهان

آتش‌فشان را که در محاربات

آتش‌فشان را که در محاربات رومیه بدست آمده بود در دروازهٔ خریبان سیاه چشند و ابراهیم
پاشا وزیر اعظم بتوسط گرفتاران را بپیغام و پیامات دوستانه متذکر از مراتب صلح
و فلاح فرستادند و مقارن این خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان
و برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه در وقتی
که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سرعسکر و عبدالرحمن پاشا بود تمامی قرا و مزارع و
دکاکین و رقبات اند و ولایت که از دولت عثمانیه تیمری که عبارت از دیولی باشد
قرار یافت و تا بی اجال پاشایان باستدعای طایفهٔ ینگچری و صاحبان اوجاق انهارا
باذن و فرمان قیصری بان جماعت تملیک و مبالغه کردند و قیمت را که مبلغهای خطیر میشد
گرفته صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان که رضا قلیخان شاملو از جانب اشرف
بطلب ولایات بسفارت وارد استنبول شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا
وزیر اعظم بنابر نشار اوارهٔ موکب روز افزون ظل اللهی راضی بقبول مصالحه
در ولایات گشته طایفهٔ ینگچری و رؤسای اوجاق که ریشهٔ تصرف در کل زمین انجا
محکم کرده بودند خبر تیغ بیدریغ قطع نهال توقع از انسرزمین نمیکردند و بدعوی برخواسته
که یکجا ولایت را بما میفروشید و یکجا بعجم رو مینمائید و اگر متعلق بما هم میبود قبول این امر نمیکردیم
چه جای اینکه زر داده خریده باشیم اگر شرعا خون و مال عجم مباح نبود چرا تحریک
سفر عجم نمود و باعث سفک دماء باین الامم شده آشوب خوابیده را بیدار و جهان
ارمیده را فتنه زار ساختند و اگر مباح بود حال چرا در مقام رد ولایتید و باین قیل و قال
مانع انجام کار بودید تا اینکه اوازهٔ قلع اساس دولت افغان و اعتلاء لوای نادری
بجانب اذربایجان انتشار یافته بقیة السیفی که در نهاوند و همدان رخت بجرو سپرده
دامان کشیدند بتواتر وارد اسلامبول و کیفیت حال را مذکور می ساختند پاشا وزیر اعظم
از بیم قوی دستی دولت نادره برای سد راه اقوال رجال سپاه بعزم سفر اذربایجان
وارد اسکودار گشته بعد از ورود کوکبهٔ قیصری بامکان یا درنه نام دلاکی از زمرهٔ اوجاق

ینگچری بود باکی ناپاکی و استره پساکی بسنک شرارت تیز کرده تیغ بر روی خلیفه اسلام
کشیده این را اصلاح نامید یعنی در استنبول احداث فتنه کرده جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم
آورده پادشاه و وزیر اعظم ان ناچار برای تسکین نایره شر تعلل دوران پرتوسن عزیمت
بسفر روم باستنبول برگشته و چاره جوی دفع او فتنه گشته چون کوشش بی اثر بود پادشاه
برای استرضای اهل فتنه در اخفی تعلل داماد نیکو نهاد شد وزیر اعظم را به خفیه هلاک و بالای
عراده انداخته بیرون فرستاد چنین است آیین گردنده دهر که لطفش بهم پایه دارو نه قهر
نپرورد کس را که آخر نکشت که در قهر نرم است و در کین درشت با وصف اینمعنی باز
الطایفه ترک از دجام و رفع الهجوم غوغای عام نکرده سلطان احمد خان را خلع و افسر سریر را
زیب تارک سلطان محمود خان برادر او ساختند القصه بحر در شهر تبریز که از دست ظلم رومیه
صفت عالیها سافلها یافته بود و شهر الویه دولت گشته با آبادی دلهای خراب بیزار جنس
و عزیمت تسخیر نخجوان و ایروان در خاطر اقدس تصمیم یافته که در غره ماه صفر جایار از جانب
شاهزاده رضاقلی میرزا که دران اوان دوازده ساله بود وارد و خبر آمدن افاغنه هرات
بر سریر ارض اقدس و وقایع آن سمت را بعرض مقدس رسانیده بسبب انصراف موکب همایون
گردید

در بیان آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان

بیانی در ذکر واقعات هرات سمت گذارش یافت بعد از وقوع محاربات و انقیاد
الله یار خان و شکست افاغنه ابدالی مجددا ایالت هرات باالله یار خان مسلم گشته و
عطف عنان فرمودند بعد از نهضت رایات منصوره بجانب عراق و اذربایجان حسین
قلجایی که در قندهار استقرار داشت چون چهره درستی ساعد اینهمه دولت را دیده بود میدانست
که خمیرمایه فساد ایران پدر و برادر او بوده اند و بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود
با طایفه ابدالی از در سازگاری در آمده ایشان را بمخالفت ترغیب و بجماعت رایزن و
ناثر افتاده هوس تاخت ارض اقدس اگر بیان ضمیر ایشان سر زد اما الله یار خان بنابر استشعار
اخبار فتوحات متواتر از روی عاقبت اندیشی بخواطر گذاشته پا از جاده پیمان منحرف

عنان تاخت با آنچه ابدالی

ساخت با انجمه ابدالی از آن سر گران گشته در جزو کل طلب ذوالفقار خان حاکم
فراه فرستاده او نیز بقصد خلاف از فراه بیرون آمده وارد ناحیه هرات و الله یار خان
از در ممانعت در آمده دو رنگی در میان افغان بهم رسیده سه ماه بدینمنوال نایره آشوب
در هرات اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده در بیستم ماه شوال سنه ۱۱۴۳
داخل شهر و الله یار خان با کوچ و بنه و اتباع خود روانه قلعه ماروچاق گردید پس طایفه
افاغنه چشم از حقوق عنایات ظل الهی پوشیده در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان به حکومت
اختیار و بعزم تاخت ارض اقدس لوای اقتدار گردند الله یار خان نیز کوچ و بنه خود را در قلعه
ماروچاق گذاشته با مودود قلیجخان حاکم سرخس و بعضی از حکام او یماقیه که با او اتفاق داشتند
سه روز پیشتر از ورود افاغنه وارد ارض اقدس گردیده از جانب نواب ظهیر الدوله
ابراهیم خان سرادار کرام خفیف و مراعات تام بظهور پیوست و از آنجا که ضمیر منیر حضرت
ظل الهی آیینه صورت نمای احکام قضا و قدر و بمقتضای اسرار مغیبی نادیده و ناشنیده
در اسرار کار با خبر بود بیقین میدانسته که آن طایفه عهد شکن در وقت رفع حال آهنگ تاخت
و تاز خراسان خواهند کرد بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب همایون
روانه خراسان و زرهدان نیز نخوبکه سمت ذکر یافت باقرخان لغاری را برای جمع آوری
سه چهار هزار نفر از تفنگچیان نواحی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشتند که
در حین ضرورت بمعسکر ظهیر الدوله ابراهیم خان پیوندند و ابراهیم خان نیز فرمان والا
نفاذ اقتران یافت که غله وافر و ذخیره بسیار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود
دشمن بنا بر قلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نماید اما ذوالفقار خان با هشت هزار نفر
افاغنه در زاویه خارج ربیع با نزول گشوده آغاز تاخت و تاز کرده ابراهیم خان خبر ورود
ایشان را عرض نموده پانزده روز هر روز از شست بدیوار قلعه داده کر و فری میکردند تا اینکه
انعقده در هنگامیکه سنوح متعرکوکبه مسعود بمعروض سده جلال گشته مجددا در باب منع
جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد که بدستور از روی خرمی و شادی

وبیداری مشغول خودداری باشند که انشاءالله تعالی عنقریب رومیّه شریر را از مملکت
بدر کرده خود را بالکروه کم فرصت میرسانیم ومقارن وصول این جواب باقرخان نیز با جرک
ولشکر چیان پرونی وارد ارض اقدس گشته بعد از چند روز با وصف اینکه امر فتح نماید
خاطر ظل اللهی درامر قتال خطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده میدانستند
که کلام انحضرت مظهر آیات وما ینطق عن الهوی است بتحریک بعضی از هواخواهان
مغرور به شیرعنانی توسن طبع غیور سپاه منصور را به برداشتن اذوقه بیست روزه مامور ساخته
در سمت کوه سنگین با کوکبه رنگین رایت حرب افراخته افاغنه نیز بمقابله پرداخته در اثنای کیر
ودار باقرخان که سرکرده تفنگچیان پیاده بود زخمدار گشته فوجی از پیادگان او که
نونیاز راه ورسم جنگ بودند دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان
با چند نفر سیر بر انکه بود که ایشان را از اراده گریز برگردانید تفنگچیان که در پیش
هنگامه ستیز و آویز را گرم کرده بودند حرکت او را محمول بر فرار داشته سر رشته جنگ را
از کف میدادند لشکریان بر ضبط عنان خودداری نکرده روی بشهرستان هزیمت میگذارند
دوران روز سواره وپیاده بسیاری از مرکب هستی پیاده گردیدند وجمعی از پیادگان
با اعضای مجروح وزخمناک خود را به چاه فوات انداخته جامه گلگون وجود خود را
بماتم خویش آبی ساختند وتمامی توپخانه ونقاره خانه بتصرف افغان درآمد ابراهیم خان
در مشهد مقدس تحصن جسته واین واقعه در سیزدهم ماه محرم سنه ۱۱۴۳ در سمت صحرای
علمدشت ودرکران مشهد مقدس اتفاق افتاده بعد از ظهور این سانحه حیرت اثر چون
ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نداشت شاهزاده رضاقلی میرزا انمراتب را بواسطه
چاپار معروض خدمت خدیو کامکار ساخت چون حضرت شاه طهماسب بنابر سعایت
امرای بیهوده سعی اکثر بر زبان جاری میساخت که موافق عهدنامه انجام امور عراق وآذربایجان
برذمه اولیای این دولت وجناب نادری را مملکت علیحده است ومارا بکشورگشائی
ایشان احتیاج نیست ویکدفعه در مکتوب خود باین معنی تصریح نموده بودند لهذا حضرت ظل اللهی

امور خراسان را ام

امور خراسان را امر و تنبیه سرکشان سست عهد هرات را الزوم دانسته تنبیه ایشان را مصمم گشته
بمصحوب چاپار صریح التسییر شاهزاده اعلام فرمودند که در حصار استوار قلعه داری پیشه
بدیوار اطمینان داده رخنه در بنیان ثبات وقرار راه ندهند که بعنایت پروردگار
با دلیران نصرت شعار مانند چابک سوار چرخ گیتی فروز را اتلق مهر و ماه شب وروز
دو اسبه در مرحله پیما گشته لیبروقت خصم تیره روزگار میرسیم پس شنوبک فار
با بالت سرپر خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند و جمیع اسباب و عیایم
و ذخایر رومیه که در قلعه تبریز مانده صدهزار تومان متجاوز بود عنایت وامر والا صادر
گردیده که جمعی از ایلات افشار را شقدم و ترکمان را کوچانیده و در تبریز سکنی و شهر از نفر
جوان کاری را در سلک ملازمت انسلاک دهد وحکومت هر یک از ولایات
اسرا احکام کاردان تفویض ومقرر فرمودند که ولایات متعلق بحضرت شاه طهماسب
داشته در خدمت گذاری آن استان بجان وجنان کوشند ودر سفر فرخنده اثر
ایلاقی که از فارس وعراق وآذربایجان بهیئت والاغ وخرجی داده کوچانیده ممالک
خراسان فرستاده بودند عدت ایشان به شصت هزار نفر خانوار میرسید واز انجمله
دوازده هزار خانوار افشار روز جمله افشار بیرند واز ده هزار خانوار قراچلو می بودند که شرف
ایلی بانحضرت داشتند و چون میاب وکوبکان به نهجی دیگر یافت یورت قدیم انحضرت
ومسکن قدیم الطایفه قراچلو وجمعی از الطایفه با مرو الاکوچانیده در ارض اقدس سکنا اختیار
کرده بودند عوض ایشان از قراچلوی جدیدی در میاب وتتمه افشاریه را در کلات
ماوی دادند وچهل وپنجاه هزار نفر از دیگر ترکمانیه واکراد وبختیاری وسایر ایلات متفرقه
وطوایف مختلفه بودند که بدستور انها را تدارک دیده در باقی ممالک خراسان متوطن
ومسکن ومکان به ییلاق وقشلاق بجهة هر یک تعیین ساختند ذکر بیان توجه موکب
نصرت نشان بجانب خراسان وامور یکه در عرض راه بعرصه وقوع پیوست بعنوان اجمال
بعد از قبض وبسط امور دست کشاده کار را نزدیک ونیه واعروف راکذاشته باکیه نارن

عرضه داغا به جانب خراسان ایلغاشی کرده بدون مکث و درنگ وارد قزل
اوزن گشته در انجا یارارض اقدس وارد و خبر رسانید که بعد از وقوع ابراهیم خان
افاغنه که همه بودند که حالت مرتکب اینکار پامال شده از نیام کین شمشیر بر روی انیدولت
کشیده ابهم دسته این را که برون میکند پس لشکر را بگیری شهر رود و دارنها و قرا و مزارع و خرمنهای
توابع شهر را ورده بنوعی نایره بیداد افروخته شد که در رنگ شد که شراره آتش آن شور شر خرمن ماه
و دسته سنبله در انبار کهکشان و خوشه پروین در مزارع سپهر چرخ برین در گیرد و بهمه جهة بی پیکر دز
در حوالی ارض اقدس مکث کرده مزارع و مزارع را معکوف شیع بیداد ساختند و بعد از اظهار کمال
نعمی وقف در دروازه هرات شدند انحضرت از استماع انخبر ایلغار کرده در شانزدهم ماه صفر وارد
قزوین و انچه قشون عراقی و فرق متفرقه بود بسوای خراسانی همگی را جمع کرده مصحوب محمدخان ترکمانی
بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره انیدوستی اندولت والا بود و سرکار و از سر خط
اطاعت جمع کرده مصحوب محمدخان ترکمان بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره انیدوستی بندگی
واندولت کردند و در انجا خبر رسید که ابراهیم خان پاشا نامی از جانب سلطان احمدخان
پادشاه والاجاه روم برسم سفارت بطلب صلح روانه خدمت والا شعر برانکه اندوستی و اظهار محبت
چه چیز درین جنگ و شواب کدام مقصود و اینکه باین تقریب احوال و اوضاع اعلی حضرت ظل اللهی را
ملاحظه و در رای خیال حضرتش مطلع شود امر والاتنفاد پیوست که محمد اقا را بعد از ورود به تبریز
روانه خراسان نمایند و نیز سرکرده کان افاغنه در جزین بار دسای در جزین از وردر استمان آمده
بشفاعت ایلچی سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد بود بعد در استیصال
از روی نیاز بانیدولت عاجز نوز رآمده بود و جبهه بپای شده بسعادت قرین گشتند و سه روز
افغان تزیین آیین مقر کوکبه عز و تمکین گشته از راه طهران وارد ایوان کیف و چون ترکمانیه
یموت بیاکن دشت قبچاق همیشه طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکمانیه کوکلان نیز که در حوالی کرایلی
بیکی در شدند در تقدیم خدمت و دادن فرزندان همدان بنحویکه سبق تحریر یافت رسم
فرمان بری متروک نمیداشتند از منزل مزبور تجدید منازل گشته چهار هزار نفر از دلیران تفنگچی

از راه استطام و موکب جهانگشا

از راه استطام و موکب جهانگشا از سمت مازندران شقه کشای اعلام ظفر فرجام و ممهد شد
که در روز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان چهار فرسخی استرآباد در بیرون
دانشان ازدانه کرایلی بر سر طایفه کوکلان جدال انداختند که تاخت هر دو طایفه در یکروز
اتفاق افتاده انجماعت خبر یکدیگر شوند رسانیدند پس کوکبه والا صبح روز مزبور از آب اترک عبور
و مکان مشهور لقباد را جلوه گاه سپاه منصور ساخته در انجا معلوم شد که در روز ورود موکب
شریف باشرف مازندران الطایفه بتوسط ترکمان اغرنچه که در میان کالهٔ در سنگی دارند از توجه
رایات اقبال اگاهی یافته بسمت خیوه و جماعه کوکلان نیز بطرف الاواغ و سیمابادی فرار نمودند
پس معاودت باستراباد کرده فرامین مؤکد بعموم سرحدات خراسان نوشتند که معامله
را با عموم ترکمانیه مقطوع و ایشانرا از گرفتن غله و ذخیره ممنوع سازند و در غره شهر ربیع الثانی از
آب گرگان گذشته از کنار دشت و حدود دامنه و سملقان روانه خراسان و در محال
قرایاغ من اعمال کرایلی جمعی از زو سپای متمردین کوکلان از در عجز در آمده وارد خدمت والا
و مستدعی عفو تقصیر و متعهد دادن یورغه مال گشتند مسئول الطایفه قرین قبول و فرمان همایون
نافذ شد که حانه واری و یورغه مال را متعاقب روانه خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان
را فوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار و اوطان خود گشته در بیستم دلو بعزم سفر هرات
در ارض اقدس حاضر باشند و انتقال از جانب الله یارخان افغان که در عرض اقدس مسعود
عرایضه مشعر بر شروحی از التماس عفو تقصیر ابراهیم خان برادر بارحمت لشان رسیده جواب
او برین نهج در ممکن عزت اصدار یافت که عالیجاه الله یارخان بداند که شروحی که در
باب اخوی ابراهیم خان عرض و استدعا نموده بود که اگرچه مشار الیه از بطالعی خود شرمنده
و از وقوع شکست که قضای اسمانی بود شکسته دل و سر افکنده است من بعد بزبان قلم او را
بیازارد که شرمساری و خجلت زدگی خود شرا که ارباب حمیت را عدالی بدتر از ان
نیست و اگذارد و بعالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که طالب نام و ننگ را در معارک
جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از انکه چهره شاهد فتح از پس پرده عیب

جلوهٔ ظهور نکند و موجب ملامت الطایفه که با فیض و لیط جهان معنی کاری و در تعیدات آن
اختیاری نخواهد بود زیرا که بمضمون کریمهٔ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ابواب فتح و ظفر منوط
بمقالید تاییدات ایزد داور است نه بزور سرپنجهٔ بشر با وصف اینمعنی امانیکه فی الجمله از غیرت بهرهٔ
ورند نه نیزه و پیکان اعدا سینه سپر می سازند اما لطعنه پردازی نیزه خطی کلک امیال و اقران
تن در نمیدهند و بر تیغ تیز دشمن سرکش گردن تسلیم می نهند و بچوب کاری عطای عطای خامه بزر
و پرور راضی نمی گردند و صرف شدائد کشنده تر از سیف قاتل و روی ترش از تلخ تر
از زهر هلاهل میدانند و بمفاد اینکه   در دور خرم بشکن و بام کعبه مبر   آتش بگرمی عرق انفعالت
از صدور چنین امری ما دم الحیوة در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملامت بوده ممات را بر حیات
راجح میشمارند چنانکه اظهر من الشمس است که سپهبد زرین لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر
با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد و از رنگ زردی نزرین فرو میرود و هر وقت که رایت
جهانکشائی از مرکز نقطه نصف النهار سپهر میپارد و از فرط شرمساری آفتاب عمرش را
قرین زوال می بیند هر چند بنا بر معانی مذکور ملامت بر مشارالیه وارد نمی آید که چرا از
دو دشمن شکست یافته و نمیتوان گفت که چرا شمع آسا انهمه بیم سرزنش برخود روا داشته
و از تیغ تیز رو تافته ولیکن سخن در این است که با وصف اینکه مکرر از جانب بار درباب
جنگ رو برو از اوج سماء خواطر الهام ماثر خطاب یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا او را
مسموع شده بود اما بر خلاف معمول بوده مصدر اینگونه جهل و وصول گشته بایست بر خونی
دلیل عقل طریق مصلحت پوید یا راه باراي رضای خاطر یار را بر وفق ارشاد جوید و در صورت
که سالک نهج احد الامرین و تابع مدلول وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ نگشته طعن و توبیخ را
سزاوار و نشانهٔ رنجش و آزار میباشد حال چون آن لجاجه در مقام شفاعت و التماس
درآمده بود حسب المسئول العالیجاه ایندفعه زبان قلم را از آزردن او کوتاه و بمهمان توپخانه
او را مامور و انتساب بیانهم   در بیان ورود موکب مسعود بارض اقدس و وقایعی که در ایام توقف
آن سرزمین اقدس روی نمود   چون حضرت ظل اللهی منازل نزهت مراحل لبنان اثنا و ماه

جهانتاب برسم ابوار و شسکری

جهانتاب برسم ابوار و شسکری پیمودند و در اواخر ربیع الثانی صحگاهان که تاجدار اقلیم چهارم
و سریرآرای این بلند طارم از سوی جانب عرب الطراف یافته از دروازهٔ افق قدم
بشهربند نیلی حصار سپهر گذاشت خسرو ملک پروری بسطوت بهرامی و فر غضنفری وارد
ارض فیض مدار و در عمارات جنت سرشت چهارباغ مانند روح در قالب عنصری قرار گرفتند
و چون در آن اوقات حادثهٔ شکست بدلهای اهل آن دیار روی داده ماتم زدگان
هنوز در ماتم کسستگان خویش بر او تار سینهٔ ریش مضراب ناخن چنگ زن و از جوز افغان
با نفیر ناله و افغان در گوش روبان فلک خسرو گوش افکن بودند و دل سوختگان
طاق نمای دل را از اشک اسحوا سینه چوب بندی نموده از لاله های داغ طرح چراغان
مرنجشید و برای گرمی هنگامه از سوز جگر آتش بازی های انگیخته و موشکهای آه آتشناک
شان هر شب باسمان میرفت و گل دل شرربارشان در هر طرف از آتش غم
خروش بر می کشید صدای کوس و نقاره را که الت سور و سرور بود از این عرب
دور داشته در روز و رود اهل شهر را از نواختن نقاره و شادیانه و آیین بندی و چراغان
ممنوع ساخته بهمان توپهای قوارع رعد آوا و بدبدبه جهانگیری و طنطنه و رود بمسامع دوست
دشمن رسانیدند و بعد از سه روز که سفر کشان از رنج راه بپالش کرین شدند نخست
بملاحظه سپاهان اشارتیه و ایلاتی که از فارس و عراق و آذربایجان به جرجهان قرب سیاله
بودند بر داخته جمعی از جوانان نامی ایشان برسم ملازمت منتخب ساخته فارسیان فروشت بیش
و چابک سواران فراست اندیشه برای تعلیم فنون سپاهیگری بر ایشان گماشته یا نی
که ترک سیه مست چشم خوبان با طره دلاویز در بازی و مردم خنجر گذار دیدهٔ قتال دلیران
با کمان سیه توز ابرو ترولدوز مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی کند بمشق و تعلیم برتر خته در آید
روزی هر یک در فنون سواری رسم پل و در جوخنورزی فرزند رشید زال صریح و جدا
داخل شدند اگر از کار فرمارویی دستی در میان باشد بناخن سنگ را آهسته سیما میتوان
کردن و چون سفر هرات در خاطر اقدس تصمیم و نهضت الله یارخان ابدالی که تا آن زمان

در ارض اقدس مهمان و نواله خوار خوان احسان میبودند مستدعی او شد که رقم در ماروجاق
توقف و مشغول دلالت افاغنه بوده بازور سر راه هرات بادراک ملازمت
پرواز دلنهد اورا نقود وافره و خلاع فاخره خنجر مرصع و عطایای خواص تخم اختصاص داده
مرخص و روانه ماروجاق ساختند و بعد از بیان قوم کلک بیان شد که در دادن که بیکلیان
کوکلان در قراباغ کرایلی آمده اظهار ایلی و تعهد کردن که دولتخانه او را برسم یورغان
آورده در مشهد مقدس سکنی دهند و چون در انجا این امر تاخیری الظهور رسید احتیاطا
امر والا صادر شد که قشون استرآباد به بهانه سفر هرات آمده بنجوات توقف
و منتظر صدور فرمان باشند و خود حضرتش در دوازدهم شهر جمادی الاخر با قلیلی از خاصان
جریده و سپاهی العزم شیمه الطایفه روانه و مقارن ورود موکب والا به خبوشان
ترکمانیه نیز با امتثال فرمان وارد گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض اقدس فرمودند
والجماعت خانه داری معهود را بارض اقدس آورده سکنی داده متعهد گشتند که
جمعی از جوانان سپاه ایل مزبور را در سفر هرات حاضر بیارند چون نهجی که مذکور شد
حضرت شاه طهماسب در صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیکم خواهر
قدسیه خود را نامزد و بهمان نسخه از ازدواج عناصر و اجرام و بهین فرزندان در لیالی ایام
شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا بسته بود درین وقت که کوکب و کوکبه مقدس به بیت
الشرف ارض اقدس تحویل نموده ارقام مطاعه نافذ شد که تمامی امرا و حکما و سپران جنود
نصرت فرجام و عظمای حشام انجم احتشام در بزم ادم نظم سور و محفل جشن و سرود
حاضر گردید پس کارگذاران بدایع طراز و نگاربندان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیر
وپست و بازوی بهره وری بازیده در اندک روزی عمارت چهارباغ را بهشت
بهشت ساخته و باآیین بندی و طرح چراغان رشک چرخ مینو پیوسته ساختند و در روز جمعه
دهم شهر رجب المرجب در حینی که قبه خضرا در آراستگی رشک چتر طاوس بوده و
بسیط غبرا در چرخ بخشی خجلت افزای حجله عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر کدخدای

خانه زهره زهراء سرود

خانه زهره زهراء سرود سرای جنگ و چغانه مجلس طوبی با هزاران فر و زیب
ترتیب یافته هزار دست خلعت گرانبها در آن روز پر گرده کان سپاه و امیران
بارگاه و بنده کان دربار و چاکران جان سپار از جامه خانه نوازش و عنایت گشته
برو دوش هر یک مانند کوه از آراسته خلاع خارای سنگین و بستان شاخ گل
حله پوشش اثواب بوطه دار رنگین گردیدند ساکنان عرصه خاک بساط نشاط آراستند
و شوخ چشمان فلک پای کوب سر و رقص بر خواستند تا یکهفته برنج جشن و چراغان
و آیینه بندی دلهای عموم خلایق از مواید گوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی
گشته این عقد را ~~قران سعدین~~ بر هفت شاهد ایام و گلگونه جمال شهور و اعوام ساختند و در شب
جمعه هفدهم شهر مزبور قران سعدین و اتصال نیرین واقع شده العمارت دل نشین از پرتو
مسعود آن دو اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از انجام
کار طوی برسم سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات که مسکن اصلی آنحضرت بود توجه فرمودند
بجناح مرحمت پیرایه گستر فرق اهالی سکنه آن دیار که حسرت کش دیدار فایض الانوار بودند

کشته شد و چون ترکمانیه خوارزم اکثر اوقات آمده در طرن که منتهای معموره
سرحد است ابیورد است اختیار و به نواحی قباد و درون ابیورد اطالهٔ دست
تطاول و اضرار میکردند اگرچه ظهیرالدوله ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمعیت
موفور در ناحیهٔ درون متوقف و بتنبیه الطایفه مامور بود اما چون عزم بلند
و همت آسمان پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته و کار را بامید
برادر و چاکر نگذاشته لهذا ظهیرالدوله بابیورد احضار و در بیستم شهر شعبان فوجی از
فدویان و جان نثار را ایلغار و چهل و پنج فرسخ راه را در دو شبانه روز طی کرده در
محال استخوان طرن بسر وقت آن گروه رسیده رجال ایشان را طعمهٔ
شمشیر و نسوان و عورات ایشان اسیر گشته به نهب اموال و اسیر و اطراق بیوت
و مساکن الطایفه بروجه اکمل بعمل آمده ابراهیم خان نیز از همانجا مامور به تنبیه ترکمانیه
تکه یکه بیز گشته الطایفه سرکش را بر دستیاری سعی دلیران کردن فراز
گوشمال کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و سابق صورت نگارش
یافت که چیان قلچه در حین توجه رایات منصوره بجانب آذربایجان افاغنهٔ
هرات را که با بندولت عهد و بزرگی بسته بودند تحریص بمخالفت و تسلیه جنبان
فساد می بودند در نیوقت که حرف عزیمت موکب همایون بجانب هرات رعب افکن
دلهای دور و نزدیک گردید ذوالفقار خان کس نزد حسین فرستاده بمعاذ
العز لو تکل بنسبت الله جشنش از د استمداد و مشارالیه نیز با گروه انبوه بعزم اعانت
ابدالی وارد اسفزار شد که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولاد پیکر
خدیو جهان پرور که جوهر انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع
للناس از ان پیداد و قصور رشس در علم و هم چاک افکن قلوب اعدا است
رخت بوادی نجات کشیده نجات یافته راه بر سیلاب و لب اخض کذر بر آتش
بندند بعد از ورود باسفزار از مشاق الشاق از طرفین صورت استحکام حین استخلاص

امرای خوارزم را زبونه عذار

امرای خوارزم را از ریعهٔ اعتذار ساخته عریضهٔ استکانت امیز مشعر بر استدعای رخصت اولاد
نیلوان محمود نگاشته کلک نیازمندی ساخته بمصحوب ملا زعفران متعهد حضور و استحصال سلطان
ماجری حاکم سابق زرد که از جملهٔ ارادگرده های خدیوانه بود و از سال خدمت والا نمود
و سوال درجه قبول یافته تمامی اسرای او را اناثاً و ذکوراً اجارده نفر بود بتسلیم فرستادگان
مزبوره کرده ایشان را از حبل دام و حصول کام باز گردانید و حسین نیز دو نفر از مخدرات
سرادق سلطنت را که در شبستان اسیار و حجاب استیار داشت ملا زعفران و اسحق
روانهٔ درگاه سپهر رواق ساخته در صرف و در صلاح در مکث در رنگ ننده
از فراغ عازم قندهار گردید اما بوصف مشاهده این نوع لطف و فتوه که باید بر لب
ما دام الحیواة بر از رتبه صداقت نه بخیده بارف د باطن و ظاهر گرده و دو سه هزار نفر
از قلچه به سرکردگی سیدال باعانت ابدالی هرات فرستاده حضرت ظل اللهی
بعد از وصول این خبر متعمد توقین کرده ال رو اختیار برج عفاف را از همان عرض راه با
خواجه سرا و اعزاز باصفهان روان کرده بحرم سرای شاهی رسانیدند رایات ابد قرین

قلم خجسته رقم در مضمار وقایع ایت ئیل سنه ۱۱۴۳ و توجه موکب نصرت کوکب ظفر علامات بصوب هرات

روز چهارشنبه یازدهم فرخنده فرجام خیام نیر اعظم العزم تسخیر شهر بند حمل رایات
اعتلاء افراشته شهرکشان شهرستان ربیع را که از رنج ییلاق در سرا های جویبار
و زوایای باغ و گلزار قشلاق داشتند بلجار معان در رسیده و فراشان با فراشان
نامیهٔ اطراف چمن و فضای هامون را از جوش لاله و ریحان بسراپرده های رنگین
و خیام گلگون بر آراسته و دلاور صنوبر را و بما قیهٔ شمشاد و عرعر با سپاه و برگ تمام
بمعسکر خدیو بهار بر آمدند و افواج فاخته و قمری بندگی خاقان ربیع را کمر دن گرفتند
گلشن از برای خلاف مکان برگ بید سبز و دشنهٔ خنجر بر گرفته و سبزه برگ سپر شمشیر
بر داشته و جیشه بیاران از موج زره در بر کرده و درخت از شکوفه کلاه خود بسر
نوروز فیروزی شبیخون بدار الملک دی آورد و جنود اردی بهشت راه فتنه

برلغاکران زرشتابیست وانجوم سپاه شکوه دار ها ز شاخ پرکشان شاخسار را
سکینت بزم خسروانی ترتیب یافته قامت دلیران از رشته فلاع زرتاری گوناگون
وجیب ودامان امالشان از زر سرخ وسفید مالامال وشیحون گشته بعد از انقضای جشن
وسرور در روز یکشنبه پانزدهم ان شهر سعادت فرجام با فر فریدونی وکوکبه کیکاوسی
از ارض فیض ایشیاب بمنزل طرق نصب خیام زرین طنابت کرده دلیران که چند
روزه از خونخواری دشمن چون دهان روزه دار لب فروبسته بودند انروز را
عید خویش دانسته از لذت خون اشامی کام جسته وبهادرانی که تشنه خون خصم بر خشم
ونجوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند بشمشیر کجدار راستی ملال سوال الکاشته مهر روزه
از گنجینه دهان رزم سکسته بعد از وصول موکب ظفر فرجام بمنزل توجکان من محال بنه
واغروق را دران مکان گذاشته موافق اداب سپاهگری وروبه رزم گستری
چرخچی وقراول وترتیب وهراول وتسویه منقلای قبل کرده لشکر محشر حشر را بر قول مقرر کرده
برای هر قول بیاقه وسیول طرح وکمین از نیزه گذاران رامح قرین وتفنگ چیان مریخ
آئین وتوپخانه وزنبورک جداگانه تعین وبا ازوقه شش روزه از راه رباط تومان
اغاز نوردوادی کین شدند وفوجی از مقدمة الجیش از لشکر پرجوش وطیش از رباط مزبور
حیاول لمحال ششیش وشکیبان وغوریان انداخته تمامی المحال بمعرض نهیب ولیعادر آمده
قلعجا در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران مفتوح ومقدمه ظفر وفتح گشت
روز چهارشنبه شوال بمکان موسوم منقره پنج فرسخی هرات مقرر وروی بیان
زرین کمروان خیابان وولاد سپکر گردیده ودیده خصم دور ودر حصار آشیانه تنگتر از ان
ستیزه جو از تشن جبه ردی مرکب رامعاینه دیده بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان
نصرت طراز وحشنه جویان کینه پرداز در حوالی شهر رایت افراز ورزم پیرا گشته
وذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف بر آمده انروز دلاور نصرت نشان
با دست حوصله تا عصر تنگ باعانت شهر بالطائفه باقی هنگامه پیکار عرصه جنگ گشته در

حوالی شام که طرفین دست از حرب وباز مضمار طعن وضرب کشیده بر گشتند سید ال قلچم
با جمعی کثیری از سواره وپیاده بعزم شبخون نهر شکسته را که باروی همایون پیوسته
بود جاده مقصود ساخته از میان آب چون سیاه دنباله لشکر ظفر اثر گردید وچون سحر
خروش را از پرده داری ظلمت لیل ونهاجم کرد لشکر وخیل دیده شناسایی گشته
در حین که نسقچیان مهیب وتوپچیان کیوان نهیب دست از ضبط صفوف ونظم وترتیب
باز داشته اکثری در منازل خویش آسایش گزین وجمعی هنوز در خانه زین بودند که انگروه
دفعتا در کنار اردو ولصدای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات
برجی که در سر نهر بحکم والا احداث یافته انحضرت بود از وصول باردوی سپهر کوکبه باستطوت
بهرامی وصولت رزم عامی برای تفرج اردو بان برج بلند بیانش بر امده بوجود صلابت
نمود ان را نمونه برج اثید ساخته بودند مقارن ان افاغنه از میان نهر با قبلهای سوزان
مانند خیل نجوم از رود کهکشان طاهر شده جمعی از ایشان احاطه برج کرده اغاز جره کی
گردند خدیو شیر دل که زهره سنبر فلک دربرج سپهر از مهابتش آب میشود تا ثبات
هزار نفر از ملازمان قلعگچی که در ان زمان در موقف خدمت حاضر بودند بمدافعه پرداخته
از بوارق تیغ وتفنگ آن برج خاکی را برج آتشی منقلب ساختند دلیران خصم افکن و
بهادران قلب شکن نیز از معسکر ظفر اثر پیاده وپشت به شمشیر بان
تیره روزان در آویخته از جوی تیغ آب واز آب بر آتش ان فتنه ریخته
جمعی از ایشان را از سر منزل هستی دور ساخته روز دیگر طرفین مستعد
قتال ومهیای جدال گشته رایت ظفر با شوکت وفر بجانب سفر قدم
بر افراخت وغریو نای کوس ولولو وخروش در خم چرخ ابنوس انداخت
وسواره وپیاده افغان متعاقب جسته برای پیکار جنگ مانند زیل ودم به نشیب
وفراز کوه تخت سفر فرار گرفتند انحضرت با گروه از تفنگچیان کیوان شکوه

متوجه سرکوفتهٔ جنک درپیوست بعدازانکه ازآب خوشکواران خون اعدا

اطفاء نایرهٔ حرارت وتسکین شرر شرارت شد جانبین اهنک مراجعت کردند و
نوبت دیکر هوا صاف وآیینهٔ خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کرده
چون این کاسته فروزه در شیر وشست درعرصهٔ آسمانها طرح شورش افکندهٔ ابر بلیکی
بغریدن آمد و رعد کوس حرب فروکوفت وبرق آتش فیروزی نایرهٔ
شرارت ازجانبین آسمانها کلولهٔ تکرک فروریخت وبازان اغاز تیر باران
کرده سهام مقصود دلیران برنشانه می آمد جانبین ترامده تشنهٔ کام وبمقر مقام خویش
بازکشتند بعد ازچند روز افاغنهٔ ذوالفقارخان که همیشه سینه خود بیری درزیر پا
وتوسن جلادت رابا دپیماداشتند خودرا درتنکنای زبونی دیدهٔ نزدیک شد که
جامه جان از تن درند وعهد پیمان رامؤکد بایمان ساخته عهد کردند که اینذفعه تارمق در
بدن دارند بکشتن وکوشش بردازند روز دیکر که شام سیه درون رمح

وسنان ثواقب کواکب را ازرنک ظلمت شب منجلي وتیغ خورشید را
صبح صیقلي بپرداخت ذوالفقارخان نظر بعهد دوشینه با کروهٔ افغان یکدل
ویکجهت بهیأت مجموعي بیرون آمدهٔ که قلعهٔ بیابق سلمان راکه نزدیک معسکر ظفر
نشان بود تصرف ودرالمکان توقف کردهٔ هرروزهٔ ازانجا هنکامهٔ آرای جدال
شوند ازین طرف نیز خدیو کشور پیروري با فر وفیروزي صف آرای عرصهٔ رزم
آوری کشته اولا تفنکچیان پیادهٔ ازدوجانب دربرابر یکدیکر زانو بر زمین وبهلوبر
جلادت شیر غرین زدند تا سه ساعت ابر بلا قطرهٔ ریز وبرق اجل صاعقهٔ انکیز
بود وهیچ یک ازدلاوران اززخمهای بهلوشکاف کلولهٔ وتیر بهلو تهي نمیکردند تا
اینکه بتاییدات الهي پای ثبات دوشمن ازرخش بدرفتهٔ پس نشست ومفاد کریمهٔ
سیهزم الجمیع ویولون الدبر بظهور پیوست اتابکه تازان عرصهٔ دغا جلو ریز
برقلب انطایفهٔ حمله ورشدند جمعي کثیري ازافغان عرصهٔ سیف وسنان ولعبهٔ
ره نورد طریق فرار وخذلان کشته توبخانه ونقارهٔ ایشان بدست امد وبیت ودوروز
درالمکان نصرت اندوز متمرکوکبهٔ فیروز کشته هرروزهٔ دلیران به نوید وعدکم الله
مغانم کثیرة تاخذونها ومخوای مایشاؤن فیها ولدینا مزید بار یکاي
غزیمت رابچپاول اطراف شیر ونک ساخته دویست سیصد هزار کوسفند سوای سایر اموال
بحیطهٔ اکتساب درآوردند وجماعت هرروزه ازقلعهٔ برآمدهٔ لیث بحصار اغاز رزم سازي
کردهٔ ازجانب دلاوران سهمکین نجد نک جاسوز دل نوازي وبنوک سنان سرفرازي
میافتند روزي نمیکذشت که نیزه خطي دلیران چون خطوط شعاع اشعه مهرتابان پیرپي
ازبشکاه فلک جاه نمیکذرانیدوشبي نمیشد که صولت بهادران مانند حابل راس
افعول الغول بادبست وبچه ازخون بیري بیرکشي بنظر نمیرسانید ازجمله وقایع توقف اینکه
الله یارخان افغان که بیا بقا ازارض اقدس روانه ماروجاق شده بود ودرمنزل مرور
جمعي ازاوبماقیهٔ بادقیسي وماروجاقي قراسم آوردهٔ بازوی همایون پیوست وبجاي

محمد سلطان مروی از منزل مزبور با سه هزار نفر از لشکر خونخوار تاخت تواریخ فراه مأمور گشته
بعد از ورود بآنجا با مصطفی نام ابدالی حاکم قلعهٔ خاش جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی از افاغنه
مقتول و پسر او را با گرفتاران انقاد حضور والا و قلعجات خاش و کده را بحوزهٔ تصرف
درآورده چون همت گیتی گشا مقصور بر آن بود که اطراف اربعهٔ هرات محصور جنود
منصور شود در بیست و ششم شوال ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین را سر کرده یکی
کاراگهان رزم دیده با توپخانه و اسباب سپهداری به هرات بسکر نقره مأمور ساخته
چون آب هریرود طغیان داشت از سمت زنده جان و کبوتر خان که گذرگاه
نسبت به سایر جاها بود عازم پل مالان گشتند و اهل ظهر که محل موسوم بده نو محل اردوی
نصرت نشان گردید گرد افواج قاهره از چند میل راه سر بر کشیده افغان گشته تصور
جیاولان لشکر ظفر اثر کرده دلیرانه از قلعه برآمده به پشت بابی دیوار سمت قریه پس آنکه
که حصین بود عام آمادهٔ جنگ شدند حضرت ظل اللهی که مشتاق چنین روزی بود
فی الفور سرور را بدرع و فرع مغفرت لطف الهی آراسته زمرکب گردون خرام سوار
و مهیای کارزار گشته و تفنگ چیان پیاده و توپخانه را با قول همایون از پیش از مقابله
افغان فرستاده اند که آن طایفه را مشغول جنگ بسازند و حضرت با فوجی از دلیران
دلاوران اژدر در و بهادران غضنفر فر که بضرب یک اویر جوز را در پیکر و با برق صف
و سنان خرمن خشک و تر را نوده خاکستر میساختند از پشت سر آن گروه درآمده
مابین قلعه و ایشان فاصل و پایش چیل راه گریز را حایل شدند از یکجانب دهان
اشبار توپ و تفنگ از دم تفنده زبانهٔ اعصاد فیه نا دفاحتی فت
مشتعل ساخت و از یکسمت رمح و سنان زبان طعن دراز کرده بخطاب هل تجزون
الا ما کنتم تعملون به نوبت سازی پرداخت آن طایفه چون تقهر خدای یگانه از دو طرف چون
خود را دوچار سر پنجه بلا و گرفتار شش در غا دیدند آهنگ فرار کرده شیر شکاران
که تا آن زمان از تعاقب افغان قلادهٔ منع در گردن داشتند باشاره والا سر از سلسله قید دراز

کشیده از دو طرف

کشیده از دو طرف جنگ و چنگال دلیری باز زده گشتن و بستن و دریدن و شکستن
پرداختند جمعی از افاغنه را از دم شمشیر آتشبار آب از سر گذشته بگردن رسید و فوجی را
در نهرهای عمیق آب بگردن رسیده از سر گذشت سه هزار نفر منجا و زر از رز و سا در خاک
و آب سر بباد فنا دادند و علم نقاره و خانهٔ ایشان را بدست آمد پس خدیو فلک جناب
مظفر کامیاب بجانب منزل غان تاک گشته بهت و صلاح و مقتولین را بدلیران و نقد
هستی گرفتاران با ملک نیران عطا فرمودند و از حسن اتفاقات آنکه جمعی از قشون
پیادات از سمت معسکر نقره بضابطه مقرر در آن طرف رود خانه قراولی اقدام داشتند
از ایجاد گرد که بر فلک اثیر گردید بر سپید استنباط فرار آن طایفه کرده از صفحه دشت
سر نوشت کار آن فرقه سیه روزگار را که فلک قضا بخط غبار نوشته بود دریافته
بگرفتن سر راه ایشان از هریرود گذشته و با آهنگ خنک جنگ ساز و نای
حصار هرات بمدلول افأمن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتاً مخالف نوا از نی
آغاز کرده بمضراب ضرب شمشیر زخمه زن او تار حیات تار پیکر عنصری ایشان گشتند
روز دیگر که خسرو فیروز جنگ خورشید خاوری با کوکبهٔ نیک اختری آهنگ
سیر پل معظرات آن رود نیل فام کرد عازم پل مالان گشته در جا شنگار روز تعریه
ناگهان که در کنار پل واقعست نصب خیام اقامت کرده بحکم والا در خرم برجهای میان
بر اطراف اردوی ظفر قرین سر بر سپهر برین سوده هر یک از امیران و سروران
لشکر در سمت خود خندق و مورچل ترتیب داده جهان نوی در عرصهٔ خاک
بنیاد نهادند و بفاصله ده یوم که ششم ذی القعده باشد دلاور خان تاینی که
بحکومت اوبه و شافلان و غور و سیاه سر بلندی داشت با سه هزار نفر تاینی وارد و ما قبه
وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده پرور بهره ور گشت و از غرایب
امور اینکه در همان ایام روزیکه خدیو کامکار طرف عصر از یورش مراجعت کرده
بود در میان خیمه همایون اسلحه از خود کنده بعزم تفرج جانب شهر بکوشک بلندی

که بحکم والا بنا شده بود بر آمدند همان دم توپچیان افغان خیمه مبارک را نظر در آورده
توپی انداخته شد که گلوله آتش سقف چادر را شکافته در جای که مسند والا انداخته می شد
در کنار فرش بزمین آمده یک زرع بیشتر بخاک نشسته و هماناکه شتن این نوع خطر که از
وقایع عجیبه بود جز بیداری لطف حفظ ربانی و قوت اقبال صاحبقرانی و کرامات
خاطر الهام مظاهر اقدس مجلی نمیدارد چون بنحویکه رقم زده کلک بیان شد سمت
غربی هرات که عبارت از منزل نقره باشد مقر دلیران اینجا و بجانب جنوب شهر

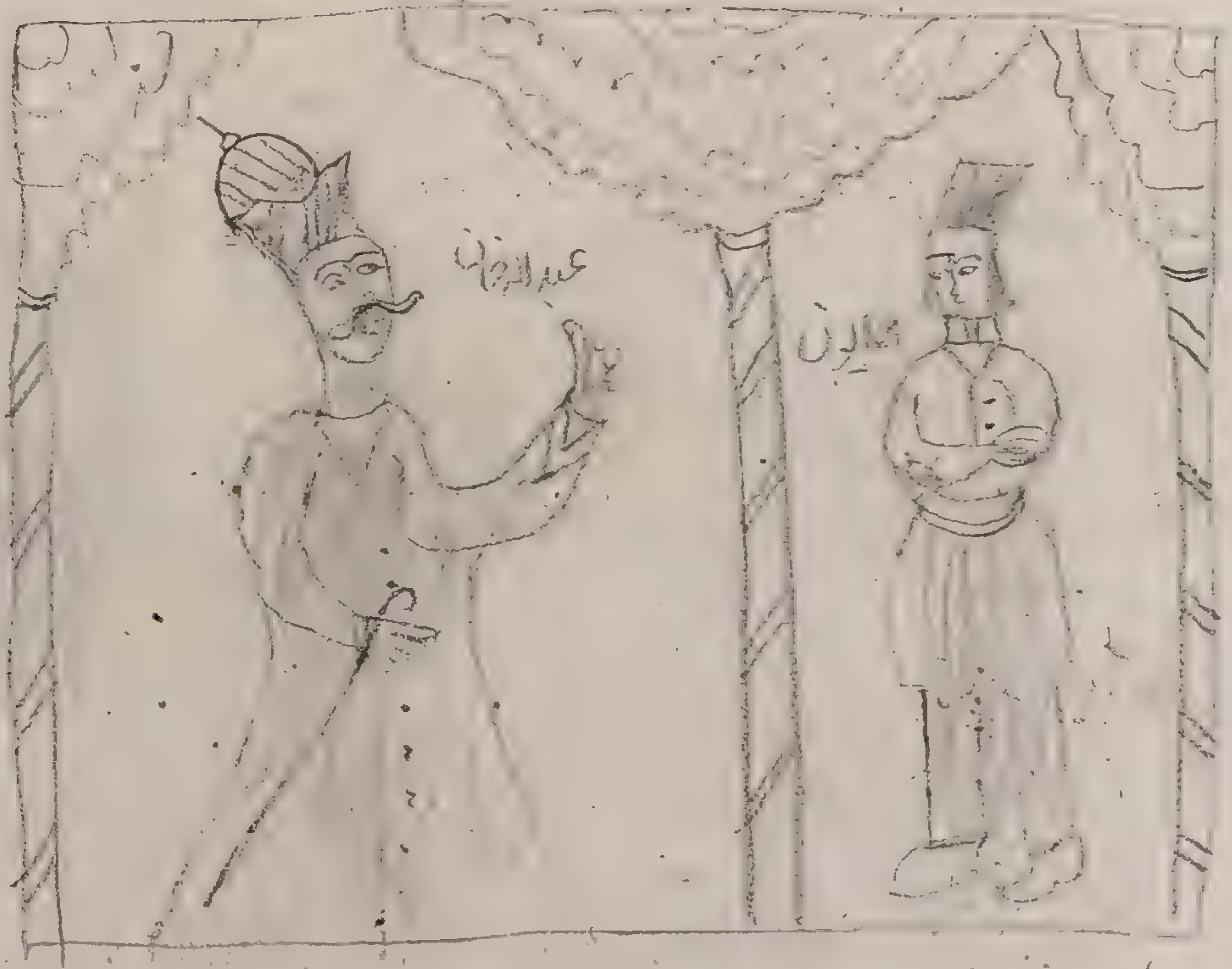

که پیر پل مالان باشد مضرب خیام فلک فرسا شده طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در
چهارم ذی القعده فوجی از لشکر ظفر اثر را با توپخانه و تدارکات شایان مامور ساختند
که از آب هریرود عبور و در محاذات قلعه کرخ در جانب شرقی شهر لوای توقف
افراشته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند در روزیکه مامورین عازم سمت غربی
بودند حضرت ظل اللهی در مستقر جلال و عساکر سمت غربی از لشکر نقره متوجه شهر گشتند تا الطایفه
بسمت شرقی شوانند پرداخت و مامورین از روی اطمینان خاطر مکان و مقر و رحل

دلسکر ارای ...

٦١

و لشکر برای خود توانند ساخت متعهداً ابدال با فوجی از افاغنه قلیچ و ابدالی از در جلادت
در آمده سر راه بر ایشان گرفتند و جنگ در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان
قلب و طرح با اقدام توکل بمدافعه اقدام کرده آن طایفه را شکست فاحش داده بسیار از زنده
بسیار بدست آوردند بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود
همت والا بتغیر امکان تعلق یافته شب یکشنبه دوازدهم ذی الحجه با جمعی از خواص عزیمت
انسمت کرده روز دیگر بهنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ و سلطان زرین
کلاه مهر برایات گیتی فروز از معسکر شرقی آغاز ظهور و خروج کرد اردوی همایون را از انجا
حرکت داده متوجه قریه اردو خان یک فرسخی شهر گشتند افاغنه بی باک بازمانند
خاشاک که سر راه بر آتش تابناک گیرد و خود در گرد بهیئت مجموعی از رباب تمامت
در آمده یکه تازان طرح بحکم والا بر ایشان تاخته ایشان را تا کوچه بند شهر تعاقب نموده
جمعی را هلاک و بعضی را از زر و سپاهی نام اسیر و جمع قزاق ساخته شتر و دواب بسیار
آوردند و لشکر نصیب لضابطه و ترتیب در کمال آرایش و زینت با غنیمت و کسب آمده
قریه اردو خان را مقر و آنحضرت عطف عنان مستقر ظفر کردند دیگر از وقایع میمونه ایام
اینکه در شانزدهم ذی الحجه سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان بتاخت میمنه و چکلی
من اعمال بلخ روانه و مامورین بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از شهر از وبکیه
که در ان سمت مظهر آثار شرارت بودند عرصه تیغ تیز ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور
وارد معسکر منصور گشته سرکردگان پیرایه پوش خلاع خورشید شعاع بهره یاب انواع
احسان و اصطناع شدند و هم در ان اوان محمد مومن بیک مروی که بسیاقت در بار گردون
مدار بحکم همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته بود که او را از انطرف بر سر قندهار
بیاورد مراجعت و خبر گشته شدن عبدالله خان را بعرض والا رسانید تبیان این
احوال انکه عبدالله خان بعد از وصول خطاب مستطاب خدیو شرنا جناب بدعوت
انی عبد الله آتانی الکتاب لب آداب گشوده آن را تاج تارک مباهات ساخت

و به تدارک سفر قندهار پرداخت و در الحال فیمابین او و خدایار خان و حاجی عباس حاکم
پنجگور مجادله واقع شده در اغاز اشتغال نوایر حرب گلوله بر سر عبدالله خان خورده
از پای درامد و بلوچیه چون دیدند که بر سر سردار ایشان این قضیه آمد روی از معرکه حرب
برتافته امیر محبت خان و امرا اعتبار والدان عبدالله خان عریضه مشعر بر سنوح این
واقعه نوشته مصحوب بنی عم خود برفاقت مومن بیک فرستاده در موقف اعلا
فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت که ولد اکبر عبدالله خان بود اصدار و برای
هریک از اولاد و منسوبان عبدالله خان بارسال خلاع و اثواب نفیسه و تفقدات بیشمار
امیدوار ساخته **در بیان محاصره قلعه فراه بعون و عنایت الله** نحویکه سبق ایمای آن شد
محمد سلطان مروی که از لشکر ظفر بتاخت توابع فراه مامور گشته بود بعد از قتل مصطفی
و ضبط قلعه خاش و کده در همانجا توقف داشت ثانی الحال امام ویردی بیک سارولو
نایب کرمان و حاکم سیستان و قشون کرمان و سیستان باتفاق محمد سلطان بمحاصره
و تسخیر فراه مامور گشته و مقرر شد که ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز با قشون سرحد خراسان
از راه طبس گیلکی عازم فراه گشته بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این
خدمت اقدام نمایند و در حین آمدن امام ویردی بیک جمعی از قشون او بموجب اشاره
اقدس بتاخت گرشک و لت من توابع قندهار معین گشته مامورین قلعه لت ستولی و
اهل قلعه را قتل و غارت کردند مقارن آن جمعی از افاغنه قلجه از جانب حسین بسرکردگی بادر خان
نامی بابی که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بمدافعه پرداخته صید شمشیر شکاران
گشتند و مامورین با اسیر و غنیمت بسیار برگشته با امام ویردی بیک ملحق و در کاخ لشکر کرده
بتاخت و نواحی فراه پرداختند اما مقارن ورود ابراهیم خان بحدود طبس خبر تقاعد
ترکمانیه و کوکلان از سفر خیر اثر بمسامع علیه رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان آمدن خود را
موقوف و عنان بعزم تنبیه ایشان معطوف ساخت توضیح این مقال آنکه چون در حین
موقف موکب همایون در ارض فیض نمون ادبکیان کوکلان متعهد دادن جمعی ملازم
گشته بودند از ان

گشته باعتبار انتشار خبر توحش الطایفه الغاء نایره شرارت و دواب و اسباب
رعایای المحل را ~~لشکر نصرت اثر پکوه گی~~ غارت کرده عنان برتافتند بنابر و مهون
اینجر ابراهیم خان بمعاودت مامور و فوجی دیگر در لشکر نصرت اثر بسرکردگی آقا اسمعیل سلطان
خزیمه و علی قلی بیک بیات ریولیلو باعانت امام ویردی بیک نامزد گشته فرمان والا
بغرلقا دبوبیت که امام ویردی بیک تا ورود سرکردگان سبک عنانی نکرده
جلو جلادت را از جانب قلعه کشیده دارند امام ویردی بیک بر خلاف حکم والا
انتظار ورود سرکردگان نکشیده برای اظهار جلادت در بیست و هشتم شهر ذی حجه
بنه و اغروق را از مکان سابق پیش برده ده نورا که با قلعه فراه یک فرسخ و نیم مسافت
دارد لشکرگاه نزول و در روز ورود ایشان لشکرگاه نوعلیمردان برادر ذوالفقار خان
ابدالی که در فراه میبود باتفاق افاغنه در حوالی شبلی کوه فراه و فراه رود سر راه
بر ایشان گرفته محمد سلطان با سرکرده لشکر جان کرمانی در معرکه مقتول شدند و افاغنه
جری گشته بار دیگر روز دوم و سیم نیز بهمین معامله پیش آورده روز سیم در اثنای گیر و
دار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر همایون مامور شده بودند بسر وقت جنگ
رسیدند و پایداری و ثبات قدم آنچه تاب طاقت و توان آنگروه گشته ایشان را
شکست فاحش دادند و پانصد نفر از ایشان را بقتل و جمعی را زنده دستگیر ساختند بقیه
الطایفه بجانب فراه فرار کردند امام ویردی بیک بسبب این خودسری که لشکر را
تغیر داده بود جرم او و دو سرکرده معتبر بقتل رسیدند از نیابت کرمان و سرکردگی لشکر معزول
و تمامی سرکردگان و دلاوران در ازای این فتح بعنایات و نوازشات مشمول
گشتند و بعد از ورود موکب والا منزل ناگهان رو بپای او بماقیه سعادت
یاب تسلیم دربار سپهر بنیاد شدند ایشان را بسرکردگی آقا اسمعیل سلطان ولد ابراهیم خان
استاجلو با فوجی از افواج قاهره مامور بمحاصره اسفزار و بفاصله چند روز جمعی را بسرکردگی
سردار سلطان قراجلو بعزم دستبرد روانه ولایت مزبور ساخته مامورین بسبب داخل قلعه

چون آن دریکی کمین نشسته هنگام سپیده صبح جهان افروز معدودی جلوه گر میدان ظهور
و بروز گشته افاغنه نیز بسواد آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده بیباکانه از قلعه اسب
جلادت برانگیخته در رزم جویان بهرام کین از کمین کین در آمده تیغ تیز در ایشان نهاده
بسر زنده بسیار و دواب و اغنام بیشمار بدست آوردند روز یکشنبه هفدهم شهر محرم الحرام ۱۱۴۲
باز افاغنه با ذوالفقار خان تجدید معاهده که تا رمقی از ایشان باقیست در کشش و کوشش
کوشند پس درب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از آب هریرود
عبور و قراولان آغاز شور و شر کردند حضرت ظل اللهی از فراز منظری که برای تماشای
فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود و بعادت هر روزه مشغول نظاره بودند که بدیده
بانی دیده ادراک فهم انمعامله کرده قبل از آنکه قراولان خبر رسانند که مرکب اقبال سوار
و با افواج خونخوار عازم کارزار گشته فوجی را از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی
از پیش روی آن طایفه اسب انداخته بسر زنده موفور از ایشان بدست آمده تتمه از وحط
اضطراب خود را آب زده جمعی نامه زندگی را بآب شسته و ذوالفقار خان نیز در رودخانه
از اسب غلطیده از نیزه‌دستی طالع بدر رفت اما اسب سواری او با زین و یراق بدست آمد
و همچنان یکدفعه نیز چون نمک زیاده بر سایر ماکولات در قلعه هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی
از آن طایفه نمک‌ناشناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بودند بحکم والا جمعی شب آن طایفه نمک‌گیر
بروا خته شمشیر زهرآب گون تلخی سوز از جان شیرین ایشان برانگیخته و هر روزه دست قضا
بر این نهج از پرویزن چرخ سور چشم نمک انگروه می بیخت تا آنکه زمان محاصره چهار ماه امتداد
یافت سیدال که از جانب حسین قلجه با فوجی بمعاونت ابدالی آمده بود چون اکثر لشکریانش
در محاربات عرصه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار رنج و عنا شدند لهذا در شب
غره صفر جویای مفر و از شهر در آمده پی سپر وادی گریز گردیدند افاغنه چون پای ثبات
و اسباب شکست را از دست دیدند چند نفر از ریش‌سفیدان ابدالی را نزد الله‌یار خان که در
خدمت عالی بسیو دروان کرده بتوسط شفاعت او مستدعی بنای کار هرات و متعهد دادن

خانه داری جمعی از اردو سپاهی

خانه داری جمعی از اردوی سپاهی ابدالی گشتند هرچند که عنقای بلند پرواز همت آنحضرت
جز در قله قاف تسخیر الملک دلپذیر نشیمن نمیگرفت امّا بنابر صلاح وقت و استمزاج کار آن طایفه
بجیب ظاهر از در سخت گیری وا با در نیامدند بعد از مراجعت فرستادگان ایشان
چون ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز در همان روز از اردوی همایون روانه فراه گردیده مظنون
افاغنه آن شده که حسین باعانت ایشان می آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده
لهذا از قول خود نکول کرده پیغام دادند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده اند
بعد از وصول خبر مقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت موجب اشتعال نایره غضب گشته فرمان
واجب الاصدور یافت که مقاطعه این امر خام حواله شمشیر تربیت من بعد افاغنه از آمدن
ممنوع بوده در مخالفت و قلعه داری کوشند در بیان تفویض ایالت هرات باللهیار خان
و استکبار و مخالفت آن سرگشته وادی ضلال روز دیگر که هندوی تیره روی شب از انجم
و کوکب سنگ فتنه را از دامن فرو ریخت آفتاب از دکوش بعد از تیغ کشیدن
بر دامن چرخ نیلی آویخت از پنج دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی
وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر و مقرر و مستدعی صدور منشور امان و نیازمند تفویض ایالت
هرات باللهیار خان شدند و دوباره این تمنا بزبرای انجاح گشته الله‌یار خان با ایالت
سرفراز و فرمان همایون از زیب فرق افتخار و امتیاز ساخته با سرکردگان در بیست و دوم
ماه مزبور روانه هرات شد و بعد از سه روز الله‌یار خان با سه هزار نفر از غضای هیچ دروازه
روسای صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفر پرور و پیشکشهای لایق معروض پیشگاه نظر ساخت
در طبق عرض اطاعت مقرر شد که ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرخص بود روانه فراه شده
اقامت گزین راز او یه اعتزال باشند و الله‌یار خان نیز با سرکردگان رخصت انصراف بقلعه
یافت عصر روز دیگر افاغنه بالی خان افغان را فرستاده عرض کردند که چهل هزار کس قلجائی
بمدد ابدالی فراه می آید از توقف فرمان مرخص باشند که اولا شب قلجائی پردازند چون
انحرف دروغ و سخن واهی عاری از فروغ با وی از حیله و لاف دری و لاف میداد از نعام

دادند که آید وقتی که میطلبیدیم سالها   پرسیده راه خانه ز در بر در آمده   قلیچه و ابدالی
هر دو با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند اولا باسم اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه
در معرکه کین خودآزمائی نمایند آنوقت در مجادله بر روی سم کشایند پس مقرر شد که دلیران باز
مستعد جدال کشته نهال نیزه و سنان را که در آن چند روز بانتظار بهار سپاه کاری در حدیقه
صفر خشک لب و تشنه کام مانده بود از جویبار خون خصم سیر آب سازند الله یار خان با
سرکردگان از شنیدن این خبر آشفته حال کشته باز روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آورده
چون عبد الطایفه را مانند سحاب بی آب سپاه اعتباری نبود عبد الغنی بالعطی از سرکردگان مامور بتوقف
و اردوی معلی و الله یار خان رخصت معاودت نمودن یافت و در سیوم ربیع الاول عرضیه
از جانب سرکردگان مامورین اسفزار رسید مبنی بر آنکه ذوالفقار خان بعد از ورود باسفزار
با سیدال که از وقت فرار تا آنزمان در آنجا توقف داشت افاغنه اسفزار را کوچانیده
روانه فراه ساخته چون افعی از ولایل و اخته نفاق بود دیو یوسف سرکرده بارکزائی را باکفر
از چاکران دربار روانه قلعه ساخته بالله یار خان و تبعه سرکردگان تهدیدات وحشت انگیز
و پیغامات وحشت آمیز فرستادند فرستادگان برگشته خبر رسانیدند که افاغنه با الله یار
بطغیان همداستان گشته در نظام قلعه کشی پیشه بس عبد الغنی را بالعطی از اردو سپاه که در معسکر نصرت اثر
بودند بحبس نظر مامور ساخته باقی سرکردگان را که زوده جهل مرکب بودند مانند مداد
بسیاه چال افکنده از افعی قلم سر خط آزادی ضعفای هرات نوشتند و یوسف نیز چون
دوباره صداقت ورزیده آمده بود برخلاف حکم اُقتُلوا یوسُفَ اَوِ اطرَحوهُ
اَرضاً یَخلُ لَکُم رخصت معاودت یافت   در بیان طغیان الله یار خان و حصار
چون الله یار خان ابنیه داری حصانت حصار و سخت روئی متانت دیوار کار خود را
در نفاق و دورویی یکسر کرده دست امید خود را از حبل المتین این دولت پایدار
گسیخت بمرمت بروج و استحکام دربندها پرداخته رنگ ستیزه رائی ریخت و در بیست و دوم
ربیع الاول فوجی از زرد کوشان نفاق پیشه را در شب سیاه بسمت قلعه سفید فرستاده

الطایفه از تیغ سیرپلان

الطایفه از تیغ سیرپلان روی خود را برخ یافتند و مجددا اجمیر الطرف بادغیس روانه
کرده ایشان نیز بیار رفته بیرابار آمدند و همچنین موسی و تکی با جمعیت کامل شب از حوالی
چشمه قرنفل تاخت بادغیسات رفته فی الفور بامر والا جمعی متعاقب او مامور
و کوکبه والا با فوجی از بهادران جرار که هر یک در قبض روح خصم ثانی عزرائیل بودند عازم
محل موسوم بجبرئیل که معبر بادغیسیان بود افاغنه نیز بهیئت اجتماعی از قلعه برون آمده پیاده
کان ایشان از جانب کوه و سواران از پشت دیوار پیت تا یکساعتی شب آغاز
جنگ کرده شب تار را بستاره ریزی گلوله نمونه روز قیام و شهب و نیازک
شعله تفنگ و زنبورک سطح زمین را قرینه چرخ نیلی فام ساختند و آنشب را خدیو فیروز
در همان مکان که پهناور رود وسیع بود در برور زیب نمودند صبحگاهان باز الله یار خان بر آمده
در دربندها و شرار چهره و تیغ دست جلادت کشوده پای قرار افشرده و از ضرب
دست یلان سرکوب تیغ یافته راه گریز سپردند در آنجا بعرض رسید که دلاورانی که مامور
بتعاقب بودند با الطایفه برخورده فیمابین مجادله واقع و از شعشعه تابناک سیف لامع
که بر نصرت دلیران برهانی است قاطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دیوار و باشاهد
فنا همدم عدم شده اند لهذا اعطف عنان بمستقر دولت فرمودند نیز یکدفعه خاک عرصه هیجا
و شانه را از سیر افشانی تیغ رویین تن چون خون سیاوش رنگین و بار دوش زمین را
از جسد کشتگان سنگین کردند و یکبار هم الله یار در سمت گریزان در جنب هر رود
با خورد و بزرگ قلعه هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکبه والا با توپخانه بمقابله پرداخت
ارباب شستان صفوف خصم باقی بر شیردستی توپچیان آتش دم گلهای آتشی دمبدم بر میدمید
و در آن لب آب رود ازدهای زنبورک زبانه آتش بچرخ مینائی میرسید و عکاکیان
قادر انداز در بازار تیغ و شری جان از پی نسخ زخمهای کاری از خزانه تفنگ برای
عرض تحمل بیشمار یکدیگر میشمردند و دلیران تکه تاز حرف هستی از روزنامه عمر اعدا حک
تیغ و سنان میستردند هنگام شام که صولت قلعه داری سپهر تیغی بورت شکست ظلمانی

عازم جا و مقام خویش گشتند و همچنین مکرر اکثر سینه چاکان [illegible] دیار قحطی در راه تحصیل اذوقه از
خوردن زخم سیف و سنان از جان سیر میگشتند و با وصف اینکه از هر طرف که از کرسیان
حصار پیر بدر میکردند تیغ مغز شکاف دلیران در سر زنش ایشان سر موی خودداری و نیزه
بلند بهادران کوتاهی در دل آزاری نمیکرد و باز از شدت جوع در دل شبها بر آمده برای
دانه خوشه پروین در می آویختند و برای مشت کاه کاو سنجر من کهکشان می بستند و پیاده سیت
مهتاب میلیسیدند و بشوق شیر به تباشیر صبح چشم سفید میکردند لقمه گلوله که از دهان توپ
بیرون میجست بجان و دل قبول میکردند و در عوض ماکول نیش تیر و سنان را نوش جان
کرده زخمهای کاری میخوردند روزی بیابان وحشی صفت مجکان نمیرسید که سی نیزه چهل نیزه
بر معروض عرصه حضور نمیشد و اسیر و مال و غنیمت زیاده از حصر عرصه خدمت میگشت چون
کوچ و متعلقان الهیار خان در باروخانه محبوس بودند جمعی را از حکام با عیاسات مجادره ارک
مامور ساخته مامورین ارک را تصرف و کسان او را بدست آوردند در بیان محاربه
کبران در وقوع فتح نمایان در بیست و یکم ربیع الثانی تبارکی جمعی از افاغنه را
هوای بلند پروازی بر سر افتاده بسمت کبوتر خان بال پرواز گشاده بودند از حسن اتفاقات
آن شب جمعی از شاه بازان اوج دشمن شکاری تقراولی آن سمت مامور گشته بودند طرفین
مانند شیشه و سنبه و شیر تلاقی یکدیگر شده جمعی از آن گروه مطموره عدم توطن و بقیه بویرانه
حصاری که در نزدیکی کبران بود تحصن جستند دلیران نیز با طاعه امکان بر داشتند هنگامیکه
خسرو زرین افسر مهر پا در رکاب اشهب شبرکام سپهر گذاشت قهرمان جهان از سر کین
قهر با دلاوران ظفر قرین متوجه آنجا گشته الهیار نیز از قلعه بر آمده فوجی از تفنگچیان گزین را
بمدد محصورین تعیین کرده آن طایفه همه جا دوش بدوش حرب بیاز و رزم با ولوله و خروش
رو بانمکان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر که محیط او ویرانه بود بر تحریک عصای موسوی
و اعجاز سیر الحشت و الابد تول فَانْفَلَقَ الْبَحْرُ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ کوچه
دادند تا آن طایفه داخل حصار گشته بیاران خود پیوستند پس آنحضرت سوران خونخوار و دلاوران

نیزه گذار دود بسته کرده

نیزه گذار و دو بسته گرده هر دسته در سر راه ایشان یک سمت و تفنگچیان چالاک
و زنبورک چیان بی باک را در محاذات راه باز داشتند افاغنه بعد از لحظه درنگ
به پشت دارده مانند موج از پی یکدیگر روان و مانند سیل کوهساری عربده کنان بجانب
قلعه شتابان گشته چون بحر خروش نیز بفحوای فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ محیط اطراف
ایشان را فرو گرفته بفحوای وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ بظهور آوردند
و جمعی کثیری از افاغنه غریق لجه فنا گشته آب سنان یک نیزه و از از سر ایشان گذشت
و جمعی اسم تقید اسیر از گرفتار گشت روز دیگر مجلس می نوشان آراسته عبد الغنی و
باقی اسیران افغان را که در اردوی ملکشان می بودند بمحفل اقدس باراده هنوز
آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود که هزار و سیصد نیزه بر سر نیزه بلند کرده بسر گردکان مورد
از

عطا و نوال و رؤسای افغان سر بزیر افکنده خجلت و انفعال میشدند
بعد از وقوع این فتح دلاور نیز در همان

روز طرف شام خبر رسید که افاغنهٔ قلعهٔ اوبه را تصرف کردهٔ اسمعیل خان اسپاهلو را
که از هفرار مأمور باستحفاظ انجا شده بود با میرزا ابراهیم کلانتر مشیت که در
انوقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت و رفقای ایشان بقتل رسانیده اند
مفصل این اجمال انکه چون اکثر فارسی زبانان قلعهٔ اوبه با خود با افاغنه دم ساز و در
شرارت سهم راز بودند اسمعیل خان با رفقا تحقیق احوال ایشان و به پشه احوال
ان جماعت کیشان مأمور گشته بود با علام کلانتر اوبه دو هزار نفر افغان لب برکردهٔ یکی
شیرم و اشرف سلطان و اباز نام از هرات عازم اوبه و شب در خارج قلعه
کمین کردهٔ صبحگاهان که دریچه اتفاق بکلید مهر انور مفتوح و دروازهٔ قلعه گشادهٔ شد افاغنه
از کمینگاه بیرون آمدهٔ قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیدند
چون قلعه مشحون بذخیره وافر بود بنا را بقلعه داری گذاشتند پس حضرت ظل اللهی فوجی را
بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور تعیین و فیما بین تقاتل واقع گشته شیرم و اباز با جمعی بقتل رسیدند
دیگر در خلال این احوال خبر گرفتاری درویش علی خان هزاره بعرض والا رسید توضیح
اینمقال انکه بعد از ورود موکب اقدس بحدود هرات چون درویش علی خان بنا
بر مجاورت با افاغنه قندهار از جبهه سائی درگاه آسمان جاه سر باز زدهٔ دلاور
خونخوار خان تایمنی با جمعی از دلاوران خراسان بسر شیمه او مأمور گشته مأمورین
یورش بردهٔ قلعهٔ تمرانرا که مسکن او بود تصرف و او را دستگیر ساخته بدرگاه
معلی ارسال و موی الیه در روز ورود بدرب دولت سرا که بوسه گاه سرکشان بود
بتیغ سر گردن بتسلیم نهادهٔ و سر را از بار خجلت گردنکشی پرداخت

در بیان تصرف کردن افاغنه اوبه را بحیله

در اوایل رجب الله یار خان شیخ الاسلام افاغنه را باسعادت
نامی که معتمد علیه او بود روانه دربار عظمت ساخته تعهد نموده بود که هرگاه با افاغنه که در قلعهٔ
اوبه محصورند با کوچ او که در اردوی معلی میباشد مرخص گردند بدون عذر
و غدر جبهه بپای اقدس اشرف آستان قدر خواهد شد از جانب انحضرت نیز این مسئول نزرای

قبول دوپلیط مأمور

قبول و دوپلیط مأمور بتوقف گشته فرمان والا در باب رخصت کوچ الله یار خان
و اطلاق محصورین اوبه عز اصدار یافت الله یار بعد از حصول کام و نیل مراد باز سر بسرکشی
بر کشیدهٔ رایت مخالفت بر افراخت شیوهٔ مردی را کنار گذاشتهٔ دوازده
زن خود را هلاک ساخت و در چهاردهم ماه مزبور که انحضرت با فوجی بسمت
کازرگاه توجه فرمودند از غایت جهل و غرور او از نفر بل الحوا فی عنق و نقود بکوبش
دلیران غیور سر بنده ماهین تحت سپهر در کازرگاه بمعرکه جنگ شتافت و جماعه
عمری بسیار از افاغنه فتنه جو از جویبار شمشیر ابدار شربت وشو یافته و حمزه سلطان
نوفل زائی و حسینی که ایالت هرات با الله یار تفویض میشد تربیه وکالت اعتبار
یافته با اتفاق الله یار بقلعه هرات شتافته و از این استان یافته منشاء تمرد و استکبار
الله یار شده بود در اثنای فرار گرفتار حقوق عنایات خدیو کامکار گشته چون حاجی فطرت
یکدروازه از جانب الله یار بطایفه نوفل زائی مخصوص بود متعهد گشت که هرگاه از قتل
او اغماض شود طایفهٔ مزبور دروازه را بر روی کامکاران ابد دولت خواهند گشود
برای امتحان این ادعا در شب شنبه بیستم رجب امان نوفل زائی که از جمله اعاظم
افغان و چندی قبل از ان از الله یار خان روگردان و دخیل دار الامان دولت
ابد بنیان گشته بود از خدمت اقدس مستدعی این امر گشته روانه شد بعد از طلوع
الله یار نیست که حمزه در کجا بندیست از در منع و جدال در آمده امان در اثنای محاربه
بقتل رسید بعد از ظهور اینواقعه حمزه نیز بحکم قهرمان قهر بتیغ قصاص بی امان از عقب
امان شتافت پس در هر طرف از اطراف شرقی و جنوبی و شمالی هرات
نزدیک بقلعهٔ تبارکی قلعه بلند اساس سپاه نهاده از هر سنگری فوجی از بهادران
بقلعجات مزبور مأمور و مقرر فرمودند که بشدت محاصره کار را بر قلعگیان تنگ و عبدالی
ایشان را منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز که الجماعت دیگر مفری سوای
مقام اطاعت متصور نمی دیدند از باب استشفاع در آمده مستدعی رخصت الله یار

وعفو زلات و متعهد استدراک تلافی مافات شدند پس در غرهٔ ماه مبارک صیام
که باشارهٔ ابروی هلال رمضان شمشیر دلیران لب از خون آشامی فرو بست و از نقاره
خانهٔ اقبال آواز نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ برخاسته گرد فتنه فرو نشست و در جنبش آویزه گوش
مخالفان گشته نیاقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیهٔ قلعه تعیین و طوایف
افغان هر یک از دروازه سمت خود کرده گروه گروه آغاز درآمدن کرده بفحوای لَوْ يَجِدُونَ
مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ رخصت بخارج قلعه و فرار و تولی
کشیدند و الله یار و رفقای او که مشمول عطیهٔ امان شده بودند و مدلول وَإِنْ أَحَدٌ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ با منشور عفو و بدرقهٔ عنایت
بسالم و غنایم روانهٔ ملتان گردیدند و برای حمل کوچ باقی افاغنه هم دواب و الاغ
بسرانجام یافته از ابتداء خاک ارض اقدس و ابیورد الی منتهای رأس الحد مکان
بیمنان سلکی بجهة ایشان معین و ایشان را فوج فوج روانهٔ خراسان ساختند و بر محمد سلطان

حاکم جام که کیفیت حال او سابقاً نگاشته لوح اعلام گردید بایالت هرات سربلند

وبخطاب خانی بهره‌مند

وبخطاب خانی بهره‌مند گشته در پنجم ماه رمضان با حکام آیین و جنود نصرت قرین داخل
قلعه گشته بساط تمکن گسترد در بیان تتمه وقایع فراه و کیفیت تسخیر الغول و عنایت الله
به نحوی که صورت سابق گذارش یافت ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت
از طبس به تنبیه طایفه کوکلان مصمم گشته بعد از ورود بنواحی آن طایفه بازار کرده
خود نشنیما و فاتح ابواب استیمان شده جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده روانهٔ
دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبوره در بلخ خرم وارد درگاه جهان پناه گشته
و مأمور بفراه گشتند ابراهیم خان نیز بعد از انجام این امر و نظم مهمات سرحدات
خراسان بموجب اشاره والا با سپاه ابیورد و سرحدات وارد اردوی فلکجاه
و از آنجا روانهٔ فراه گردیده و در پانزدهم ربیع الاول بر سر قلعهٔ فراه بحرکت لوای
نصرت التوا کرده فیمابین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافته
و سرکردهٔ آن طایفه با جمعی بمعرض فنا درآمدند پس ابراهیم خان بارشاد همایون
در مقام تعمیر لشکر برآمده قریهٔ موسومه بلمه را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران با همگان
آمده مشغول بنای برج و سید خان بنای حصار شد افاغنه از مشاهدهٔ این حال مهیای قتال
گشته از قلعه برآمده از دو طرف هجوم آور شدند و دلیران خراسان نیز بتأیید
کردگار و اقبال خدیو کامکار صف آرای عرصهٔ کارزار گشتند از گرد انگیزی یلان
که مظهر آثار وَخَسَفَ الْقَمَرُ قیام قیامت هویدا گشته در یکساعت هزار و
چهارصد نفره سر در عرصهٔ میدان غلطان و گوی چوگان سنان گردیده
سرکردگان و جان سپاران و سربازان بعطای خاص اختصاص یافتند
و چون دران اوان مذکور میشد که فراهیان از حسین قلجائی استمداد کرده از
جانب او جمعی باعانت ایشان می آیند و تاخت بلوچیه گرم سیراتی که در خور اختیار

حسین بودند مطمح نظر افتاب اثر میمون نهند طهماسب بیک جلایر چرخچی باشی
لشکر ظفر اثر را با فوجی روانهٔ فراه ساختند که اگر از افاغنه فتنه‌ها را اثری ظاهر شود باتفاق
ظهیر الدوله ابراهیم خان بدافع پردازد و الا از راه جام نجم الدین و مایاب بیات خبیث
قلیجات بلوچ رایت عزیمت افرازد و بعد از روانه شدن طهماسب بیک
چون مجددگان انجا برای اظهار اطاعت و اخلاص و پیشکش و منسوقات لایقه
وارد دربار ظفر اختصاص گردیدند الثنا علیه ضمیر معامله شناس اقدس اقتضای تاخت گر
میسرات نکرده طهماسب بیک جلایر را بمعاودت مامور ساختند اما فراهیان
بعد از انکه هراتیان را در ماندهٔ روز خویش و گرفتار ورطه حیرت و تشویش دیدند
از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از روئسای فراه برسم استمداد در حینی که ترسنا
دند نیز دو هزار نفر از جوانان نامی خود را به سر کرده گی سیدال بمعاونت ایشان از
پیال داشته بود که مقارن او اللهیارخان وارد فراه و فراهیان از فتح هرات
اگاه شده بمظاهرت سیدال اطاعت این دولت را در حوصله قبول امر محال دانسته
افاغنه قلیجه هنگام شام از اطراف داخل قلعهٔ فراهیان نیز از این طرف اغاز کوچ کرده
بار بدبختی فرار و میان گریز بعزم قندهار بستند نصف شب این خبر بانهاء قراولان
بعرض ظهیر الدوله رسید فی الفور جمعی از سپه بازان عرصهٔ یلی بتعاقب ایشان
شتافتند سر و زندهٔ بسیار بدست آمده چون اکثر سپاه رزم پیما از راه علیه
طمع و آز که در حین اوقات حجاب دیدهٔ بینائی و پردهٔ راه شناسائی میباشد
بکسب غنایم پرداخته بودند بقیة السیف خود را بسر منزل نجات رسانیده
قلعهٔ فراه تا ولکت و دلارام و نواحی بحیطهٔ تصرف در آمده تمامی اموال اهل قلعه
که بر جا مانده بود بدلیران نصرت نشان عنایت و مقرر شد که ابراهیم خان با افواج
نصرت قرین روانه موکب همایون گردد و پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ و از ضبط
و ربط مهام و قبض و بسط امور خاص و عام در نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام

بسپهر شهرآهنگ

بسپهر شهرآهنگ و خاک و سنگ او و او را از خرام اشهب صرصر تک عنبرین
رنگ و با لعل بدخشی همسنگ فرموده از کمان وبروز این ظلمت و نور آثار
فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة بظهور پیوست و نقش مدلول
جاء الحق وزهق الباطل بر صفحهٔ وقوع نشست خدیو فلک قدر مانند بدر
از میان شهر گذشته تا پای مصلا خارج شهر بند تشریف برده طرف عصر بمقر
دولت مراجعت فرمودند از جمله وقایعی که در اجلال اکمال [illegible] سید جلال سید
معدیه شکست نایده حضرت شاه طهماسب از رومیه بود بپایهٔ تقایست تحریر یافت که بعد از فتح
تبریز که حضرت ظل اللهی بسبب وصول خبر سانحهٔ خراسان فتح عزیمت بسمت ایروان
و نخجوان کرده لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند بجهت رومیه را
از دست رفته گیرائی و دل از دست رفته شکیبائی بضبط ولایات بر داشتند
و چون شاه والاجاه مکرر اظهار میکردند که انحضرت را مملکت جداگانه است و در
استرداد بلاد اذربایجان احتیاج باعانت ایشان نیست بعد از انکه رایات
عقاب پیکر نجاح تعجیل بالکشای پرچم ظفر بجانب خراسان گردید امنای این دولت
را مظنون انکه بهای و هوی دست افشانی ایشان مرغ شکسته بال جمعیت
رومیه از اشیانهٔ قلاع رم کرده طایر مراد پیوسته بدام و گنج تمنا در بسته بدست
مرام ایشان در خواهد امد هنوز ارض اقدس مقر کوکبهٔ دولت بود که برای رفع
ما بقی اراده خاطر و مکنون ضمیر را تجدید کشورگیرا اعلام و از انجا که انحضرت اعیان مملکت
شاهی را مرد میدان مملکت داری نمیدانستند تا مملکت گیری چه رسد در
مقام منع در آمده ایشان را بتحمل و تامل توصیه فرمودند لکن حرف انحضرت در حرم
کاخ بصماخ ورای صایب بار قبول نیافته در ایام موکب والا مشغول تسخیر هرات
بود بتقلید انحضرت کمر اجتهاد بر میان زده در ماه جمادی الاخر سنه ۱۱۴۳ مطابق ایت ئیل

از صفهان با کوکبهٔ تمام و احتشام مالاکلام بعزم تسخیر تفلیه و ولایت اذربایجان رایات
افراز غرور کشته بعد از ورود همدان ولی قلی خان لنکر نورا برای کذرانیدن تهنیت
جلوس سلطان محمود خان با نامهٔ عنبرین شمامه و یکدست جامهٔ عنبرین روانه دربار
روم ساخته خود وارد تبریز و در انجا ایالت تبریز را از سینون جان افشار که جمعیت
کامل منعقد و ایل و احشام را بهوای خدمت کذاری مستعد ساخته بود تغیر داده
به محمد علیخان سعدلو تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و اذربایجان و حکام اینطرف
ارس که عدد ایشان بهجده هزار نفر میرسید بجانب ایروان تکاور انکیز
کشتند جماعت رومیهٔ اروباد و نخجوان را خالی کرده بقلعهٔ ایروان نزد علی پاشای
حکیم اوغلی که در انوقت از دولت عثمانیه سر عسکر روم و با تیمور پاشای قلی
مستحفظ آن مرز و بوم بود شتافتند علی پاشا نیز از ایروان برامده کنار رود خانهٔ
کرنی سه فرسخی ایروان تمور جل و نظرس ترتیب داده راه بر جنود قزلباشیه
بست کوکبهٔ شاهی در پای لشکر از کرنی جائی شد تبر از سیل عبور و علی پاشا نیز مقابله
آمده فیمابین تلاقی واقع و رومیه تاب صدمهٔ فوج منصور نیاورده مغلوب و
توپخانه و اردوی خود را بر جا گذاشته در جانب غربی قلعه در سه فرسخی در محل موسوم
بکلبا کیر خیام نزول افراشتند و بعد از چند روز قزلباشیه را چون توپ جلادت
بیرکش و نعل بادپای عزم شان در آتش بود خودداری از دست داده
بیمحابا و درنک مرکب بمعرکهٔ جنک رانده تا پای قلعه جلو باز نکشیدند رومیه
نیز با توپ و تفنک از بالای حصار و پایین قلعه ار در ستیز در آمده قزلباشیه را
عنان پایداری از دست و پای قرار از جای رفته روی بر تافتند و بجانب
اردوی خود شتافتند و بهجده روز آنمکان متمکن کوکبهٔ شاهی کشته چون راه
آذوقه مسدود بود و غله باحتیاط و قلعه بارتفاع روی آورده دیگر در انمکان مکث

و توقف را مقرون

و توقف را مقرون بصلاح مصلحت ندیده حرکت و از راه دو قوز بولم از راه
ارس کذشته در عرض راه همه جا از رومیه دست درازی بحال و مال اهل اردو
واقع میشد تا باین کیفیت از جانب خوی و سلماس وارد تبریز شد سپاه و ایلات
اذربایجان از ملاحظهٔ انحال سر رشتهٔ جمعیت را از دست داده اغاز تفرقکی کردند
و در انجا خبر رسید که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشای والی بغداد و در سمط
بغداد لیره عسکری منصوب و بتسخیر اذربایجان و عراق مامور بود موکب شاهی
از تبریز عازم زنجان و سلطانیه کشته بعد از ورود بمنزل محمد علیخان تولدار اقاسی بیکلربیکی
فارس نیز با قشون خود باردوی شاهی پیوست بار جمعی مایهٔ استیلا و مادهٔ استظهار
ایشان کشته از راه درکزین متوجه همدان و در دوبارهٔ بجمع آوری قشون و جرنک همدان
و ولایات نواحی پرداخت در قریهٔ موسوم بکورخان من محال همدان خیام توقف
بر افراشتند احمد پاشا نیز بعد از استماع این اخبار دستکیت پادشاه جمعیت خود را
درست نموده و حرکت و بده منزلی اردوی شاهی رسیده از انجا اظهار صلح و
التیام کرده امنای که تهی دستان متاع خرد و بی سرمایه باحتکاران عقل و شعور در بازار
تمیز نیک و بد بودند بنقد جان خریداری کالای این سخن یکی از عظمای اردو را برسم
سفارت نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعهٔ عسکر رومیه نمودار کشته لشکر
شاهی که کریبان ضمیر شان در کشاکش پنجهٔ خوف و رجای صلح و جنک و دامان
خاطرشان کرفتار خار خار کریز و درنک بود ناچار سوار کشته مهیای کارزار شدند
در این فرستادهٔ آنطرف از قلب عسکر رومیه بابلاغ مژدهٔ مصالحه عرق آلوده
شتاب اهنک رکاب کرده هنوز باردوی شاهی نپیوسته بود که از انطرف
صفیر جوشش و نفیر توپ که کوب کرم و اضطراب کشته باواز بلند صیت تهور قزلباشیه
را بر رومیان رسانیدند و در ان روز حضرت شاهی قلب را به محمد خان بلوچ و

ومیمنه را ایاقی امرا سپرده خود از جانب یسار مانند قلب قرار گرفته چون تدبیر
امور جنگ حواله برآی و فرهنگ محمد خان بود شاراله باجمعی از قول جدا شده
مباشر حرب و باندک طعن و ضرب عنان تاب جانب حرب گشته توپچی کار خوف
بیرکشی کرده بر میسره خورده نظم و قرار میسره را که مقراولی خاص پادشاهی بود
از نورودک انداخته بعد از ان رومیه بجانب قول تجاحم کرده رایت قرار ان
نیز منکوس ساختند چهار پنج هزار نفر سواره و پیاده قزلباشیه در ان معرکه قتل و گرفتار
و تمامی توپخانه و اثاثه شاهی و اهل اردو بتصرف رومیه درامد پس لقیة السیف
لشکر هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پادشاه با قلیلی از خواص علام
اصفهان احد پاشا کرمانشان و همدان را الی ابهر بدستور ایام تسلط افغان
بحیطه تصرف درآوردند علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خوی و سلماس
آمده قلعه و مدمرا که مسکن و یورت ایل افشار بهت محاصره کرد اتا رخنه در اساس
قلعه داری فتاریه تواند افکند بعد از یکماه رفته مراغه و تبریز را تصرف کرد و محمد خان
در منزل سیار و قبص اعمال قسم نتایج اعمال خود برده با جماعت بلوچ و هزاره
تمرد اظهار کرده بالاخره با استمالت محمد علیخان وغیره بازگشته بخدمت پادشاه
آمده از وقایع غریب عبرت انگیز انکه حضرت شاه طهماسب برادری ذات
موسوم باسمعیل میرزا و در حینی که محمود غلجائی امر بقتل شاهزادگان نامدار
کرده بود اما پس که مباشر خدمت و مور قابلی و مستحفظ شاهزادگان بود
چون باسمعیل میرزا الفت داشته او را زخمدار در حوالی کرده از میان مقتولین
بیرون برده اسمعیل میرزا حیران بهر سمت تک و دوی میکرده تا عبورش بولایت
کوه کیلویه اتفاق افتاده صفی میرزا نام مجهول که خود را برادر شاه طهماسب نامیده
در کوه کیلویه لوای اقتدار افراشته بود بدرورود او اطلاع یافته او را احضار و گوش

دهنی او را ازبرده

بلبی برده مرخص ساخت و اسمعیل میرزا باز مدتی بصحرای نورد
وادی حیرت می بود تا انکه وارد اصفهان و در محله عباس آباد مساکن
گشته در اوقاتی که شاه طهماسب از سفر ایروان نموده موکب
والا مشغول محاصره هرات بود اعیان دولت شاهی رفته رفته مطلع
و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور صحت حسب و نسب او در جز
با و راه امر نشین گشوده اهدا ایشان شده بودند شاه طهماسب را
بر طرف و او را با اورنگ سلطنت سوار و متمکن سازند یکی از اهل
طوطیه نقض عهد نموده شاه والا جاه را از کیفیت حال واقف ساخته و روز
دیگر متعهد کرده بودند که مکنون درون را بظهور رسانند پادشاه بمبادرت
جسته در هنگامی که اسمعیل میرزا در حمام بود جمعی را فرستاده برسر او ریخته
او را دستگیر و بحضور طلبید بعد از سوال و جواب و تحقیق علامات احوال از
مقال اسمعیل میرزا تجاهل ورزیده و در حضور او را گردن زدند و برادر والا گهر را
به تیغ جفا از پا در آوردند

در بیان مصالحه شاه طهماسب با رومیه و فتح ان از طرف قرین الشرف حضرت ظل الهی

چون نهجی که سابق نگارش یافت رضاقلیخان
شاملو از اصفهان از جانب نادری به طلب ولایات و لیقلیخان لنگر لو از
طرف حضرت شاهی برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم
روانه مرز بوم شده بودند بعد از انکه خبر حرکت شاه طهماسب بر سر ایروان و شکست
او با ولیای دولت عثمانی میرسد رضاقلیخان لنگر لو را به قلعه نارین و ولیقلیخان را

بجزیره فرستاده محبوس و اختیار صلح جنگ را با احمد خان و باذن و فرمان تفویض
مینمایند و بعد از سنوح واقعه شکست همدان باحتیاط اینکه مبادا اجناب نادری دوباره
از خبر همدان بعزم اعانت حضرت شاه طهماسب قصد کینه جوئی نموده روانه روم شود
احمد پاشا باذن و فرمان پادشاه والاجاه روم کس نزد شاه طهماسب فرستاده
طلب صلح شد متعاقب او راغب افندی دفتردار را بدربار پادشاهی فرستاده که امر مصالحه را
انجام دهد از جانب شاه طهماسب نیز محمد رضا خان عبدالله که در آن فوج قورچی باشی اردو بود
مأمور بانجام این امر گشته با راغب افندی روانه بغداد را متعرف گشته آن طرف آب ارس با ایران
و آن طرف بدولت عثمانی متعلق باشد و بعلاوه او نیز محل ارمحل کرمان شاهان نیز که با ایران بوده
از ما توسع لسرکار احمد پادشاه مقرر گردد برین دستور رسید و سنور فیما بین قرار یافته از طرفین وثائق معتبره
مرقوم قلم معاهده شد سواد و صلح نامه را مصحوب حسینعلی بیک معیر الممالک و میرزا کافی خلفا درگاه معلی
ارسال و چگونگی را اعلام نموده مشار الیهما در اواخر شعبان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بود
وارد دربار سپهر احتشام شدند چون انتقام اسم مصالحه خصوصا بعد از واقعه شکست با طبع غیور اقدس
درست نمی آید صلح مزبور را با مضاء قبول مقرون ساخته در اواسط ماه مبارک رمضان محمد زمان بیک را
که در عهد سلطان محمود خان برسم سفارت از جانب ابراهیم پاشا وزیر اعظم آمده بود بسبب خلع
سلطنت از سلطان احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب او در عقده تعویق مانده در ارض اقدس توقف داشت
بهرات طلب فرموده باستعجال روانه اسلامبول و به پادشاه والاجاه روم اعلام کردند که تمامی
ولایات را رد نمایند یا آماده جنگ باشند و خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد در همانجا با احمد پاشا نیز
نوشتند که در تهیه کار بوده مهمان پذیر باشند و متعهدی زوار را اثبات ترتیبه نیز روانه اصفهان ساخته
در باب فسخ قرار داد صلح مزبور با عیان دولت تاکیدات بلیغه و فرمان والا ببلاد ایران مشعر بر توجه
موکب ظفر شعار باین شرح اعز اصدار یافت شرح قسم در باب فتح دار السلطنه هرات و [illegible]
که کلانتران و اهالی و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی موفق و بتوجهات خاطر والا

بمتولی بوده بدانند

متولی بوده بدانند که درین وقت از آنجا که ببرکات عنایات ایزد داور تیغ فلک فرسای جلال
آسائی دارا در فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت و فیروزی همراه
و چون قلب نیروش را سروش غیبی رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را دست کش قلاع و بلاد
دست دیگر است در این اوان میمنت نشان بعون الطاف قادر منان افاغنه ابدالی هرات را که
از دم شمشیر غازیان فرد بهادران از دور در کأنهم [illegible] مستنفرة فرت من قسورة شده
فراری و بمصداق وظنوا انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متولی
بقلاع وقذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال متبدل بمفاد آیه که وزلزلوا زلزالا شدیدا
ارکان صبر و قرار تزلزل یافته از شدت جوع بجان و از خوردن سیف و سنان با مان آمدند
با زیر مضمون کریمه وان احد من المشرکین استجارک فاجره و مدلول آن
العفو عند القدرة آن طائفه را امان و کوچیدن همگی را با خانه کوچ کانهم جراد
منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان ایلجار و شهر را تسخیر دادیم بحمدالله بمقالید تاییدات
ایزدی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل مزبور با طایفه غلجه نیز که با آن طایفه اتفاق دزدیده بودند
مطیع و منسخر گشته طوق اطاعت و چاکری در قلاده خدمت و ذان برگردن گرفتند در
حسب الدل این احوال که از انجام مهام هرات فارغ حاصل و سیستان حدود خراسان را تا کابل
رخوده بودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبدالله رسید مشعر بر اینکه فیمابین او و اولیای دولت
عثمانیه چنین قرار یافته که ممالک آن سمت آب ارس بروی و این طرف بعراقین تعلق داشته باشد
و الحق این مصالحه در کردن و نظر با حکم نقش بر آب و موج سراب دارد که زیرا که مقصد اصلی استخلاص
اسرای ایران بود که مطلق یاد نیز فرموده و این امر اهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته اند
وجود مثال مانند کان که بتائید کرده کار دستیه برتری داشته اربابشان برای اینست که بمقتضای
کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته یاری ضعیفان نموده شر مخالفین را از سر مسلمین
دفع و ماده فساد را از مزاج ممالک دفع کنیم نه اینکه عقل غفلت بر دل زده تابع رای دشمن و رضا
جوی خواطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله تعالی دفعه امر در روز اعادی تیره و دولت اقبال خسروی

وضعف درجوانان عوني وغلبه ازدين مرتضوي است درين صورت از لطايفه كم فرصت كه كريمهٔ فاذا
جاء الخوف رايتهم ينظرون اليك تدور اعينهم كالذى يغشى عليه من
الموت فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة اشحة على الخير مصداق حال ايشانست
تحمل اين امر كردن از جمعيت دور ومنافع طبع غيور است چون سنور مذكور مغاير رضاي جناب سبحاني
ومصلحت دولت ابد مدت خاقاني بود بهمه لغز امضا مقرون نفرموديم از انجا كه بر سر يخته شوق طواف روضهٔ
ملايك مطاف حضرت امير مؤمنان ومولاي متقيان غالب كل غالب علي ابن ابيطالب عليه السلام
كريبان كير وضمير حقانيت كزين توفيق استخلاص اسراي مسلمين از دركاه احديت سايل مشيت الله
تعالي بعد از عيد سعيد فطر مصقاني خود عزم دهم كالي نايدات لاريب از خدمت سلطان اقليم ولايت
والرضا علي ابن موسي الرضا عليه التحيه والثنا مرخص كشته با جوش برخاش جوي قوي جنگ وعسكر مهر پر
خوي فرو ز جنگ بيدرنگ تامل درنگ كوچ بر كوچ بعزم كعبه مقصود خواهيم شد تا يار كرا خواهد وميلش بكه باشد
ولا تقولن لشيء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله حافظ اكر قدم نهي در ره خاندان بصدق
بدرقهٔ رهت بود همت شحنهٔ النجف وهر كي كه دراين امر داخل نشد از كسوف جمعيت عاري وبي بهره
دار سعادت وديداري سزاوار لعنت حضرت باري بوده از حوصهٔ اسلام خارج ومعدوم دور از مرهٔ
خوارج خواهد بود دربيان وقايع سنه تسع وثلاثين والف
نوروز فيروز اين سال همايون فال در بيست ودوم ز[ماه] رمضان
مبارك اتفاق افتاده بحكم نوروز سلطاني افواج قاهرهٔ نسيم نوبهار از كريوي غنچه وقلعه زربسته
اظهار كشته دامن سرخ لاله وقلعه سعيد شكوفه مسخر سلطان بهار كرديد افغان ناله عندليب از كوه ودو شاخ
شاخسار آهنگ ثور انگيز نموده لشكر يغما كردي بهمن از شهر بند چمن تا دامن ارز حت
بدامن كشيده وتوانا ميه كه بتش خانه كلش سلطان فريدون حشمت فروز زينت تعم دار الاسلام وچمن ار
رياحين الوان جام كلكون راطراف دشت وصحن كل كشت زده كاركنان خديو فرسوده مزاج دهي كه نقص
اختلال وضياع ويشنا بودند بار قهرمان طبيعت از شغل وعمل دگر كشته نشيمن ونوباده كلزار دوه وجه
نقش نباي بود نافذ الامر عرصهٔ خاك وبسيط زمين كشته دردار الضرب چمن هزار سرخ كل صوري ودر
هم ودينار لالهٔ عباسي بنام ناي سلطان نامه از دواج يافت وخطبهاي قمري بهزار زبان در منابر شاخسار

بزمزمه دعاي پادشاه زمان رطب اللسان كشته مجلس تحويل باين حمل ترتيب يافته بهزار دست
وخلاع واصواب از زنده سپران سپاه وچاكران ازجامه خانه احسان عنايت كشته بعد از
اظهار جشن نوروزي والا امر همايون به تهيه لباس وسوغات پرداخته روز عيد سعيد فطر از
پل مالان نهضت ودر چوبكاه كبران قباب خركاه آسمانجاه بذروهٔ مهر وماه افراشته وداستند
صحراي از سبزه اوقات رنگين رنگ دامن كلچين جشن ظهير الدوله ابراهيم خان نيز دران روز
با افواج نصرت نشان از جانب فراه وارد اردوي ظفر پناه وروز ديكر همكي سرابوش خلاع افتاب
شعاع كشته ايالت فراه را العيدوده حكومت فاين با هميين خان خزيمه وحكومت استرآباد با اسمعيل سلطان
لكزي ولد منجي سلطان كه در زمين داور ايكنا داشت مفوض وهر يك را بعدانه محل اختيار خود
ساختند وطهماسب يك جلدير بحكومت محال زرد وجهان حاجي لر دبخطاب خاني سرافراز
وجمعي از افاغنه راهمراه او كرده مقرر داشتند كه سه هزار نفر از ايلات ونعليجيان ان جلدير
است ملازم كرديده ودفتنه درجيد تركه درجانب دشت قچاق واقعيست قلعه محكمي احداث
ودر انجا توقف نمايد ازوقت كه از تموت دكوه كلدان خركت صادر شود به تنبيه ايشان بردازد
بعد از انجام اين امور لواي جهان كشاي از منزل مزبور بجانب خراسان در اهتزاز آمده چون
هميشه فتح وظفر همسايه با استقبال موكب همايون مي آمدند در لشكر جام از جانب بطفعلي بيگ
كوسه احمدلو وعاشوربيك باپارلو كه از موقف فرمان مامور بتاديب تركمانيه طران بودند چاپار
وارد وخبر رسانيد كه فوجي از تركمانيه بسمت اكيده لنك وخيمه سنجان من محال ابيورد هجوم
كرده اند ان نا اميدان تاخته وسر كرده كان با جمعي متعاقب ايشان بوبان ودر ربط تقلدي
قريه بوبان سر راه بران فئه جويان كرفته سر ونده بسيار بدست آورده اسير غنايم را تماما
از طايفه استرداد كرده اند بس كوكبه دالا در يازدهم ماه عازم ررض ولدس كشته مردم ديده
اعيان از ادراك طلعت مهر پرداز روشن هم بكرير خشم روشني كفتند ووضيع وشريف از
اشراف شرف اندوزي خدمت فرخنده كوهر لا يلي شكر الهي رامتعقب زبان بغسته چون حسين بيك
ومير زار كاقي تحويكه مذكوره شده درهرات از خدمت شاه طهماسب براي خاطر فزده صلح آمده بودند تعقد

سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلح و جنگ بعضی امورات ایشان مذاکره گشته نصر الله میرزا را باتفاق
ملتمسا اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی القعده روانه اصفهان ساختند که چگونگی را بعرض
اقدس شاه طهماسب عالی رسانیده و خواطر ایشان نمایند که امر مصالحه بدون مصلحت نیست بلکه اولی الجانب
طهران نهضت حرکت دهند که در آنجا حصول ملاقات و طی مکالمات گشته باتفاق متوجه روم و عازم
کینه جویی و قصاص از اهالی آن مرز و بوم گردند پس بر انجام اسباب سفر عراق و تهیه اسباب و تدارک
و یساق پرداخته چون بعد از واقعه دهن دهدان در هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق
بخودسری نفاق کرده تمکین حاکم و عامل نمیکردند لهذا پیش از توجه موکب منصور جمعی از سرکردگان
را بکوه کیلویه و دشتستان و فارس و سمت سیلاخور و جاپلق و بغدین و سایر ولایات عراق و معاملات
و اردبیل تعیین و اختیار مهمات آذربایجان را بطهماسب بیک که بیشه جلایر وکیل فرموده بهمه حکام ممالک
احکام مطاعه فرستادند که مترصد ظهور رایات طلوع همایون باشند و چون در محاصره هرات خدمات پسندیده
از عبد الغنی خان ابدالی بظهور پیوسته و شایسته ترقی و ترتیب بود لهذا او را بخطاب خانی و حکومت
ابدالی صاحب رتبه عالی ساخته با جمعی از ابدالی افغان بسرداری تشریف الفا داخره و مرخص ساختند
که بمساکن خود رفته در روز حرکت موکب اشراق بجانب عراق با ایشان ... من حیث الاتفاق در موکب
حکم انجم یساق حاضر باشند و در شانزدهم ذی قعده بعزم یساق و انتظام ضوابط حدود دشت و آبیورد که
یورت قدیم آنحضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته در روز در کلات که قلعه خدا آفرین و از امکنه
غریبه روی زمین و در وسعت و رفعت نمونه روح برین است بسیر و شکار پرداخته از آنجا بجانب ابیورد توجه
فرمودند در آن خطه دلکشا ابراهیم خان برادر خود را سرکردگان و ریش سفیدان اکراد سرحدات از حدود شه
وارد حضور عالی گشته ضبط و ربط مهمات خراسان و سپهسالاری بر او تفویض و بعد از سه دفعه از
راه دره گز ... کوکلان و خبوشان دره که مرتع ... خاص بود ادهم ... را ... ساخته از
نتایج های گلگون نژاد و شبدیز و خانه زادهای رخش ... رکاب ... و چون
محل یوم ... رادکان که در دوازده فرسخی ارض اقدس واقع است و در خوشی آب و هوا بر اکثر اماکن
خراسان راجح است که از مستحدثات معمار همت بلند و بناهای سرهنگی طبع ... دلپذیر عالیه

ملاحظه کرد ...

عالیه که در نزهت و صفا بی شبهه و نظیر و در رفعت و اعتلا رشک خورنق و سدیر است طرح افکنده بود از
اتفاق گشته بر تجدید آن بنیه دلنشین را به یمن قدم میمنت قرین عزت افزای بهارستان ارم بهشت
و فروردین و در پنجم ذی الحجه ارض اقدس را معسکر کوکبه سپهر برین ساخته و مقارن آن اوان بیگیان
ترکان و کلدان هنوز چندان نکشیده بار گران اطاعت تن در داده بودند وارد ارض اقدس
گشته بودند امر دار الصدور بر بوت که کوچ خود را از الکاء شمالی رودخانه ارس بجانب جنوب آورده از بابا
الی حد کریلی یکتا و هزار نفر از جوانان کاری بجهت سفر عراق در سر راه حاضر باشند و در دهم ماه مزبور آدم
بجانب سرداران روسیه که در رشت می بودند با پیشکش و تحفه لایقه وارد گشته عرایض حراجت آخر
بنظر رسانیدند مبنی بر آنکه بمقدمه تخلیه گیلانات حواله بر رای رزین اقدس و موقوف بر یاد ...
و الایات لسبط انتقال آنکه پیش تحریر یافت که حضرت نادری در حینی که مازندران را معسکر گردانید
... ساخته ایلچی بطلب ولایات دار المرز روانه نزد پادشاه ... فرستادند بعد
از آنکه خبر فتح اصفهان و تبریز و غیره ممالک روسیه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را قبول انجام این
امر را بسرداران خود که در گیلان می بودند تحویل و تکول و ایلچی را رخصت انصراف داده در اوانیکه
هرات مقرر ... سرادقات دولت بود ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت و الا ساخته
از آنجا بموجب اذن و اقبال همایون روانه اردوی شاه طهماسب شده فیمابین اعیان دولت شاهی
سرداران روسیه امر مصالحه جاری نفاذ یافته که کمال گیلانات با سایر ولایات آنطرف که متعلق
بایران بوده با دکوبه و دربند و سایر محال الطرف که بعد از آنکه قلعه ایروان از روسیه نزاع باید بتصرف
این دولت داده شود و از جانب شاه طهماسب ... وزیر ... فرستاده شده چون دوست
و دشمن ... ذات نادری را باعث قوام ایمان و موجب قرار ... و ارکان دولت
ایران میدانستند ... فغشیهم من الیم ما غشیهم و هنوز کار هرات ... نزدیک و دور
... راه انتظار و گوش بر آواز ... لهذا سرداران روسیه در تخلیه ولایات تأخیر
بدیع الوقف ... از دفتر حیرت ...
تا آنکه کار هرات انجام ... دار السلطنه عراق تحقیق یافته سرداران ... عازم

اندیشی کی روانه خدمت اقدس نمیشد این امر را منوط بورود فرمان آنحضرت میداشتند لیکن از جانب والا
یزدانقلی از بیادلان بحجاب مامور گشتند که رفته روسیه از دار المرز اخراج کرده هر گاه الظاهر بنا بر یورش
بجهة طغیان بادبان کشتی عزیمت بیفرازند در کنار دریا طبع لشکر توقف اندازند چگونه بار را هرگاه و بیگاه
بعرض اولیا رسانیدند در بیان نهضت موکب والا بجانب عراق با تنبیه مالک الملک بالاستحقاق چون بهمه جهت
فراغ کلی از انتظام امور جیلان حاصل گردیده روز جمعه بیست و ششم ذی الحجه سنه ۱۱۴۳ مطابق ... بحکم زمان
ردای خطه اصابت و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافته از عمارت چهار باغ عزم طواف روضه مطهره رضا
دستیمدلو از روح مطهر سلطان کشور اقلیم ولایت و از اصفا محمه عمارات قدیم را با شعشعه ماه سید عالم زینت
بیت الشرف برج اعظم در شب نهم ماه محرم تورک کشتی در خارج شهر را مضرب خیام نجم خیم نموده ارادوی
کالک خدم پس چند در منزل رادکان تو بخانه و قورخانه را از راه بیندار در بستاده موکب همایون از جانب
خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیده چون توپخانه تا از زمان هزار نفر مهود در اردوی فرمان حاضر نکرده
بودند بعد از ورود دستخواست آغوزی را با افواج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهر
گریاسشند مقصود آنکه اکثر توپخانه در ادای تعهد اظهار تهاون نمایند از راه دشت مهینه لیشان ابواجه
باستراباد منصرف و اکثر روسیه بر در تخنیه و لابات اهمال نمایند از استراباد و مازندران بلدهای
ناکهان و نوازل آشیانه یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را پردا خته ایشان مهمان رتبه دیدارند
درزو بجاجرم با نصد نفر توپخانه مامور به رسم بساق در اردوی موکب خورشید اشراق تعیه ایمنت
فرار کرده چون موسم شدت تابستان و آب دولت نایاب بود که هزار دیار از اسپهان سوارهای
لشکر جلالت اثر انتخاب و دو هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته آیات ... ده
ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشته و چون در همین حرکت از جاجرم مسموع شده بود که طهماسب خان
جلایر که در جنگل مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت بجوز طلوع نموده مشار الیه با جمعیت خود عازم خدمت
خدا یو کامکار در عرض راه با جمعی از توپخانه بیوت که از سپاه سطوت نصرت شعار فرار و در آن جنگل اقامت
اختیار کرده بودند دچار گشته مردان آن طعمه شمشیر آبدار و اموال ایشان عرصه تاراج گشته باغنایم
بسیار بموکب والا پیوست که با حوالی کوه تخال و بهد میرزان متعاقب الطایفه ایلغار مشی کرده باشند

الکنبد ...

رنگ پریده و مرغ رمیده نشد از الطایفه ظاهر نشد لهذا امر ا نظام باحتیاج عزیمت کردند در جنگل انتقاب
طهماسب خان جلایر را تیولش آسیر برداری قندهار سرافراز و مورد فرمودند که رفته قلعه جدید را که از
آبادی دور است خراب و از آنجا عازم هرات گشته اودیر ابراهیم خان بیگلربیگی را که بر شهر انوزار است
و طوایف کار آمد ملازم کرده با تفاق یکدیگر مهمات آن سر حد را انتظام داده مهمای کار رفته اردوی ظهار
ترکت و اقتدار رعب افکن دلهای افاغنه ابدالی باشند و اورا از هرات اخراج و روانه ساخت و موکب
والا از راه ارک منعطف و در بیست و چهارم ماه بکنار رود گرگان وارد گشته اراده توجه بسمت گیلان
در خاطر اقدس ظاهر تصمیم داشت که علیقه محصلان و اهالی گیلان رسید شعر را که روی نهشته محصلی
آوازه حرکت موکب منصور تمامی گیلانات را خالی نموده سر بر تدبیر حکم میمنت نشان با حضار
عال و رعایای گیلان عزو نفاذ یافته حرکت والا از راه بلدغ و مغان روانه و در منزل دو شنبه
ماه رودی همایون نجلی گشتند و از آنجا ولایت طهران مخیم خیم محتشم گشته عمال و اهالی گیلان نیز
در آنمکان شرفیاب تقبیل علیه سپهر مثال گردیدند و بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات
ولایت ایشان مرخص و شروع بملاحظه سیاهی عسکر فیروزی توامان کرده تمامه هزار سوار الوای تجدید
اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام بحاضران رکاب عنایت فرمودند و در منزل شهریار محمد خان بلوچ که
از جانب شاه والا جاه بایالت کوه گیلویه سرافرازی داشت بخدمت والا فایز گشته چون طایفه
بلوچ و اهالی ولایت از تجاوزات او ابواب شکایت گشودند لهذا امر معزی مصادره در آمده محمد خان بیگلربیگی
فارس و عراق بر جمعیت کامل از تحمل فارس و عراق منعقد ساخته و رقم بموکب والا پیوست و منظور
نظر اقدس این بود که از راه فراهان عازم مقصد گردیدند چون حضرت شاه طهماسب تکلیف آن اقبال بقم ...
شده بود و او را از استماع فکر نقصان کنیسی و بد اندیشی افتاده کسی از نزد احمد پاشا فرستاده بار رو
بنای برپا گذاشت چون در چنین وقتی که امر خطیری مثل نفر روم پیش نهاد همت والا بود گفت
حضرت شاه طهماسب نعلی مانند و متضمن مفسده بود برای اصلاح حال او عطف عنان بجانب
اصفهان کردند نیازی که عبور لشکر منصور بسبب عدت از معبر قم و به شهرهای متعذر بود مثل از حرکت
موکب والا افواج قاهره فوج فوج از راه قم روانه منزل اصفهان گشته متعاقب الویه آسمان سای دا تکلم...

و شیبانی حرکت کرده باغ هزارجریب را برای منزل کوکبه پر فر و زیب لیقان یافت ذکر ورود مسعود والا
بدار السلطنه اصفهان بعزم تنبیه د حدود تبریز تا حجاب بسبب شدت گرما و آتش آفتاب
لیان ماه جهان تاب که با افواج کواکب شبها طی درجات و منازل نماید برسم شبگیر قطع مسافت
و مراحل مقرر فرمودند در شب سه شنبه چهارم شهر ربیع الاول سه ساعت قبل از طلوع صبح بمنزل
خیر حرکت دهرابی که از جانب حضرت شاه طهماسب خان باستقبال آمده بودند از دور بیاشی
سپاه طوت باهره دار و هم جوز ناهره توپچی عزر کاب لیلی در یافته هنگام طلوع طلیعه فجر با ایجه از آیت
طغرای آیت نوربان فضای شهر گشته در چمن در دو کوکبه والا توپهای اژدر دهان کوه توان
که در بروج شهر و میدان نقش جهان و جلوخوان صفاهان بکمه برآورده ای سپهر مثال داشتند عقده غم
را که در دل گره کرده بودند باز و مانند نوای شعبده باز در عرصه نشاط از دهان آتش فشانی آغاز کرده
و از عهده توپهای اژدردم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از نهیب مستی طالع
هوشیار گشته بتماشاگاه سپهر در شتافتند و صبح و آفتاب را باهم در یک آن طالع یافتند القصه حضرت
ظل اللهی باغ هزارجریب را از نزول موکب والا بمعمور سعادت آباد ساخته شاه والاجاه نیز از دار
منزل اقدس بهره یاب ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارات خلوت بساط نشاط گسترده از روز
دا نشب با خاصان عزت طلب مجمع اقداح راح ریحانی و دوستگان باده ارغوانی برداخته عرضی
از بزم خلوت ادبی که آنشب با حضرت شاه طهماسب خان بیانه پیمان بوده باده اطمینان نوشیده از آینه
دلها را صفا و تازه پژمردگان را درباره یکدیگر الطاف دلها جسته لا اگر گذشتها نوشتند تا بعد از انجام
کار روسیه و انصراف موکب والاانجام با حضرت شاه طهماسب بر وفق خاطرخواه بکار ممالک
پرداز و هر یک از رخنه گران بنیان ملک را که خواهد بقتل و جلی دولت ساز و هر چند انجمع
لا ابالی در آمد پادشاه والاجاه بالقاء جوابهای بجا مس برداخت چون آنحضرت آن وحشت و
نفرت را در طبع او ملکه راسخه دید روز دیگر با حضار سران سپاه و زبده کار آگاه فرمان داد مجمع
کنکاش آراستند و گفتگوهای دوشینه را انشاد کردند فرمودند که اگر در مدافعه دشمن دقیقه فرو گذاشت شود
مفسده عظیمه متصور و اگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه اینجا باراى ما مخالف و با مخالف موافق باشد چگونه

اطمینان برای

اطمینان برای ما خواهد شد اعیان و کارآگاهان عرض کردند که سررشته انتظام این دولت بکشاکش دشمنان
نو بنو از کف رفته بود و بزور بازوی سعی حضرت آمد شاه والاجاه از رای دقیق دوباره ری و دعامت اهل علی
عاری از اطوار سیر و ایست ممالک رونقی از توجه و سلطنت حق اینست آنحضرت از آن تحاشی کرده چاره را قبول
در تغیر او صوابی شاهزاده عباس میرزا ولد شاه والاجاه که دران وقت ماه بود منحصر یافته بنام
کلاه مصلحت ملک آید خطاب شاهی را باسم عباس میرزا گذاشته نوبت سلطنت را بنام او بلند آوازه چند
و ارض اقدس را بسکنای حضرت شاه طهماسب مقرر داشته که در آستانه مقدس رضا جبهه سای زیارت
دیده که پادشاه بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست فیض برد در چهاردهم ماه او را باتفاق
اهل حرم با تخت روان روانه گشته از راه نزد روانه خراسان ساخته روز دوشنبه هفدهم آن ماه در تالار
طویله بزم خسروانی ترتیب داده بجهر از دست خلع گرانمایه و اقداب بهر برابر فراخور رتبه و پایه امیران
عظام و سرکردگان کرام عنایت فرمودند و چون سابق از زمان عمران خان شاملو را روانه هندوستان
ساخته بودند در اینوقت نیز محمد علیخان ولد ... را بسفارت ... داوری المطلب و اوجان ایلچی
پیر زال خان بجانب روم برای تبلیغ خبر جلوس مامور گشته شهر عزیمت وقت اعلیحضرت شاه عباس و برده
کیان حرم سلطنت مقرر گردید و در سلسل این احوال خبر طغیان جماعت بختیاری و مقتول شدن احمد خان
ولد قاسم خان حاکم ایشان معروض بنده عطف عنان سپهر نهضت و تحرک موکب همایون منصور ... گردیدند
تفصیل این اجمال اینکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که از زر
هرات از سعادت اندوزان خدمت در رکاب بود بحکومت بختیاری منصوب گشته مشار الیه بعد از ورود
رد بجنس آباد در مقام جرم و ستم بکنو از بختیاری از پا در آمده شخصی معروف در روز حرب مقتول و اقوام
او نیز بر سر احمد خان ریخته او را از پا در آورده کوچ کرده بجانب کوه سیرات قرار کردند فرمان والا
بتقاد بیوت که سردار جوتره که در بهبهان بود با جمعیت خود عازم گشته و با جان جاه تسخیر کرده
از ... از طرف ... تا لیط رودخانه که معبر لطالقه است ... سر راه برلطالقه مسدود
سازند و در بیست و نهم ربیع الثانی بهر کالی تایید سبحانی با فوجی از جنود ظفر نمود بعزم لطالقه روانه مقرر
داشتند که از روی عنایت ... و ... تا ... حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان ... گشته

از آدینه مقدس سیزدهم شهر ذیقعده مستظهر صدد امر مجدد بهشتند و در روز لوای آسمان سای محمدخان بلوچ در
منظور نظر مرحمت مخصوص بنیان کاکیوه سرافراز مامور ساختند که باتفاق ایرخان یک فوج تلویات قابل آن
بیشه شیخ احمد مندلی و اعراب حوله دباتی اسد از البسط نادر پیرو دارند و پس از راه سرخه متوجه کوهستان بختیاری
که در رفت و مبتنی بجوی چون برین منزل رکشته تجلی کلک پر هنر اگر خواهد که تذکره زر صعوبت و سختی
ان راه بر دارد تا ابد در سنگلاخ حیرانی دلست و بند برگردانی قدم فرسای عجز و ملالی خواهد بود
و بعد از ده روز کوکبه مسعود در ان حدود در یکی رخ قلعه قاف تا [illegible] یعنی قلعه متواری سیده محصور شدند
بعد از تیره یکروز که کار بر ایشان تنگ و پای توپس تنگ بر ایشان از رطی نشست و فراز راه برکنستال کنند آمده
از قلعه بر آمده قابلیتی نجم تسرع انتقام بیات رسیده مقرر کردید که سه هزار جانور از جماعت هفت لنگ کوچانیده
روانی عرب [illegible] بازند پس حکومت آنجا با ابوالفتح خان ولد دیگر [illegible] خان عنایت گشته رایات جهانگشای از راه
لرستان [illegible] دار از راه [illegible] دار و کرمانشاهان در روز نهم جمادی الاخر [illegible] اردوی همایون نزول و به امام زاده
سهل علی حرکت کرده در کرمانشاهان بخدمت اقدس والا [illegible] و بعد شدند خانوار [illegible] از کرم
لدایام استیلای افاغنه تا آنزمان [illegible] سرایند و [illegible] جور شرر [illegible] و بندرات شعل آه
زنی و نهیب و غارت بودند [illegible] الامر فی [illegible] اسیر در آمدند و افواج ما هر که بلرستان همدان
مامور شده در انمکان بمعسکر نصرت انتما مانند موج بدریا پیوستند

در بیان توجه موکب همایون بجانب بغداد لذکرمانشاهان اعلام کیتی‌نورد و لشکر دریا
و طنطنه شوکت در بسیط زمین [illegible] گشته در بیست و نهم ماه [illegible] که از آخر قوس [illegible] حوت [illegible]
کوکبه برج اعظم یعنی صحرای ماهی دشت منزل ماه [illegible] گردید چون احمد پاشای باجلان از جانب احمد
احمد پاشای بغداد بحکومت زهاب که در شش فرسخی کرمانشاهان واقعیت منصوب و با جمعی از [illegible] عسکر
عثمانی در انمکان بمحافظت مامور بود اردوی همایون توپهای [illegible] را در ماهی دشت گذاشته
مقرر کردید که کوچ بکوچ متعاقب می آمده باشند و خود بدولت و اقبال [illegible] با فوجی از تهمتان [illegible]
جنگ از ماهی دشت بعزم شبیخون [illegible] و بعد از وصول [illegible] کردند معلوم شد که جمعی از [illegible] طاق
کرا در راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی نتوان شد بقراولی اقدام دارند پس آنحضرت بعد از

ملاحظه اطراف

ملاحظه اطراف مهابل سار در جانب کوه بلند برف دار که بکوه کاووان اشتهار دارد بنظر در آورده
بقراولی الهام ربانی و رهنمائی تاییدات سبحانی عنان عزیمت بان طرف منعطف ساخته بدلالت
بلنه که صحرا گرد و کوه نورد وادی بوادی قریه بقریه و بیشه بیشه بوده [illegible] محتاج [illegible] عزم
حد بوصاحب اندیشه [illegible] عرض کردند که طایر وهم هیچ بیند پروازی در هیچ عهد و زمانی در هوای عبور
این مکان بروبال نگشوده و عنقای عزم هیچ گردن فرازی بقله قاف ان کوه بلند ایستاده
اهنگ صعود ننموده آنحضرت [illegible] نکرده [illegible] لشکر [illegible] کرده ای
کوه [illegible] های آن موضع رسیده گاه پیاده و گاه سواره پیمودنی شدند دران راهی بود پس صعب
المسلک که راه عبور [illegible] سنگ و پای [illegible] اندیشه از تصور پست و بلند خیالش تنگ
بود آسمان به نظاره رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر بر [illegible] و بادپیکران [illegible]
[illegible] تقدیس [illegible] قصد غایتی [illegible] شهاب انداخته [illegible] برپای او
لبیک آمده [illegible] گشته همایون [illegible] القصه ان کوه بلند [illegible] قلعه آسمان بوند
بصعوبت طی کرده هنگام غروب بنشیب آمدند چون پای کوه [illegible] نزول همایون [illegible]
بر سپهر برین افراشت نظم افواج منصوره را دسته بدسته مرتب کرده [illegible] رکاب
[illegible] در عرض راه بیار برده و در این ظلمت لیل بررشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت الشب
بجستجوی راه پرداختند بعد از نصف شب ششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والا جمع [illegible]
تا [illegible] جان سپار [illegible] بودند که [illegible] اقدس غافل گشتند بقیه که در عقب برآمدند [illegible]
[illegible] که در طلب جاده واقع شده [illegible] راه [illegible] خواب [illegible]
[illegible] رکاب [illegible] شده [illegible] ان طلیعه صبح که آنحضرت بقلعه و حوالی رسیدند [illegible]
معلوم رای جهانگشا گشته از آنجا که همیشه آنحضرت خود را بیار و سپاه تایید الهی را مدد کار
خود دانسته در قید عدت و کثرت لشکر و جمعیت قشون و حشم منظور نمیداشتند بعد از ادای
نماز [illegible] در رکاب [illegible] جدال اغاز [illegible] جلوه [illegible] کردند [illegible] از
[illegible] دلاور [illegible] گشته [illegible] فاصبحوا فی دارهم جاثمین [illegible]

باخود قرین و هنگامیکه سپاه انجم بستر خواب برداشته مرکب را از سر بالین وبده برداشته بهمه اهنگ گریز کردند جمعی
از ایشان عرضه تیغ بی دریغ گشتند واحمد پاشای باجعدن با اکثر سران معارف رومیه زنده گرفتار کمند
اقتدار دلیران ملک هجوم خوارم ودیار پاپان خاک نورد واتش سم با خرمه و کسب بسیار الضیار الشان
صف شعار گشته اگرچه ازپای دشت تا زاب براه معارف مبت و چهار فرسخ میان تبت اما از انراه
دکه بسی ونجفو تیغ میشد و با وصف انکه ان کوه را برف فروگرفته بود بهرای تائیدات الهی از یکشنبه
روز طی شده پس بعد از فتح لعد از پنج روز موکب والا پیوسته اطراف قلعه رهات را بجای مستحکم رتبت
داده جمعی را برای ضبط وجمع محصولات لقمه رهات و فوجی را الضبط قلعه و ذخیره و تاخت و رای وحوالی بهر سو
مهم فرمان دادند که لطفعلی بیک کوسه احمدکوب نایب بریز با عسکر ادرنجان حرکت و قشون ای ار دلان
دهه ان را از سر راه باخود رفیق ساخته از راه قلعه جوالان روانه اردوی معلی شوند لعد از انجام
این مهام روز جمعه غره رجب زهاب اختر از لوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعه بغداد معلوم
و محقق بود که اگر موکب والا متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحصن خواهد پرداخت منزل بمنزل از راه
قلعه بیک عازم کرکوت شدند که شاید احمد پاشا بانیروی میدان را وسیع دیده بمعرکه جنگ براید
مقید بمقابله از راه بلدت بده با بعضی از سپاه و دواب از پل اردو و جای عبور از اب
دوباله باد فنار فته انحضرت که در بسیط خاک برزنستی او در اتش سالم از اب میگذرانند
لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر رده به بی جالی و جی خدای داور معبر خالی
از خطر پیدا کرده در دورا بدون آفت و مخافت گذرانیدند و در منزل حرما توقفات چنانچه عز و یمکن نیز ده
چون برین پیوسته نه هزار از بهادران منتخب دسته بدسته مرتب ساخته هر فرقه را بتاخت سمتی لعنی
وجه لشکر فوجی را بر کرفته بجانب کرکوت ابتغار و هنگام طلوع صبح جبال ولسیط قلعه اند اخته و زده
غنیمت بسیار بدست آوردند افواج ماموره نیز هر یک لسمت ماموره تاخته سر در نده اید وال و اسباب
کثیر باردوی همایون ملحق گشتند و دو هزار خانوار طایفه بیات در دشت قریستی کرکوت نشیمن داشتند
ایشان را کوچانده روانه نیاور ساختند و از همان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصوره را بمحاصره قلعه
کرکوت مامور نمودند و انحضرت انجا بجانب دشتی کو پری نهضت داده از راه قریه عازم بغداد گشتند

ودر قریه لطفعلی

ودر قریه لطفعلی بیک نایب تبریز با شش هزار نفر از اکراد اردلان وارد اردوی ظفر نشان گشته چون
راه بسیار تنگ بود مقرر شد که لطفعلی بیک با فوجی برسم منقلای از راه التون کوپری عبور مجادات شهر وان
را ملحوظ کاه خیول سپاه نصرت پناه ساخته موکب والا نیز روز دیگر از راه التون کوپری گذشته قراولان سعادت
اثر در دو فرسخی اردوی ظفر قرین سپاهی فوجی از رومیه را دیده خبر یابند فی الفور احمد بود در جنگ با جمعی
از رفته تا زان بر اثر ایشان شتافتند معلوم کردند که فتاح پاشا سر کرده عسکر بیار بکر است با ده دوازده هزار نفر
از رومیه از جانب احمد پاشا بقراولی ان ناحیه در امدند دلیران مانند گرگان گرسنه که بر فوج غنم بتازند بر ان طایفه
غنم تاخته نخستین بگرفتن فتاح است فتاح کار کرده جمعی را مانند زمین آمیخته باردوی همایون اورده گرفتار ان
در یک عراده کشان از انجا به والا منظم گشتند روز دیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد اردوی
همایون را از سکنه مامور حرکت فرموده خود هنگام شب که فرخجه بر رو زین فلک و معبر هلال نجوم سنجاقی کردند
با جمعی ایلغار عنانی کردند که جوهر را از الطرف متحفظان ربایند انشب تا حوالی جسر ایلغار کرده ظلمت شب مانع
وصول مطلب گردید از انجا بسیط بغداد جا دل انداخته در یک فرسخی قلعه جمعی از قراولان رومیه موقعی
قتل وجمعی از اعراب کنار دجله که در کار عبور بودند به تیغ نهب و اسیر در امدند و چون اسب ایلغاری بود
به احمد پاشا در کاه دل را از غبار و غدغه ولشکر خاک نیر ساخته بقلعه داری پرداخت بجانب سلیمانیه
که تعود کاه اردوی ظفر نشان بود عطف عنان فرمودند لذا در تلاقیات انچه جزء گرفتاری فتاح پاشا انجم
قراولان که به بغداد رسیده بودند پاشای حاکم کو بر با جمعی از پاشایان و دو پاشا از رومیه دو هزار نفر سوار نیز
در جوار که از جانب احمد پاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق موکب مسعود از راه بیت بجانب
سکنه عزیمت کرده انحضرت از سمت دیگر رسید بغداد قدم و رکاب اشهب توجه شد و هیچ یک از انها
و رف بکدیگر واقف نگشته بودند صبح که انحضرت زمام عزیمت به مستقر دولت انعطاف دادند لشکر ان
یگانه مشهور دیده دلیران فرزانه گشت برانان روانه عسکر رومیه تیز کرده سپاهی اردوی کیهان پوی را
در سمت سکنه دیده سر اسیمه بسیط بغداد برگشتند که در عرض راه فرقهای دوچار یکدیگر گشتند احمد خدابوکا معکار
با سه هزار نفر از دلدوران نامدار پیش تاز دیده گاه دشمن شکار بر اشهباز تیز پرواز بودند لشکر ایران در ان وحش
بهر شمشیری شیری و بهر حرب دلیری را از پای در اورده سه اهنگ فرار کردند اما چون جنگ جویان زنجیر

بسیار در میان آنگروه و از قلعه غافل بودند راه گریز نیافته در طرفة العین همگی ایشان عرصهٔ
تیغ کین و بستهٔ خم کمند افواج ظفر قرین گشتند محمد پاشا نیز زنده به سلسلهٔ گرفتاران پیوست
پس رایت جهانگشا به فتح و فیروزی و آرد منزل سکنجه گشته یکروز برای تقسیم غنایم در آن
مکان توقف و روز دیگر از انجا حرکت کرده برای تعین مکان نزول خنگ فلک

سیر نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته شیران بیشه را که در محاذی زاویهٔ
مقدسهٔ کاظمین علیهما السلام که در دو فرسخی بغداد واقعست اشیار و در غرهٔ شهر شعبان
شادروان شوکت شان را در آنمکان تا هدوش سپهر دوار بر افراشتند و از
بدایع وقایع اینکه در روز پیش که قراولان رومیه با محمد پاشا صید شیر شکاران گشتند

بندعلی نام فشار عثمان لوی

بندعلی نام فشار عثمان لوی را از مرکب هستی در انداخته سرش را آوازهٔ فتراک
جلادت ساخته سر گرم تعاقب بود که از رفقا دور افتادهٔ سررشتهٔ جاده از دست
داده شب در انجا بصحرا البیر سیر و سرگردان در هنگامی ترک تیغ بند صبح سر بریدهٔ خورشید
از دامن در آوردهٔ بندعلی خود را در کنار قلعهٔ بغداد دیدهٔ و بمقارن آن چند نفر از قلعهٔ
گیان به سر وقت او رسیدهٔ چون پای گریز نداشت تیز دستی کردهٔ سر را در گوشهٔ
پنهان و دلیرانه با ایشان ملاقات کردهٔ بود که از خدمت حضرت پادشاه نادری می آیم
و بپاشاه پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد پادشاه برده با این نهج از جانب
آنحضرت ادای پیغام نمود که چند روز است که ناحیه جولانگاه دلیرانه ظفرنشان
است یا بیرون آمده جنگ کن یا قلعه را بسپار پاشا در جواب گفته بود که آنحضرت
بزرگ و فرمان فرمای ایران و دوران دولت صاحب اختیار حل و عقد
امورند لیکن ما از حضرت قیصری به سپردن قلعه ماذون نیستیم و به جنگ مامورنیس
جمعی از لشکری همراه کردهٔ او را از خارج شهر بیرون برسانید بعد از آنکه این مقدمه معروض
خدمت اقدس گردید فتاح نیز کرده دیار بکر را به معذرت خواهی اینکه به تبلیغ این پیام
بالقاء خدیو مجسته فرجام ننموده و صورت واقعه بنحو دیگر نزد پادشاه فرستادند
و در چهارم شعبان خبر دو مدد و کمک ایشان برای شط بهرز صورت اتمام
یافت و جمعی از جزایرچیان بصیانت مزار امام اعظم ابوحنیفه تعین گشتند که احدی
از عوام مصدر خلاف احترام نشود چون قلعه گیان ذخیره آن نواحی را پیش از وقت
بقلعه کشیده بودند مقرر شد که دو آب اهل اردو رفته از خرما و وزباب و بنج لیح از روقه
حمل و نقل اردو نمایند و بنا بر آنکه کشتیهای دجله را تماما رومیه در آنطرف دجله جمع و ضبط
کرده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان دولابها یافت شد جمعی از افاغنه
را سوار آنها کرده بآنطرف آب فرستادند که شاید لشکری در آن سمت ساخته توانند
فوجی از قلعگیان بمدافعت ایشان پرداخته سی چهل نفر را مقتول و تتمه در کشتیها نشسته

خود را بساحل نجات چون احمد پاشا والی بغداد و قرا مصطفی خان از جانب
احمد پاشای والی بغدادات دجله را در میانه حاجز دیده با فوجی از رومیه از شط
کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در ان طرف آب احداث مترس
و مورچل کرده با توپخانه و اسباب کارزار نصب لوای قرار کرده بودند و مکنون
خاطر اقدس بود که شاید که ایشان را بی جسر آب بر ایشان بندی شخصی فرنگی
پل چوبی بطریق پید بر روی آب تعبیه یافت که اسب و شتر با آسانی از آن
می گذشت تفصیل این اجمال آنکه در خلال این احوال شخص مزبور برسم سفارت
از جانب پادشاه وارد دربار شوکت مدار گشته متعلم او و حکم محکم ظل اللهی فرمان
بران جا یکدست از نخلستانات آن ناحیه تخته های سطر عظیم و چوبهای بزرگ
ضخیم بطول سه چهار زرع قطع و بتحمل شتران کوهان اولاد در محل موسوم بدخاله که در هفت فرسخی
بغداد واقع است حاضر کرده خدیو ثریا نشان بعد از نقل اسباب هنگام شام
با دوازده هزار نفر سوار سپاه خون آشام روانه آنمکان و هر یک از سواران تخته
چوبی پیش زین کرده صبح وارد حوالی نهروان ده فرسخی بغداد گشته و آلات
ریسمانهای قوی و طنابهای زرین به یکدیگر پیوسته و چنگهای بزرگ را بر یاد کرده
بران چوبها بسته مانند جسر بر روی آب کشیده دو طرف او را بقائمه و عمودهای
بزرگ محکم کردند بعد از آنکه خدیو دریا دل با دو هزار و پانصد نفر از پل عبور کردند هنگام شام
که غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال سر رشته طاقت را از دست داده گسیخت
بر نصرت خاقان بلند اقبال براعت استهلال بکار برد چون هیئت آنحضرت را
از عالم غیب سپاه و انزل الله جنودا لم تروها غاشیه کش رکاب دیده مقید بکمی و بسیاری
لشکر نگشته با همان فوج قبل آنکه راه کرده مقرر داشتند که بقیه لشکر بهر قدر میسر شود
پیل و کلنگ از آب گذشته متعاقب بموکب فیروزی اثر ملحق گردند تا ظهر روز
دیگر هزار و پانصد نفر هم فرصت عبور یافتند که پل سر رشته طاقت را در زیر پای او کردن

فراران از دست داده

فراران از دست داده گسیخت فوج ثانی هم از متعاقب موکب اقدس روان شدند
اما حضرت ظل اللهی تنشب تا صبح ایلغار کردند که شاید غفلتا بسر وقت پاشایان و رومیه
که در مقابل اردوی همایون و حظیره امامین همامین کاظمین علیهما السلام پای اقامت
افشرده اند برسند بسبب سستی مالها و اعوجاج شکستگی راه هنگام طلوع فجر مجازی
سکنجه نشش فرسخی بغداد رسیده قراولان طرفین دو چار یکدیگر گشته دو نفر از قراولان
آن طایفه از دم تیغ دلیران زنده بدر رفته خبر عبوران سیل جهان آشوب را از آب
برومیه رسانیدند رومیه فی الفور بنه و اغروق را گذاشته سراسیمه بجانب بغداد
شتابان گردیدند چون در انصورت ایلغار بیفایده بود از فور در آن مکان مکث
گزیده فطرت شام از انجا عازم بغداد و حوالی صبح که روز سه شنبه دوم رمضان
بوده باشد بحوالی مسجد بر آب رسیدند هر چند که آنمکان مشتمل نشیب و فراز
بسیار بود لیکن در مقامیکه تائید الهی بازوی اقبال پایدار مددکار باشد هر پست
و بلندی در نظر همت عالم نورد سهل و هموار است حضرت ظل اللهی انجم اندک را
که پروانه بی پروای شمع جهان افروز لوای فیروز بودند بهفت قسم انقسام داده
رایت ثبات و قرار افراختند احمد پاشا ملاحظه کرد و سپاهی لشکر نصرت
اثر بقلب ایشان کثرت خود را مستظهر کرده حصار قلعه را مامن عافیت ساخته
سی هزار نفر تجاوز از سواره و پیاده رومیه و ینکچری را با توپخانه و استعداد تمام
بسر کرده گی احمد پاشا والی عرفه و قرا مصطفی پاشا بمقابله فرستاده آن طایفه فوج
فوج از اطراف شیران بیشه مصاف بصولت زهره شکاف طرح جنگ افکنده
نخست اکراد قراچورلو مامور گشتند که دست بشمشیر بر قلب آنگروه تازند و در آنمکان
پر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه زنبور داشت به نیش سنان لذت
شهد زندگی را در کام ایشان تلخ سازند پیادگان رومیه که ماشه را بر تفنگ سوار
کرده در کمین گاه انتظار بودند دفعتا شلیک تفنگ آتشین دم و دلیران شیر وش

مانند خس از آتش رم کردند پس ترکانیه کوکلان را بقاتله مأمور ساختند ایشان نیز
بهمین منوال روی بر تافتند و همچنین دسته بدسته با مر والا توپخانه جلادت
بمیدان تاخته تاب التهاب نوایر تفنگ نیاورده بازگشتند سوای دلاوران
افغان که در جای خویش شیوهٔ پایداری پیش گرفته هر دفعه که رومیه بایشان
حمله ور میگشتند سینه را هدف تیر بلا و آماجگاه سهام قضا ساخته بزبان سنان
و دهان تفنگ جواب ایشان میدادند چون فوج رومیه اکثری پیاده و عدد ایشان
از حد زیاده و توپخانه و استعداد شان آماده بود و سپاه این طرف همه سواره و چند
روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بوده دمی از کار نیاسوده بودند ازین بنده
افسر شهریاری با هر فرقه در مقام دلداری برآمده ایشان را بصبر و تحمل امر فرمودند چند معلوم
دلاوران میشود که اگر از دشمن روی برتابند دجله عماری خونخوار در قفا پشت
اما چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت میپذیرد و دامن این حرف شگرف بر آتش
افسردهٔ غیرت غازیان بی اثر گشته نزدیک بود که با صابهٔ عین الکمال گرفتار گردند
خدیو بحر حوصله را ازین واقعه دل بر مانند ماهی در شبکهٔ اضطراب افتاده لحظه بلحظه در حالت
خضوع جبهه سای نیاز و طالب امداد از خدای کارساز بودند که در خلال آنحال گرد
و سیاهی فوج ثانی که از آب گذشته متعاقب می‌آمدند از چند میل راه عیان گشته
سرمهٔ چشم ظفر و غبار دیدهٔ خصم خیره سر گردیده پس خدیو مهر افسر بکران جهان بجای
راتش تاخته فی الفور ایشان را بر گرفته مانند لمعهٔ برق و نفخهٔ صرصر از یکسمت و دستهٔ
افغان را نیز از سمت دیگر بر جانب رومیه حمله ور ساخته بتائید الهی و سطوت
اقبال ظل اللهی اساس قرار رومیه منهدم و بجانب قلعه منهزم گشته تیغ یمانی تا پای قلعه
سرافشانی کرده بحر زر نفر متجاوز از ایشان با آتش دستی سیف و سنان آلکوتن
از پشت بادپایان بخاک هلاک افتاده توپخانه و اثاثه ایشان را کهنه بغداد و سنجر
متطرف آمده هنگام شام با نیل ظفر و بلوغ مرام بمحاذات اردوی ظفر فرجام که لشکر رومیه

بود بار رتبهٔ نصب اعلام

بود بار رتبهٔ نصب اعلام کیوان مقام فرمودند در آنروز طایفهٔ افاغنه چون مصدر خدمت شایان
و در حقیقت منشاء این فتح نمایان شده بودند بهره یاب جایزه و احسان و مشمول
عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراجورلو و ترکمانیه را که روی از دشمن تافته بودند
عرصهٔ تیغ اندار ساخته سیر گردکان را الطعن سنان زبان زخمهای کاری بر دل و جان
زدند و فوجی را بضبط سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف و حکه در ناحیه تعیین کرده
همگی آنحال را بحیطهٔ ضبط و تصرف در آوردند و همان قلعهٔ بغداد در تصرف احمد پاشا
باقی ماند که از آسیب توپ و خمپارهای سرکوب بسته هر روزه تزلزل در اساس خاطر
پادشاه و قلعگیان می‌انداختند پس حکم همایون صادر شده که اسباب پل جولی
را از نهروان از روی آب بامکان آورده در برابر زاویهٔ مقدسهٔ کاظمین علیهم السلام
بهمان طریق که مذکور شد از نو بستند که تا بسته شدن جسر افواج ظفر قرین باطرف
آب آمد و شد توانند کرد و پس از سران نیز کوچ کرده در نزدیکی امام اعظم رفته شادروان
عز و تمکین را سایه گستر سپهر برین ساختند و از جانب حله در ناحیه کشتیهای بسیار
فراهم آورده جسر مستحق ترتیب دادند و نیز بمعماری عزم رزین قلعهٔ محکم در جانب غربی
کهنه بغداد در طرف قلعجات دیگر در جانب جنوب و سمت شرقی و همچنان
حصن استواری در کنار دجله صورت اتمام یافته بمحافظت آنجا مأمور و کشتیهای
فلک رفعت ترتیب علیحده داده تفنگچیان قادرانداز برانها سوار کرده در اواسط
شط لنگر انداخته که بهمه جهت راه بر قلعگیان مسدود بوده از روی آب نسیم بهره
و غیره تردد نتوانند کرد و در همان اوان شیخ ابو المعالی شیخ المشایخ بنی لام که صاحب
جمعیت زیاد و همیشه تابع بغداد بود و از درگاه متمتع گشته مقرر شد که با والی حویزه
جمعیت را انعقاد داده از راه حویزه متوجه تسخیر بصره شود ذکر طغیان حاکم جهرم داراب خان بیگ
افشار نایب فارس و معزول و مقتول گردیدن او و رجوع آن در جانب اردوی سپهر بنیاد
صادرات امور آنکه غنی خان حاکم جهرم با امیرخان بیگ افشار نایب فارس آغاز مخالفت

هر یک از قلعجات فوجی مأمور شد و در سمت شمالی قلعه در کنار رود دجله قلعه ساخته جمعی را بمحافظت

کرده از در خودسری درآمده و میرزا باقر کلانتر امازنیز با جمعی از اعراب قلعهٔ عنوص را که مسکن
شیخ احمد مدنی بود جمع و بر سر ولی محمد خان بیگلربیگی و حاکم لار ریخته آنرا مقتول
و اموال او را غارت کرده بگرمسیرات نزد شیخ احمد خان گریخت لهذا احکام
و سرکردگان قشون حویزه و کرمان باتفاق میرخان بیک بتنبیه آن دو مفسد
مأمور گشته مأمورین هر دو را بزاویهٔ عدم فرستادند در بیان وقایع سال فرخنده فال
سنه ۱۱۴۵ بعد از آنکه پیر عسکر کینه خواه دی از جوش و خروش سیماب اظهار رعد
و برق و مجادله با والی خراسان زمین شرق نموده با اقتضای ذخایر خریف زبان
جنود گلشن بسیار و برگ و ترکمان جنگ چمن را به ترک و تازی عاری از جوش
ترک بپاخته سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم در بیست و سیم شهر شوال سنه ۱۱۴۵ بعزم تجدید
اوضاع جهان منزل ببیت حمل تحویل کوکبه خروشان کرده ساز و برگ قوی رنجی نمود
کردن فرزان گلستان را از غیرت موی خار بر تن راست شد و خون
در عرق افسرده لاله و شقایق بجوش آمده نیز در آن شاخسار بقصد کینه جوئی
شاخشانه برخواستند ولیاقت قیجیان او از افواج ریاحین را در ساحت دشت
و گلزار صفها برآراستند یلان نیلوفر فروردین با عساکر بهمن آغاز مقابله نمودند و رودبان
تیز مغز بیمار را اساس ثبات قرار خراب و سکیجیان فشنه انگیز برف و یخ را از ظهور طلیعهٔ
اردی بهشت زهره آب گشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی بقصد فروزیب
در خارج بغداد ترتیب یافته زرهای کامل عیار درخشان را در طبقهای سیمین صاف فر
از اطباق آسمان بر اهل بزم ایثار و هفت هزار و بیست خلعت مهر اشعه و اثواب
خورشید شعشعه بسران لشکر و عظمای معسکر عنایت گشت در آن اوقات از شدت
محاصره کار قلعگیان بغداد بحد اضطرار انجامیده نوعی آتش غلا بالا گرفت که هر روزه جمعی
از فرط گرسنگی خود را حصار و بروج بزیر انداخته وارد معسکر فیروزی اثر می گشتند
و از جانب خان سالار قشون و جهان قاآنی پیر چشم مواید گوناگون شده

مطلق العنان در ارادهٔ

مطلق العنان در اردوی همایون می گشتند و در روز آخر محرم الحرام سنه ۱۱۴۵ راغب
افندی و قره دار و محمد آقای کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا برسم استیمان آورده
دربار سپهر مثال و درباب سپردن قلعه بغداد تا آخر ماه صفر عهد و استمهال کردند
القصه کلید آمد و رفت سفرا و ابواب گفتگو در میانه احمد پاشا و امنای دولت ابد پیوند
مفتوح بود در خلال این احوال توپال عثمان پاشا که صدر اعظم سابق بود با سرکردگی عسکر مأمور بود
با پنجاه هزار نفر از سپاه کینه خواه روم دارد کرکوک و خود در پی سیورا این خبر القلعه رسید
احمد پاشا در اتمام عهد سست و در قلعه داری سخت گردیده و بیدار و رو بیر عسکر نور ... مره
حضرت ظل اللهی دو تلفه هزار نفر جنود قاهره با سرکرده ای ایران کار آگاه بمحاصره قلعه و محافظت بروج
قلعه جات که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته که در ضابطه از مضبوط کردن
که رفیقه کیان مفهوم گردیده قطره از آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید تابان کم گشته
پس افواج نصرت نژاد را حوق حوق و گروه گروه قبل از حرکت رایات آفتاب ...
مشتاق و متوالی یکدیگر قراول و منقلای لشکر ... روانه و خود در یکشنبه پانزدهم صفر
افواج بحر امواج از خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کردند و روز دیگر حوالی صبح شعشعها
بیش مسحی و در اطراف ینگه کوکبه پیر عسکر در کنار دجله نمودار گشته چون رودخانه از کرکوک
همه جا کنار دجله را معبر خود ساخته فرا آمدند که ان و بحر ... آتش بار
در میان یکدیگر شدند و در همان مکان که موضع ... ناهموار و سمت قبله آن غم دجله ذخار
بود و ... قرار و سه طرف دیگر را مورچل و مطرس استوار ساخته قلعه آهنین و حصار
از اراده توپ و بادلیج در اطراف مطریش بنا نهاده قوام انهار و زنجیرهای گران
بیکدیگر پیوند داده قیام اقامت و استقرار توپچیان و ... گردیدند سر رشته ...
بمقابله ... جرخ جان لشکر جلادت اثر که ... ستاره بحری ... کوکبه ...
انور ... که ترک ... ره گذار ... شامی ظلمت ...
از ... صف و سنان ... جمع را ... کشته ...

به لوای سپهر عسکر گریزند از همان دار الحرب بجانب کرکوک شتافتند دلیران طرح شماره
والا مانند فوج نجوم بامداد چرخچیان انجم کوکبه قلب رومیه اسب انداز هجوم گشته انطائفه

غنان داری را از دست داده بمطرلیس خود تحصن جستند از اطراف او شروع باجرای دوشن
نایره توپ و تفنگ و به پشت گرمی توپخانه آتش فشان آغاز جنگ کردند زمانی
متمادی هنگامه گیر و دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل الهی بضبط توپخانه انطائفه میان همت بسته
پیاده کان تفنگچی را از یکطرف مامور یورش ساخته خود با فوجی از تفنگچیان چالاک
و اقاغنه بی باک بر سر ان حصن حصین آتشین حمله ور گشته چند نفر از رومیه خیره سر را
تارک و مغز بضرب شمشیر برق اثر درهم شکافته داخل توپخانه و بعضی از توپخانه را القرف
کرده از یمین و یسار متوجه مطرلیس ایشان گشتند مقصود اینکه در همان روز کار ایشان نزدیک فیصل
رسانیده رایات عقاب پیکر نیز قول بزرگ در سایه جناح او استوار داشت به بلند
پروازی سر کرده کان جلادت گستر و هوای ظفر از پیرچم زرین بصد کاه چشم افکن بال
و پر گشوده بدون امر قدر نمون از مکان تقریرش آمده سواره و پیاده به یکدیگر آمیخت

وهر کس بتنهای ز۱۹ ب

وهر کس به تنهای خود اسب بی اعتنای به سمت برانگیخت القصه زمان حرب و اوان
طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر تنگ امتداد یافت چون موضع جنگ در سمت شرقی
معسکر رومیه در جانب دشت القاق افتاده آب دجله در تصرف رومیه
و موسم شدت تموز بود از یکطرف لشکر شدید القوه از شدت گرما و از یکجانب شیاع
قلب بسوز عطش بحدی نایره را اشتعال داد که حوت دریا به فلک بریان و علی الثور
از تشنگی شیران بیشه دعا گریان میشد   ز خورشید گریان مشوش همه
که بود آب او چشمه آتش همه   چنان آفتاب آتش افروختی   که تا نش زبان
در دهن سوختی   چو مرغ شده در هوا جلوه گر   ز تاب خودش سوختی بال و پر
دل خاره آب از تف تاب بود   سر کوه را چشمه آب بود   سمندر
گران آتش افروختی   اگر سوی آب آمدی سوختی   القصه خدیو بیهمال در حینی که با
فوج پیاده کان در سر مطرلیس مشغول گیرودار بود دو نفر از پیاده کان رومیه از روی شیب
و پای اشهب زرین ستام آنحضرت در آمده چرخ شعله جور انداز بی نظر
رسیده مرکب تازی نژاد همایون در زیر پای آنحضرت دار ارایت سکندری
یافت لیس جا کی کرده به دستگیری تائید و غنان داری را الفض اقبال سوار و متوجه کار
زار شدن چون شعشعه طلیعه شهریار دهر گستر که در میان انجمان لشکر بمثابه خورشید
انور در برابر افواج اختر ظاهر بود مشهور دیده رومیه گشته دیدند که خدیو بحر و بر مانند
سمندر از آتش و شرر رونمی تابد گرم ستیز گشته از اطراف آنحضرت تفنگ پر
خالی کردند اما حفظ الهی سپر داری و عنایات کرده کار نگهداری نمود و گزندی
بذات مقدس نرسید خدیو همایون فیروز در هنگامیکه سفینه عزمش بباد بانی
عزایم بادپای بحر نورد و در لجه آتش ور دریای ارشنا ور بود چند نفر از سواران رومیه
را از جانه زوبین بنوک سنان جان ستان بخاک هلاک افکنده یکنفر را نیزه زدند
که مرد و مرکب هر دو بصدمه ضرب آنحضرت بسر غلطیدند ار تش پر دلیش نیز سرکشی کرده

برمرکب دیو پیکر اشخص خورده وباره بپیر در آمد تو اقعهٔ قیامت عیان شد بردل
کین   تو گوئی فتاد آسمان بر زمین   شد از نواک شاه تاج وکلاه   ز میان را
زراه شرف بوبه کاه   جنیبت کشان از جانب راست اسب خاص را آورده
آنحضرت با زقدم در حلقهٔ چشم رکاب گذاشته سوار گشتند چون نوایر عطش التهاب
افکن جان شیخ وشاب وقلب سپاه از فرط تشنگی بیتاب بود وعلی‌طید لف آب
گردون خرام آنحضرت نیز علاوه علت گشتهٔ دلیران را امکان آن شد که مگر سپرور کشور
تاجداری را زخم کاری وگل اقبالش در گلشن دورنگ جهان موسم خاری رسیده
زمام جهانیان از دست دادند پس قحبان زحل پیکر ویا و چنان مریخ منظر نیز از ضبط وربط
لشکر عاجز شده دست باز داشتند خداوکردون توان ناچار از مشاهدهٔ اینحال
جنگ کنان عطف عنان کرده کس فرستادند که اردوی همایون واهالی قلعه‌جات
از اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق کردند خود بجانب بهرهٔ نیز توجه فرمودند در
انمعرکه جمعی از دلیران از بی آبی دل در دریا کرده خودرا باو در دریای آتش زدند وجرعه
نوش بادهٔ فنا گشتند وبرخی دیگر از بی تابی با دهان خشک وزبان تفسیدهٔ بلب دجله
روان گشتند ودست از آب روان زندگی شستند ملخص آنکه بهمه جهت [illegible] هزار
نفر از سوران لشکر وپیاده کان اتکچی وعمله توپخانه عرصهٔ تلف گشتند بتصرف رومیه در آمدند
جمعی که در سمت شرقی دجله بودند بمانع اغاز کوچ کرده در بحر زیر بموکب والا پیوستند چون
پیش از وقت کمیزار رومیه گریخته این خبر را به بغداد برده بود جمعی از قلعه کیان برآمده جسر دجله را
قطع وجمعی که در جانب غربی دجله قلعجات آن سمت اقامت داشتند بان سبب راه
عبور را بسته دیده جمعیت واز راه حله وحکه باعانت طایفهٔ بنی امام وبلدی شیخ داور
خزائی خودرا بمامن عافیت رسانیدند ولیپر عسکر بعد از این واقعه وارد بغداد و ۳ روز
مکث کرده رایت عظمت بجانب کرکوک افراخت وموکب همایون بعد از
ورود تبدلیج ابواب مشاورهٔ برروی پیران و پسر کرده کان گشوده فرمودند که این

شکستی ای بود مقدر

شکستی ای بود مقدر واز پردهٔ غیب مستتر سر از رشتهٔ تقدیر نتوان پیچید واز حکم
قضا نتوان رنجید چنانکه هاتفی گفته   بمن گرکند بخت دولت قران   بگرم جهان را
گران ماگران   کرم سلک دولت نیفتد بدست   من پیر نوشت ازل هرچه هست
همگی بالقاء هاتفی غیبی باعقیدهٔ صاف واخلاص خالی از دست غرض کردند   توان آیه
پرتو زرین از خدائی   که دارد وران سایه منزل همائی   اشارت ز تو کی گذاری نما
لبشارت ز تو جان سپاری زما   نداریم اندیشه از کار زار   تن ما و تقدیر پرور
دکار   پس آنحضرت باخلاص کیشان با تنعم فاتحه خوانده از خیمه ودواب اسباب
وباقی مایحتاج که دران سفر عرصهٔ تلف وتاراج شده بود بولایت حواله گشته فرامین
موکده درباب سرانجام انها باطراف ممالک تعلیم آمده ونیز بالکای لرستان فیلی
وکرمانشاهان وهمدان حکام صایب صیانت اندیشه وامنای اخلاص پیشه تعیین
کرده ایالت کوه کیلویه را به محمد خان بلوچ که تا از زمان بنیابت اشتغال داشت
بعلاوهٔ شوشتر ودرفول مکرمت ومقرر فرمودند که باتفاق امیرخان بیک قرقلو باب
فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده بموکب والا
ملحق شود ونیز امر همایون به نفاذ مقرون شد که پیر محمد خان بیگلربیگی هرات باشش هزار نفر
قشون مقرر خود در هرات بوده بصیانت حدود وقندهار پرداز ود وطهماسب قلیخان
جلایر سردار قندهار باحکام فراه وسیستان وقاین وتون وغیره وشش هزار نفر از لشکر
فیروزی اثر که تابع فرمان او بودند در موعد مقرر در همدان حاضر شوند وهمچنین جمعی از
جوانان غیرت مند خراسان که تربیت یافتهٔ رکاب وکارامور خدمت حضور
ثریا جناب بودند باستعجال وآرید اردوی معضرب اشتمال کردند وامر لیح عازم
همدان در بیست دویم ماه صفر وارد آن خطهٔ زینت بنیان گشتند چون بالتفات برای
کوچانیدن ایل افشار ارومی وتدارک ایشان صد هزار تومان در نزد محصلان
موجود بود بعد از وقوع این سانحه کوچانیدن افشاریه والوار فیلی واکراد اردلان

بسبب اینکه کار در بسیط عراق اتفاق افتاده تخلیه حدود عراق از ایلات و احشامات منتفی
مقام و مناسب وقت و هنگام نبود کوچانیدن آن طایفه را به تعویق انداخته عازم همدان
و در بیست دویم ماه صفر وارد آن خطه نزهت بنیان گشتند او جه را بعلاوه دویست هزار تومان
دیگر برای تجدید اوضاع و استعداد به سفر جبر نقصان و شکسته بد شکسته و جوقه بجوقه
بجنود مسعود از خزانه احسان مکرمت گشته جیب و دامان امال ایشان از نقود عنایات
مالامال و هریک را که اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسب بیست تومان عطا و همچنین
از شتر و استر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی الات حرب و اسباب
سفر حتی نعل و میخ دواب و جزویات دیگر که برونق فرمان و همدستی قدر از ممالک محروسه
روز بروز تحصیل میسر میشد فیما بین آن گروه جلادت پرور بقدر قیمت انقسام و در عرض
شصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات ظفر فرجام بود صورت انجام
یافته لشکر فیروزی اثر و افواج حمیت گستر در میعاد مقرر متوالی یکدیگر مانند ابر بهاری و
سیلاب کوهساری که به بحر زخار پیوندد وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر
شوکت اثر گشتند از سوانح حیرت که در ایام توقف موکب والا در همدان بوقوع پیوست
اینکه تیمور پاشا قلیچ حاکم وان بعد از شیوع واقعه بغداد از جانب سرعسکر با فوجی از اکراد
و جنود رومیه عازم تبریز گشت در سمت قراچه داغ توسن جلادت جلوه داده تبریزیان
با قشون مأموره بمحض شنیدن آوازه حرکت تیمور در صدد تخلیه قلعه و شهر تبریز برآمده
آغاز کوچ کردند هرچند لطفعلی بیک از روز تا شام معدودی از افشاریه و ملازمان خراسان
که همراه داشت در شهر بند حیرت بسر برده چون صیانت قلعه را با جمع قلیل در خور امکان
خود نیافت ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت عبدالرزاق خان مقدم که در آن وقت
از جانب آنحضرت حاکم آن مملکت بود در بروی لطفعلی بیک بسته راه بدبختی گشود ناچار لطفعلی بیک
عازم خلخال گشته حقیقت حال را بعرض والا رسانید پس از موقف فرمان والا بعضی
از عساکر منصوره بمحافظت حدود دار المرز مأمور و پیکتاش بیک قرقلو عم آنجناب که در

ابیورد مهود بخطاب خانی

ابیورد مهود بخطاب خانی و سرداری دار المرز و ایالت استرآباد سرافراز و
با جمعی از سپاه خراسان بسرعت روانه گیلان و بسیاری از ملازمان آذربایجان
که بر هم زن هنگامه دولت گشته از معسکر لطفعلی بیک فراری و در زوایای جنگل
دار المرز متواری شده بود بموجب امر والا بدست آورده در ازای این بیعاری
تیغ سیاست بر ایشان جاری ساخته جمعی هم در اطراف ولایات
بدست شحنه تادیب کشته شدند و نیز طایفه بختیاری که در کوهستانات
خود زاویه نشین مغوله تواری بودند از استماع حادثه بغداد سر از گریبان خمول
برآورده یکباره ترک اطاعت و فرمان برداری کردند چون پیوسته تنبیه شان
خاطر والا ان بود که بعد از فراغ مهمات روم باز آنحضرت شاه طهماسب را
جالس سریر سلطنت ساخته بمفاد انی ارضی واسعه گشاده باز بلند پرواز
کشورستان را در هوای قضایم اقالیم دیگر بال گشا بسازند در ایام توقف کوکبه
ظفر در بغداد که کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته بود علی اکبر ملاباشی و
میرزا کافی خلفا را برای آوردن حضرت شاه طهماسب روانه عرض اقدس جهه
مأمورین در هیجدهم ماه صفر آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه
بودند که سانحه بغداد حادث و تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت او
در چنین وقتی که عزم همایون ظل اللهی معطوف بانتظام کین خواهی بود از مصلحت وقت دور و
منافی بعضی امور بود فرمان والا عز صدور یافت که مأمورین از راه دامغان
در موکب شاه طهماسب دار المرز و مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز
با شاه عباس که در آن اوان سکه و افسر بنام او بود از قزوین حرکت روانه ما
زندران گشته آن خطه نزهت بنیان را مقر کوکبه غرور شان بسازند و طهماسب قلیخان
جلایر را بحکومت اصفهان سربلند و زمام مهام عراق را بقبضه اختیار او تفویض و جمعی
از سپاه نصرت پناه را بمتابعت او مأمور ساخته مقرر داشتند که ده هزار نفر دیگر

ازایلات و احشام عراق که در وسط ممالک محروسه و بیست مهیا و مستعد بوده از طرف
که فتنه جوئی ایلچی کشی افراز و با جمعیت خود به تنبیه او پردازد و جمعی باسم سرحدود
سلطانیه معین و مقرر شده که بیکتاش خان سردار کیلان و لطفعلی بیک با حکام افشار
و مقدم و غیره هر یک از صدور و لایات خود خبردار بوده در هنگام ضرورت باعانت
یکدیگر اقدام نمایند علم افرازی جاه مرات مباهات بر قضیه سر بغداد و مرتبه ثانی و توجه موکب والا بکرکوک و بغداد
بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق این امور در بیست و دوم شهر ربیع الثانی
بهمعنانی تایید سبحانی با شوکت اسکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات عثمان پاشا
سر عسکر از بلده همدان رایت افراز لوای کینه جوی و ملک ستانی شدند و در روز
ورود کرمانشاهان بازبانی نهان خبر رسید که فولاد پاشای والی آونه با شمس پاشای
و محمد پاشای و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از جنود روم و سپاه امرار
و بوم از جانب سرعسکر که در قلعه کرکوک توقف داشت در کنار آب دیاله
هشت فرسخی زهاب در مکانی که بخشته شاه اشتهار دارد نصب خیام اقامت
گردیده منتظرند که اگر موکب والا جانب تبریز نهضت کند ایشان بسمت کرمانشاهان
رایت جلادت افرازند و چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پردازند خدیو
فریدون فر بمجرد استماع این خبر بنه و اغروق را گذاشته با فوجی از یلان گزین
و بهادران ظفر قرین ایلغار و هشت منزل در دو شبانه روز بمو طای خیول باد رفتار
پیما شد در دو شبانه روز هرچند مطمح نظران بود که روز را به شبخون بر آن طایفه تیره
بیازند اما بنابر عدت لشکر و تنگی معبر افواج کواکب و احتراز جاده مدارات ملکی زودتر
گذشت و ما بچه لوای سپهدار روزگیتی فروز پیش از عبور کوکبه فیروز جلوه گر عرصه ظهور
و بروز گشته آن مهر جهان افروز سپهر کشورستانی که بهمه جا مانند ظفر پیش پیش لشکر
نصرت اثر بود بر همای رای اقبات پیوند بر فراز تپه بلندی که در آن نزدیکی واقع بود
صعود و بدیده تحقیق فرموده اند آیند ریای لشکر را در کنار دریای آب دیاله براوج سپهر

نیلگون موج میزد

نیلگون موج میزد و در لطمه اضطراب و خیام رفیع قباب را حباب وار بیگون باران
بحر بر انقلاب دیده دانستند که آنگروه از هیجان غبار و گردی بر چرخ برین گرد میرسید
استنباط وصول خصم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب نشناخته
سراسیمه بپشت توسن گریز بر آمده از دلیران خون آشام باشاره والا جلو ریز با عقب
اسب انداخته تا پنج فرسخی ایشان را تعاقب و بسر و زننده بسیار را اسیر و بسیاری بدست
آوردند و جمیع احمال و اثقال و خیام و ادوات جابجا بحیطه ضبط در آمده دلیرانی که دو شبانه
روز با اسب و تیغ مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای وادی تعب بوده ما لک
قطار و مهار شده اسایش گزین خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت
گشته و بعد از دو روز در همان مکان خبر جرات افزای طغیان محمد خان بلوچ و
مراجعت او از عرض راه بعرض والا رسید بسیط احوال آنکه محمد خان بلوچ که در ضمن صادرات
احوال افاغنه مجملاً اشاره رفت باتفاق محمود غلجه از قندهار آمده از آنکه نوبت سلطنت
مستعار باشرف رسیده از جانب او بسفارت روم مامور گشته تا بر
گشتن او بخت اشرف نیز برگشته بود چون محمد خان دست خود را از دامن دولت
افغانی گسیخته یافت لابد وارد اصفهان و از آنجا نامه و هدایایی که برای اشرف
آورده بود با قدام امیدواری باین درگاه والا اشتافت خدیو ذره پرور زمینی که در
عرصه عبرا دولت نادره آسمان مهرآرای نور پاش هر نشیب و فراز پست و بلند
است با او از نوازی در آمده بایالت کوه کیلویه غرا امتیازش دادند و بعد از معاودت
موکب والا انجهان آن روسیاه که در میان اعیان دولت شاه طهماسب
باظهار دولتخواهی کار بر تیغ سیه آب میکرد کج نهادی خود را ظاهر ساخته
در جنگ ایروان و همدان منشا شکست قزلباشیه و مصدر حجاب شده و
در حین ورود مسعود کوکبه والا حقیقت حال او بعرض همایون رسید اگرچه آخرش
چند روزی عقول یافت لیکن هر روز حرکت موکب جهانگشا از صفاهان نیز جهان

تاب لطف خسروانه که در ذره پروری لبان خورشید عالم و فروغ بخش ساحت
احوال نیک و بد عالم است دوباره بدو شبستان تیره روزگارش روشن گشته
حاکم کوه کیلویه و شوشتر و ازقول ساخت بعد از واقعه بغداد که امیرخان بیک نایب
فارس و محمدخان با قشون کوه کیلویه فارس مأمور برکاب گشتند برای آنکه ولایات از وجه
شاخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرتومردی را بفارس و فارس قاسم بیک
قرقلو را که برتبه سهرداری سرافراز بود بکوه کیلویه تعین و روانه ساختند و در حین
که محمدخان خاین با امیرخان بیک بعزم اردو در معاودت جابدر قیلی شدند سرچه
برگشتگی گریبان گیر حال محمدخان و خار خار اندیشه‌های باطل خار زیر دم عزمش گشته
با قبه جویان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کعبه مقصود رو گردان و بهوای فساد
جانب فارس روان گشته و امیرخان بیک با قشون قشاریه و خرسانی که همراه
او بودند عازم دربار معلی گشتند اگرچه در حین وقتی که هنگام سربازی و زمان جان
گذاری بود [illegible] اگرچه در حینی و وقتی با الحرکت فساد انگیز از اهل آن
در تخلیه شر و ظهور این امر حرکت از فارسیان در موافقت محمدخان بایست که در
عزم قوی اساس موروث وهن و قصور و موجب خلل و فتور گردد اما اینکه چون وقوع
حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله آنحضرت حلم جنبش خار و خس در برابر لجه
ژرف و لطمات گیاه و خاشاک در جنب بحر شگرف وارد مطلقا وهنی در عزم
و تزلزلی در رای قرار نداده متوکلان علی الله با همت راسخ و نیت ثابت
بعد از شش روز که بنه و اغروق بموکب همایون ملحق شد بقصد مقابله سرعسکر کوچ کرده
در یازدهم شهر جمادی الاول وارد حوالی گیلان سه فرسخی کرکوک شدند و روز دیگر
که سلطان خاوری با لجه منجوق بر اوج عیوق افراخت به تماشای لقای سرعسکر با لشکر جهان و
جهان لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمداران که محاذات قلعه کرکوک واقعست
بصوبه صفوف ظفر و تسویه جنود شوکت و فر کرده عساکر فیروزی مآل با این روز قتال

فوج فوج و گروه گروه

فوج فوج و گروه گروه نظم ببال داوند طنطنه دلاوران و ولوله رزم گستران و دبدبه
کوس رویین و غریو نای زرین بذروه چرخ برین رسید و کوکبه و آیین از آن سلک
و نظم و فر شکوهی از آن رای عزم دیده مشهور ارباب رزم گردید که آسمان بسران
با هزاران چشم به نظاره او حیران و زبان دوست و دشمن در عالم اتفاق
بنادره کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت   سلیمان بدین گونه لشکر نداشت
چنین دستگاهی سکندر نداشت   کس این رسم و ترتیب و آیین ندید
فریدون با آن شکوه هم ندید   عثمان پاشای سرعسکر بعد از معاودت از بغداد با
انواع مباهات و افتخار در قلعه کرکوک و خارج قلعه بکیسه صولت لشکر ظفر شعار
نصب خیام قرار و رفع لوای استقرار و اطراف اردوی خود را بجسر و خندق
استوار کرده صحت کار او در تعارض دیده از معارضه پهلو تهی کرده پهلو بر بستر
ناتوانی نهاده جمعی از سرداران لشکر رومیه بفرمان او پشت بقلعه و رو بجنگ آورده
دست دلاوری بازیدند از این طرف نیز دلیران رو بجنگ با صولت شیر و
پلنگ بدون تامل و درنگ بمعرکه کین آهنگ و ببارقه تیغ و سنان و انداختن توپ
و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از آن طایفه را سر مانند گوی در خم چوگان
قوایم مرکبان غلطان و فوجی سر خود برگرفته از همان راه بسمت ارزن الروم شتابان
گشته بقیه در قلعه تحصن جستند رایات منصور تا عصر بیک در دشت کارزار جنگ قامت
اقامت افراشته به سجه گوهر نگار هجه زرین آن گروه را بمیدان کین اشارت میکرد
چون اثری از عسکر و سرعسکر به ظهور نرسید در همان مکان نامه کشنده تر از تیر برنده
تر از شمشیر همه شکست و گلوگیر بجانب سرعسکر بسلک تحریر در آورده مصحوب یکی از
گرفتاران فرستادند مشعر بر آنکه شوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز طی کرده
آمده ایم اگر از مردی نشانی دارند بمعرکه حرب قدم رنجه ساخته نان و نمک اوجاق عثمانی
را بر خود حلال سازند پس بانتظار جواب زمانی درنگ کرده از آنجا که [illegible]

دل اعدا تنگ بود عنان عطف به مستقر دولت فرموده دو روز دیگر بر همان منوال

بر سر قلعه رفته چون کمیت عزم توپال پاشا را در مضمار کیر و دار سنگ دیدند مقید بانجام

کار او گشته تسخیر قلعه شهرزور را که محل وضع آن و رود منزل کرکوک بر فراز کوهی بلند

اساس و مقام جمعیت اکرادیه و بلباس مشحون بغله و ذخیره بی قیاس بود وجهه همت

سپهر مآثر ساخته از راه اق و دربند متوجه آن سمت گشتند که شاید ایشان تحریک سلسله

جرئت سر عسکر شده او در مقاتله درآید در روزیکه موکب جهانگشا سایه وصول بآن مکان

می افکند قلعه مزبور بحیطه تصرف درآمده جمعی از اکراد بابلات که از محال بعیده باستظهار

متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوات جنود قاهره بیاده بالقلعه استوار

برده بودند معروض تیغ ابدار و بسیاری از ذکور و اناث بقید اثار گرفتار گشته غنایم

موفور صاحب اقبال سپاه منصور که با فضای جهان برابر بود اثقال یافته و چون

محاصره بوزاوش پس نهاد خواطر قوی بنیاد بود در این مطاعه بعز پیوست که امیر خان بیک

باقشون خراسان و فشاریه کرمان که در طاق کرا و کرمانشاهان منتظر فرمان بودند آمده

درکنار آب دیاله و چشمه که آرامگاه اردوی فولاد پاشا بود رحل اقامت

انداخته بروج مستحکم در آنمکان ساخته حکام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیت خود رفته

غلات شهرزور و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از کرد استانات و نواحی

آن دواب و الاغ رفته غلات مزبور را نقل معسکر امیر خان بیک نموده در بروج انبار

نمایند و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز در آنمکان اعزاز احتراز نموده در منزل دوم مجمع کنکاش

انعقاد داده در باب عزیمت سمت بغداد و تبریز استشاره کرده فرمودند که اگر چه اهل

خراسان را راه صعبی است که پشت دیار گرفته که بر دوش خویش گرفته اند اما هلال الاغرانتخ

سپر و سفر نه بدر کامل نگرده و قطره نیسان تا دل دریا نگردد یا بجار زخار در نیاویزد در حوصله

صدف گوهر شاهوار نشود در این حالت که اهل قلعه از معاونت سر عسکر مایوس و به تشویش

قحط و مستمند غلا مانوس شده هر گاه این سیل خونخوار به تخریب اساس قلعه بغداد روان آن مکان

محاط محیط لشکر بی امان

محاط محیط لشکر بی امان شود حکم خانه حباب و بنیان توانائی قلعگیان صورت نقش بر آب

خواهد داشت بازی اگر چه اول خام می آید چشم در عقب دارد تماشاهای رنگین نرد ما

پس اهلی متفق اللفظ عرض کردند که ما را تا جان در تن است با از طریق نخواهیم کشید و در حال

بازی و فرمان بری خواهیم کوشید بعد از این مکالمات امر والا نفوذ صدور پیوست که اهل

اردو و آب زاینده خود را روانه شهرزور و غله یکماهه را حمل قبل از کنار دیاله نمایند که بعد از

ورود موکب والا به بغداد از انجا بدفعات نقل معسکر نصرت بنیاد شود در بیان ورود موکب همایون بجانب قراتپه و وقوع محاربه بتائید الهی و قتل شدن سر عسکر مزبور

پس موکب والا وارد محل موسوم بقراتپه

گشته اکراد ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه ذخیره و غله بکنار دیاله جمع و بآن نواحی کشش

کرده می بردند گمان کردند که ضعف و قصور بحال اشرف راه یافته یا امری در جانب ایران

حادث شده که موجب عطف عنان عزیمت اقدس گشته سر عسکر را از این خبر آگاهی داده

او نیز این معنی را قبول و بر ضعف حال اشرف محمول ساخته چون زوال کوکب دولت او در

اعتدال نیر اقبال حضرت ظل اللهی مقدر بود تیمور پاشا شامی را که عمده پاشایان بود با دوازده هزار

فرستاده که همه جا دو منزل متعاقب اردوی همایون توسن جلادت جولان می داده

باشد چون قراتپه مقر کوکبه جلال بود سراق در بند مفت فرسخی مورد اش را امکان مستحکم

و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بیکراه بود دامن خود ساخته خیام اقامت بر افراشت

این مژده دلپذیر یا نهایت غراولان بعرض خدیو کشورگیر رسیده روز پنجشنبه غره جمادی الاخر

طرف عصر با فوج گزین از راه البسر که جاده غیر متعارف بود و مظنه عبور الطاف نمی رفت

مرکب ایلغار شیرنگ ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت غراولان رومیه

را که در خارج راه بودند بسته بود از عبور موکب منصور واقف نگشته هنگام صبح در وقت

که جهان دار داور انور بدر رسید افق کوکبه وصول افکند خدیو عدو بند کشورگشای

زود بنیاد فرخت زرین لوای نخست جمعی از جزایرچیان پلنگ صولت پلنگینه پوش

و تفنگچیان برق دست رعد صوت را از دو طرف بر فراز کوه جا داده داخل در بند شدند

رومیه سراسیمه بتسویه صفوف پرداخته از طرفین نیران قتال اشتعال و دست و بازوی
دلاوری بخصم افکنی و خونریزی اشتغال یافت از حسن اتفاقات نادره اینکه سرعسکر را بعد از
روزانه شمس پاشا بخیال اینکه مبادا آنحضرت نادری غالب آید و گوی نیکنامی از میدان
برباید دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد و تعاقب روان گشته در عین گیرودار
که بارقه یادلیج و تفنگ چشم مهر و مه را خیره و گرد و غبار عرصه کارزار دیدهٔ سپهر نیلی چهره را
تیره ساخته بود طلیعه رایت سرعسکر نمودار و سپاهی لشکرش از امدادات آن دربند ترجمان
و مصدوقه یولج اللیل فی النهار گردید هرچند که حصول کوکبه سرعسکر و رسیدن چنان فوجی بی حد و بی هنگام
و سحر بموکب ثور شیر سیاست موجب دلیری رومیه و تفرقه خاطر دلیران ظفر اثر گردد اما بمدلول اینکه
پنج رخ خبث داد چه شد مطلب بزرگ — گرد گله توطیای چشم گرگ — آنحضرت این معنی را عین مدعا
دانسته جنود غیبی باعانت آن داور جهان پرور کوکبه زان ظهور گشته بمدد فتح بمسافت ربع فرسخی
رسیده بود که بحملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت قرین صفوف رومیه را از
هم برداشته تقلب سرعسکر رسانیده از مشاهده آنحال در احوال عسکر و سرعسکر اضطراب
و در سلک فرار شان انقلاب راه یافته سر بر بال اسب گریز گذاشتند سرعسکر بکمال نکبت
و شان در نجمت روان می آمد ناچار بر جنیبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید که دلیران سهکین
و یلان عرصه کین متعاقب رسیده با ایشان در آویختند و چون حضرت ظل اللهی بعد از ورود بدربند
فوجی را با دلیران ابدالی از جانبین کوه بتنگهای دربند مامور ساخته بودند که بعد از ظهور آثار شکست
سر راه آن طایفه بندند و مامورین نیز از دو جانب بخصم افکنی پرداختند و سر و سینه آن طایفه را حواله گاه
تیغ و سنان ساختند و قریب دو هزار نفر از اکراد عرصه شمشیر و سه هزار تن زنده اسیر سلسله تقدیر
گردید سرعسکر در اثنای هزیمت الله یارخان نامی سوار ایلی از مرکب هستی افکنده سر جسمش را بردار
سنان بنظر معنی بهرداری ساخت جمع اردوی شمس پاشا و احمال و اثقال و توپخانه و خزانه سرعسکر
بهم بیست تصرف لشکر نصرت اثر در آمد و چون اعزاز سران برگردن سرداران لازم بود سر سرعسکر
عسکر را بنعش او ملحق و مصحوب و عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانیه که از گرفتاران آنمعرکه بود بانجابت روان ساختند

که برده در ممالک روم

که برده در مملکت روم مدفون سازند و از آنجا بار بقراتیه که منتظر موکب عز و شان بود
مظفر و کامران عطف عنان کرده باباخان چاوشلو بیگلربیگی لرستان را با جمعی تعیین
فرمودند که در حوالی سرین رای سون و کلک لشته از دجله عبور و جنب نجف اشرف
و کربلای معلی را بحیطه ضبط در آورده راه ذخیره را از آن طرف آب بر قلعگیان بغداد مسدود
ساخته منتظر ورود موکب والا باشد چون اساس خصم قوی بد انداخته و ساحت ملک
از دو دشمن چهره دست پرداخته شد بتنبیه فولاد پادشاه که در میان رومیه بوفور جرأت و جلادت
مشهور بود عازم و با فوجی از بهادران جریده و سپاهی بجانب ارزنجان عازم گشتند
و بعد از ورود رایات جهانگشا ببابه ارسا و خلاع کمری خبر رسیده که تیمور پاشا بمجرد وصول
خبر شکست فولاد پاشا که در کنار رود بالهو بوقوع پیوسته تبریز را خالی کرده بدیار روان روان
گشته لطفعلی بیگ نایب تبریز که در آن هنگام در قلعه مراغه توقف داشت وارد تبریز
قلعه را تصرف کرده چون این خبر صورت تحقق یافت عنان عزیمت بجانب قراتیه که قرارگاه
اردوی همایون بود انعطاف داده از راه گیلان وارد حربانو گشتند و در آن مکان
خبر اقتدار محمد بلوچ بعرض رسیده والا گردید مفصل این مجمل اینکه بنحوی که سابق ذکر یافت بعد
از آنکه محمد از منزل حادر برگشته بعزم فساد رایت استبداد برافراشت در اول وهله
از شاه خبرهای اراجیف کرده لقاسم بیگ که در قلعه دزفول بود بمقتضای سرشت زشت
دروغهای مکرر را منتشر نوشت قاسم بیگ از ناحیه احوال او استنباط آثار نفاق کرده
از دزفول عازم شوشتر گشت شوشتریان باشاره محمد او را تمکین نکردند قاسم بیگ
روانه بهبهان گشته بعد از چند روز محمد بر سر او رفته او را با اتباع بدست آورده محبوس
و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قوللر آقاسی بحکومت شوشتر رفته استاده
اهالی آنجا مقدم او را مغتنم شمرده حباب آسا کلاه نشاط برهوا انداختند غافل از اینکه آه آتش
عنقریب این هوا را از سر ایشان بیرون خواهد کرد و بباد آتش این خیال خام آتش طرفه بخشیه
در کاخ ایشان خواهد کرد اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر موافقت پیش آورده دست

متابعت دادند و او حویزه را به السید عبدالرضا برادر سید علیخان و کوه کیلویه را بشیخ فارس
ابن کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز کرده در یکفرسنگی شیراز احمد سلطان با جمعی از قشون خراسان
وغیره که عدد ایشان به سه هزار میرسید بمدافعه برآمده مغلوب گشته بقلعه تحصن جست و بعد از سیزده
روز که در قلعه مزبور محصور بود از فقدان آب و ذخیره عاجز شده طالب راه نجات شد
محمد قبول کرده احمد سلطان بالفوره با اتباع از قلعه برآمده روز دیگر او را با رفقا تاراج و در مجلس
ناکامی بهلو نشین قاسم بیک ساخته اهالی اعراب نیز در نزد جمعیا با او مرافقت ورزیده
بشیخ احمد مدنی و بشیخ جاره که رؤساء القوم بودند دم از یکرنگی و دفاع او زدند رفته رفته
رایت اقتدارش ارتفاع یافته عدد لشکریانش بده هزار کس رسید بعد از وصول اخبار مزبوره
چون محاصره قلعه بغداد محتاج بجمعیت زیاد بود لهذا محمد جان خان بیگلربیگی استرآباد را با سپهداری
خوزستان و تنبیه مفسدان اعراب و تمکین سید علیخان والی حویزه مامور با قشون
استرآباد وغیره از راه اصفهان و با درانی روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین
را با ایالت کوه کیلویه سرافراز و بهر یک از ولایت فارس حاکم جداگانه از رؤسای
خراسان تعیین و دوازده هزار نفر عسکر فیروزی اثر را بمرافقت حکام مزبوره روانه
فارس ساختند و حکم والا نافذ شد که طهماسب قلیخان جلایر که صاحب اختیار عراق بود از
سمت اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوه کیلویه با حکام و جنود انجم احتشام
در دشتستان جمعیت و به یکدیگر ملحق شده بدفع آن فتنه بپردازند رایات جهانگشا
از منزل خرباتو عازم سر من رای گشته شرف اندوز زیارت آن مکان فیض بنیان شدند
و از آنجا عریضه بابا خان بنظر محاب بارگاه سپهر جناب رسید که بعد از عبور از دجله
یکشب در حوالی کهنه بغداد بانتظار اینکه شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله نماید مکث کرده چون
قلعگیان را از محاربه سابق که در آن مکان واقع شده بود بلشکر خود و براز خوف جان
هوش ربای دماغ شده بود که اگر عشر العشر در سراچه آن بوم و بر از ارباب کینه
جوهی سلاح حلقه بر در می زد به نفس کشیدن جواب باز نمیدادند لهذا روز دیگر که ترک تیغ نبرد صبح

مرصع کمر حله زرنگار مهر انور روبر کرده بابا خان بجانب مقصد روان گشته اهالی حله و اماکن
مقدسه تمامی باج گذار راه انقیاد شدند و موکب جهانگشا از سر من رای عازم
بغداد گشته و در بیست ششم شهر جمادی الاخر بسنگر قدیم که مقر کوکبه فیروزی بنیاد گشته بسراوقات
جلال بجا بکدستی فراشان موکب اقبال از ثری برتبه ثریا افراخته اطراف و جوانب آن نزل
محل قرار و مقام استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پادشا بعد از سه روز بتمهید از راه اعتذار
بدربار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجالت وار دولت عثمانی در باب استقرار حدود
سد و سنور قدیم در ولایات ادعای نکالت و ابراز فرمان وکالت نموده بعد از تکرار
معاهده که چند روز از این عهد و تلمیس زبان بعروض خدمت خدیو عاجز نواز گردید مکارم
خسروانه پذیرای این مسئول و تمنای او در پیشگاه رای انور قرین قبول گشت احمد پاشا
فرا این شخص مرشح بخط شریف بقانون عثمانی اشنا پایان گنجه و شیروان و
اروان و تفلیس در باب تخلیه قلاع نوشته با معتمدان خود و همراه کماشتگان ابد دولت
روانه کرده اگرچه در باب برآمدن از قلعه که منافی قانون عثمانی بود معذرت خواست اما
پیشکشهای لایق گذرانید و گرفتاران این طرف را که در جنگ همدان را از شاه طهماسب
در جنگ عثمان پاشا در کنار آب بتصرف رومیه درآمده بود مصحوب عبدالله افندی
قاضی بغداد روانه ساخت لوازم خدمت به تقدیم رسانید از این طرف تمامی رؤسا و سرکرده
کان اوجاق و طبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا در آن در بند گرفتار کمند دلیران
ظفر پیوند شده بودند مخلع و مرخص گشتند اگرچه در سفر اول منظور نظر آن بود که بعد از فتح بغداد
به توفیق زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابند آن سعادت میسر گشته بود در این
وقت که این امر فیصل یافت بلافاصله عازم زیارت کاظمین علیهما السلام و از آنجا از راه
حله با دراک طواف مشهدین شریفین فایض گشته عطف عنان فرمودند رایات
جهانگشا **ذکر عزیمت رایات ظفر آیات بصوب تبریز** و در پنجشنبه پانزدهم رجب در عین اشتداد زمستان
از ظاهر قلعه کوچیده توپخانه را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان ساختند چون ابوالفتح خان

حاکم سابق شوشتر بنحوی که ایمائی بآن شد مبدل روسیاهی بر جبین و خط بطلان بر صحیفه دنیا و دین
کشیده از جانب محمد قلعه شوشتر را ضبط و مشایخ حویزه نیز با او همداستان و بنفاق اندیش
این آتش افروخته طایفه کعبه و بنی تمیم اسم حوالی دزفول را غارت و نشر شرارت کرده
بودند و کار سردار حویزه نیز معلوم نبود که بکجا منجر شده لهذا از راه باغشاه لوای گیتی‌گشایی
بجانب احتراز یافته بعد از ورود بقلعه بیات داغروق را گذاشته روانه دزفول و جمعی را بر سر
شوشتر تعیین نموده خود با فوجی از راه بیابان بجانب حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف
صبح وارد حویزه گشته محمد جان خان سردار که تا آن روز گوشه کلاه جلادت بر تیر شکسته
در میان نصیب مطیعان عرب ترکتازی میکرد به شیوه فارس دل اکثر که در قلعه خود تحصن و در مقام
ممانعت تمکن داشت مامور ساخته و سه روز نیز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته عطف عنان
بجانب شوشتر فرمودند در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول آوازه توجه موکب
همایون بشوشتر به شنید جرئت افتاده اند و در اطاعت چاره پذیر [illegible]
وارد آن قلعه سپهر پیوند گشته بر صندلی فیروزه فام فلک [illegible] روز دیگر که سلطان سیاره
کان در خلوت سرای افق بلباس سرخ شفق جلوه آراسته بر صندلی فیروزه فام فلک
قرار گرفته فرمان قهرمان قهر بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت شوشتر
بدانسته جابکی از روی خبر آن بان ولایت تعیین و چون طایفه بختیاری بنحوی که ایمائی
بآن یافت در کوهستانات سر بنخوت بر داشته بودند بابا خان بیگلربیگی فیلی را با حکام
اردلان و همدان و کرمانشاهان و بیست و چهار هزار ملازم و ایلجاری ایشان بتنبیه آن طایفه
مامور ساخته از راه دشت که دار الملک کوه گیلویه است متوجه شیراز گشته بنه
داغروق را در راه هرمز گذاشته و مقرر داشتند که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه
شود در تکمیل بهبهان خبر رسید که طهماسب قلیخان از اصفهان و اسمعیل خان خزیمه بیگلربیگی کوه گیلویه
از مقر حکومت حرکت کرده اند و بیکدیگر ملحق شده بدفع محمد پرداخته اند و محمد نیز با جمعیت خود از شیراز بعد از دفع
ایشان آمد لهذا بتعجیل از بهبهان گذشته و آرد خبر آثار امر والا باحضار خوانین مزبور و سپاه آن

اصدار یافته مامورین

اصدار یافته مامورین نیز در محل موسوم بدو گنبدان باردوی ظفر نشان پیوستند و در آنجا
موسوم شد که محمد آمده در دربند نوبهار توقف و جمعی را معد به الجیش خویش ساخته
قراولان آنطرف دو چار و با دو زبان [illegible] هر عضوی از اعضای ایشان شرح
جدای را تکرار کرده جمعی از فراریان شیر غنائی کرده خبر ورود جنود مسعود را بدربند رسانیده
محمد رسانیدند محمد چون از توجه موکب اقدس خبر داشت و سوی دلیران نصرت کیش دو
شمشی مانند کفران نعمت ولینعمت خویش داشت آن فوج بلا را طلیعه سپاه سردار تصور کرده
باستحکام دربند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را با تفنگچیان پیاده و جمعیت
از حد زیاده فرو گرفته راه عبور بر لشکر منصور بست و آن شب خدیو فیروز رزمبند در یخ فرسخی دربند
توقف و صبحگاهان بعزم دفع آن اعدا لوای جهان گشا با خنجر گذاران مریخ صولت و نیزه داران

سماک صولت در مخارات دربند رایت سعادت افراختند و نخست جزایرچیان بهرام کین
و تفنگچیان جلادت قرین را از جانب شرقی و غربی کوه بیورش مامور ساختند فرمان داران

بموجب امر والا از دو طرف نایره کین افروخته و مانند شعله آتش که میل بمرکز کند از نهنگ
صعود کرده هرچند تفنگچیان محمد از فراز کوه ژاله آتشین از غمام تفنگ فرو ریختند دلیران
او را قطرات ابر بهاری و رشحات کوهساری تصور کرده بر شیر دستی قدم بر تر
گذاشتند و پای استعلا بران قلعه بلند که سر بر سپهر برین میزد دست استیلا یافتند
و یکساعت کامل از جانبین نوایر شور و شین اشتعال داشت تا آنکه محمد بعزم نظاره لشکر
نصرت اثر ببالای کوه برامد همینکه چتر زمرد نگار همایون مشهود نظر او افتاد خیال گشت دیده
اقبال را کور و چراغ زیرکی را بی نور دیده دانست که تو بختش بی مرحله ادبارش طی شده
ابن الوقت گویان شبدیز گریز را بمهمیز فرار انگیز داده دلاوران که مانند دشنه بخون او
تشنه بودند بحکم والا فوجی از راه فیلیان و جمعی از راه ترک کراه بتعاقبش پرداخته
تا ده فرسخ اشهب دلاوری را عنان و در زدن و بستن و کشتن و افکندن
سپاه آن روسیاه دست قضا تیغ و سنان باز نکشیدند چون محمد از سر آسیمه دار رفته
بود هنگام شام طرف زمام بمقر و مقام کرده شهر الفر متجاوز از تفنگچیان محمد که فرصت
فرار نیافته در فراز کوه بحکم اضطرار جنگ گریز میکردند تمامی دستگیر دلاوران و از کریوه
هستی بمطموره نیستی روان گشتند و جمع اسباب و ما یعرف آن فرقه جزو لشکر پاش
بعرض کسب در آمده و از همان مکان طهماسب قلیخان سردار را با فوجی متعاقب او
مامور ساختند اما او در راه چیره وری چندتی از اقوام خود را بکوه کشیده شب ابر جا
از خلاف جاده از راه باشت بیمنی تپه تا زوارد شیراز شده زنان خود را که در
شیراز نهاده بود برداشته بسواز راه جهرم عازم لار گشت سه روز تفنر زور بعد وارد شیراز
و چون محمد سابقا اهال و اثقال خود را با جبا خانه و ازوقه وارد قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان
و بلوچ را بمحافظت آنجا گذاشته بود مستحفظین از آب آسیما در آمده قلعه را تسلیم و کام
واحد بیک و احمد سلطان را که با مراو نامقید داشتند از حبس مخلص ساخته بلازمت
سپردانسم کمر بستند سردار دیگر در باشفار جمعیت سپاه مکث و باز بتعاقب او باکید تاز ان

ازان دو تن عازم فراری گرد

گزین توسن عزم را زین کرده روانه شد لیکن محمد بعد از ورود بحوالی لار یحیی خان
بلوچ را برسم استمالت نزد اهالی آنجا فرستاده کوتوال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته
محبوس ساخت و محمد را بپیغام تیر و تفنگ از اعانت قلعگیان مایوس نمود محمد ناچار
بجانب گرمسیر شتافت مقارن او سردار که خط لاز ضبط زمام الغار نکرده بود وارد شده
گرفتاران روانه دار البوار ساخت رایت نصرت طراز بعد از شکست محمد بمنزل عازم شیراز
و در بیست ششم شعبان وارد شهر و اردوی همایون نیز که از راه مهر نیز جدا گشته بود بعد در
هشتم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد بسمت گرمسیر بعرض خدیو گردون
سریر رسیده امر همایون بعز و نفاذ مقرون شد که طهماسب قلیخان سردار عساکر نصرت
شعار در فسا و جهرم گذاشته خود بیکباری عازم درگاه جهان پناه شوند سردار نیز در بیست سیم
ماه وارد و با اوامر علیه و سفارشات و تهراز ارشاد یافته مامور شد که با مستعد کامل رفته
از اردوی انتهاز فرصت به شبه محمد و رفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب
گرمسیر و قلعه و قلاع ایشان پردازد و نیز در شیراز عریضه از جانب سردار حویزه رسید
مشعر برانکه سرکشان و مشایخ اعراب اعراب که در قلعه کعبی سکنی داشتند با فارس
آل اکثر طالب امان و متعهد خدمت گشته اند مقرر شد که مشایخ اعراب مذکور با اولاد فارس
کوچانیده از راه خرم آباد روانه استرآباد ساخته خود با عساکر منصوره از راه شوشتر
وارد اصفهان شود و در آن اوان شاهزاده کامکار مرتضی رضاقلی میرزا که بر وفق فرمان
از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز و به تقبیل بساط گردون مماط اقدس سر
افراز گشت در بیان وقایع امور سنه اود ئیل نوروز فیروز بهجت انجام مسرت
آغاز در بیست و نهم شهر شوال ۱۱۴۶ در هنگامیکه خط و لک شیراز مقر کوکبه ظفر طراز بود خسرو
فلک اورنگ یعنی مهر که جهرجهر با یوان فلک خرامیده بر تخت حمل سپهر برامد کوکبه سلطان
بهار بعزم جهانگیری نهضت نمود قفل غنچه از شیمه گلبن قدم بوصه ظهور گذاشته در مشهد بستان
از بستان و آیه ابر بهاری شیر نوشیان و برمر ضیا نرگس شهلا را ازین مژده چشم

روشنی گشت فیصاد پشکان دی که رخنه گر قلعهٔ باغ بودند بحکم قهرمان قضا قلع گشتند و خاقان
گیتی ستان شتا قوای ربیع بعزم داغستان لاله و شقایق بکران سبک خیز صبا و شمال را جولان
داد قلعهٔ شماخی و شامخه را که از امکاه جنود تطاول شباط بود بهجوم جنود مرداد مسخر ساخت
و لشکریه کوه‌نشین بهمن را از داغستان کوهستان برانداخت جشن نوروزی ترتیب یافته
هریک از سرداران سپاه و امیران لشکر بخلاع زرتاری آراسته پیکر و از شعشعه لباس و
خفتان زربفت هم‌دوش آفتاب انور شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد
که بوعده دو ماه آوردن وثیقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بودند خبر صحیح و جواب
صریح نیاورد بوضوح پیوست که اولیای آن دولت به سبب اخبار انقلاب فارس در امضای امر
صلح و استقرار سنور بدفع الوقت میگذرانند لهذا قبض و بسط مهام خوزستان و بنادر و فارس
کرمان را به طهماسب قلیخان سردار موکول و اتمام مهام محمد و شیخ احمد را با او محوّل و میرزا محمد تقی
شیرازی را که از زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت به نیابت آن ولایت سربلندی
داده و خاطر از انتظام امور آن سمت جمع کرده در چهاردهم ذی القعده که پانزده روز
از نوروز گذشته بود بعزم استرداد ممالکی که در تصرف رومیه و روسیه بود رایات
نصرت طراز از خطه شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت و در منزل آس و یاس من محال
یزدخواست چاپار از حرمخانه وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت
و جلال شاهرخ میرزا خلف ارجمند شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا را رسانیده که روز
یکشنبه پانزدهم شوال ۱۱۴۶ بعد از انقضای سه ساعت و کسری مخدرهٔ سرادق
عصمت سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم بعرصهٔ وجود
گذاشته از وزیدن نسیم به‌جهت شمیم این مژدهٔ روح‌پرور گلهای رنگارنگ نشاط و شکفتگی
در حدایق دلها شکفته گشت و مؤلف این تاریخ محمد مهدی در حین وصول نوید در حضور اقدس
مستقبل حال فرخنده فال العرض برومند حدیقه اقبال را بقرآن مجید تفأل نموده این آیت
کریمه آمد کَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

والله غالب علی امره

وَاللهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و حسب الامر
همایون بضبط آیه مبارک مأمور شده و در منزل مزبور در کمال بهجت و سرور نهضت
کرده در بیست پنجم ذی القعده اصفهان را مقر کوکبه جهانگشا ساختند و اهالی بگرمی هنگامه
نشاط پرداخته میدان نقش جهان و راسته بازاران خطهٔ آرام نشان را از دروازه
صاجوالی تا باغ چراغان وآینه بندی بساط گلدوزی کشیدند و اهل نظم و ارباب طرب
فوج فوج در هر جا مشغول رامشگری و رونق شکن بازار زهره و مشتری گردیدند و در همان
اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم که در محاربه عثمان پاشای سرعسکر دستگیر و نعش
پاشای مزبور را به مصحوب او ارسال شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانی
با نامه اخلاص نامه برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف
داشت رخصت تقبیل بساط مقدس یافته چون مضمون نامه وزیر مشعر برین بود که عبدالله پاشای
کوپرلی اعلی از دربار قیصری بسرداری مأمور و بصلح و جنگ مأذون و در دیاربکر
توقف دارد و متعهدی نیز ازین طرف نزد پاشای مزبور رفته اموری را که مقرون بمصلحت
دولتین بوده باشد طی نماید هر چند که بر ضمیر الهام پذیر والا رایح که غرض اولیای دولت
عثمانی تأخیر و دفع الوقت است که شاید رای جهانگشا را ازین قصد منحرف ساخته
به بهانه اظهار دوستی شکستهای کار خود را درست نماید اما چون انجناب
میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح کارسازی مفتوح شده بدون تضییع و
تعویق و سفک دماء بحصول پیوندد و برای اتمام حجت احدی را با اتفاق افندی از
راه بغداد نزد عبدالله پاشای روانه و پیغام دادند که مقصود ما ولایات آنطرف
اند پس اینست که اگر بتصرف دانند فبها والا مهیا و مهمان پذیر باشند که ما خود انشاءالله
تعالی بملاقات ایشان رسیده بنای کار را می گذاریم و چون قبل ازین که اعیان
دولت روسیه گیلانات را بموجب انیطرف را خالی کرده سپرده و در باب
تخلیه بادکوبه و دربند استرداد و قلعه ایروان استمهال کرده بودند در اصفهان

کتابتی معتبری از جانب پاشای والاجاه روس بسفارت مأمور وارد دربار معلی و مقرر شد
که همه جا در موکب همایون باشد **در بیان توجه موکب همایون از راه اصفهان بجانب شیروان**
ذکر فتنه‌های شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ بعد از انتظام امور اصفهان در دوازدهم محرم سنه ۴۷ الویه نصرت
از راه بجانب مقصد افراشته در عرض راه خبر رسید که طهماسب قلیخان سردار بعد از
مرخصی از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه جنج و قلعه عوض که مساکن اعراب بندر بود
پرداخته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ ایشان مشغول شده چون قلعه ملنگ
متعلق بشیخ احمد مدنی بود و مومی الیه راس الرئیس مخالفان دنی بود جمعیت کامل از اعراب
سمعان و افغان و ورکرنی داشت محمد بلوچ که در ان اوان بقلعه دشت میود از ور
و دبیر دار را اگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عازم ملنگ شده در کمتر [illegible]
ان جمعیت خود که عدد ایشان بپانصد نفر میرسید رایت فرار افراخت سردار از انمعنی
خبردار گشته جمعی را به محاره قلعه باغ و گوشمال الطائفه باغی تعین نموده خود با فوجی بسر محمد
ایلغار و جمعی از اعوان او را قتیل و گرفتار ساخته محمد با معدودی به سمت سواحل فرار کرد
و چون شیخ احمد از مبادی حال همیشه منشا اختلال امور سواحل و بنادر بوده و مفاسد
کلیه از ان صادر میشد مردانه بقلعه او عازم گشت و در اندک روزی سینه بر قلعه
مشرف شده شیخ احمد با تمامی اهل قلعه و لشکر و جمیع قلاع و مساکن انجماعت که در بنادر
میبود به تصرف جنود مسعود در آمده سردار بفرمان والا قلعجات که اشیانه فساد بودند
ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و احمد مزبور را با چند نفر از
رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاده که در روز ورود با ردوی مسعود لذت
سیاست چشیدند و پیکر بیان نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی قلعه ملنگ که راه
نجات را مسدود یافت بجانب سواحل شتافت از انجا بکشتی نشسته بجزیره قیس که
مسکن اعراب هوله است گریخت شیخ علاف ولد شیخ راشد از هوله که کوچ او هم در
دربند زنجیلان گرفتار رغار بان شده بودند محمد را با رفقای او اسیر کنند تدبیر و بست او نیز

نجات گرفتاران

نجات گرفتاران خود پرداخته در ازاء این خدمت به نوازش و احسان و حصول
مطلب بهره مند گشت و سردار محمد را بر وفق فرمان مقید روانه اصفهان ساخته چون
مکرر حضرت ظل اللهی از تقصیرات او اغماض عین فرموده منظور نظر عنایت و صاحب
مملکت و والایات فرموده اند در اول دهله که از اصفهان عزیمت بغداد داو را
بنیابت کوه کیلویه تعین کرده روانه میساختند در عالی قاپو کناهان او را الکیک یاد شمرده
فرمودند که اگر اینده فوه مصدر خیانت و شوربختی شوی چشمهای تو نمک گیر این اوجاق
خواهد شد او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده مرخص شد و درینوقت که این فساد
فاحش از و بظهور پیوست بعد از ورود او باصفهان باشاره همایون در همانجا که این
وعده و عید بعمل امده بود چشمهای او را عبرة للناظرین از حدقه بر آوردند و چون
از حق احسان مولا یا لی خود چشم پوشیده بود جزای عمل را بچشم خود معاینه دید و
بفاصله دو سه روز بکوی قدم براه عدم گذاشتند و در سیزدهم ماه صفر موکب
همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که عاشور خان بابا توکه در ان اوان
حاکم اردبیل بود سه هزار خانه و اراضی را در میراکو جانیده در صاین قلعه که محل عبور کوکب
منصور است حاظر نماید شرایلیه بر وفق فرمان عمل کرده رایات جهان گشا از راه سنجه
وارد اتکان و خانه و آرسیهای مذکور را تدارک دیده روانه خراسان ساختند و از انجا
عازم مراغه و دانعان گشته چون معتمدان احمد پاشای والی بغداد را که با فرمان
قیصری برای تخلیه ولایات رفته بودند چون پاشایان بحکم مخالفت ایشان را جواب
داده و در تبریز معطل ساخته بودند و در روز ورود موکب والا بمراغه خوی ایشان
خجالت سعادت تقبیل علیه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافتند و بیگلیش خان
قرقلو سردار دار المرز را با جمعی از خوانین و حکام مأموره به تبریز و حکام اطراف و مقدم
و مکری را نیز مأمور به مدم ساختند که هریک با جمعیت خود در ان ناحیه توقف کرده
منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ و منتظر صد و صد در امر مجدد باشند و چون جمعی از طوایش

که در حدود استارا در جاهای سخت و بیشه‌های پر درخت مسکن داشتند از راه
پر زبانی بخت در اوامر خاقان فیروزبخت مخالفت گونه‌گونه بظهور میرسانیدند لهذا
حکام استارا و اردبیل و گیلانات به جمعیت آن نواحی و فوجی از جزایرچیان جلو
ظفر پیش رو به تنبیه ایشان تعیین گشته آنگروه را که در پیغولهای جنگل و گریوه‌های
کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند در پانزدهم ربیع الاول
خطهٔ اردبیل مقر کوکبه جلیل کرده در بیان کوایف تسخیر شیروان و غارت قوق و تنبیه طایفه
لکزیه و داغستان بیاری یزدان بعد از ورود موکب جهانگشا باردبیل بهار و جاپار از
جانب عبدالله پاشای سرعسکر وارد و عریضه رسانیدند مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات
موقوف داشته بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات را طلب
نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرار فرنگ بی نزاع و جنگ وضع منت کرده
ولایات را بطلبند تمام بسپارند و از خارج بظهور پیوست که فرستادهٔ آن حضرت
را نیز تا رسیدن جواب حبس نظر کرده‌اند و سایر پاشایان آن سمت هم که تنقیح و گرفت
بغیر این قیصری اقبالی نکرده فرستادهٔ خان احمد پاشای را راه گفتگو نداده‌اند بدستیاری
جانکدستان سعی کنند بر جسم این گفتگوها را از پرده دماغ بلند سرعسکر و پاشایان دیگر
جای گیر نیست چون از جمله پاشایان مزبور که فرمان مقبول بخط شریف بنام ایشان
موافق قانون دولت عثمانی اصدار یافته بود سرخای خان لکزی بود که در آن اوان
از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را بجزوه تصرف و اقتدار داشت
موسی خان حاکم استارا بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود برای سرخای
فرستاده و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطایل که بر دهان حوصله‌اش افزون
بود بموسی خان نوشته در آنجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بضرب شمشیر شیران
لکزیه مسخر کرده‌ایم احمد بغدادی و غیر او را چه حد است که از مقوله امور دم و در وادی
اظهار این مطلب قدم زنند لهذا انگیخت تا دیب آن زیاده سر مغرور را پیشنهاد خاطر

انور و شیخ شیروان

انور و شیخ شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر ساخته در بیست پنجم ربیع الاول ورود
موکب همایون بکنار رود کر واقع گشته سرخای از آوازه توجه اندرخور تحول رایات
جهان آشوب آن بحر ذخار رو بدیار شیران که در مشته بود درخت تعلق بجبال داغستان
کشیده در بیست و نهم ماه مزبور ماهچه لوای جهانگشا پرتو وجلال بر ساحت قلعه شماخی
انداخت محمد قلیخان سعدلو حاکم اردبیل بایالت آن ولایت سربلندی یافت و چون
بعرض رسید که جمعی از لکزیه و اشرار در محل موسوم بسیلقی که در دو منزل شماخی
واقعست و صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فساداند فوجی از
سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعیین نموده پانصد نفر زنده و اسیری بسیاری
از ایشان بدست آمده ثانیا عفو خطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده
بیگلربیگی شیروان انها را بدستور خدیو فلک سریر بصاحبان و اهل رجعت و چون
بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امر مؤکد صادر شده بود که طهماسب قلیخان
سردار و بعضی از خوانین بختیاری وایل و شهر قندهار گرد دوش را لهم در شماخی شرف
استانبوسی دریابند در خلال او احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی از کثیر لکزیه در قبله
جمعیت کرده لوای فتنه و اختلال آراده بس شهریار کشور گیرنده و اغروق را با شاهزاده
رضاقلی میرزا در قلعه شماخی گذاشته چون قوق که در پانزده منزل شماخی واقع و مسکن بیلاقی
داغستان است در آن اوان مسکن و مقام سرخای و آشیانه فساد آن مغرور خودرای
بود برای آنکه او را آنجای موجه اضطراب اندازند تسخیر و تدبیر امکان را وجهه همت
ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از بهادران
رزم آزمای جریده و سپاهی آهنگ قوق کرده طهماسب قلیخان نیز بسرهامور گشت
که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز با دوازده هزار لشکر نصرت نشان بعزم تنبیه سرخای
متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بمعاودت موکب والا و اذن مجدد گشته از راه
فارس و افشار و ... هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن جهه

که در حدود آستارا در جاهای سخت و بیشه‌های پر درخت مسکن داشتند از راه
پر زیانی بخت در اوامر خاقان فیروزبخت مخالفت گونه گونه بظهور میرسانیدند لهذا
حکام آستارا و اردبیل و گیلانات به جمعیت آن نواحی و فوجی از خنزیرچیان جلو
ظفر نشان رو به تنبیه ایشان تعین گشته آنگروه را که در بیغولهای جنگل و کریوه‌های
کوه تحصن و اختفا اختیار کرده بودند بر وجه بلیغ گوشمال دادند در یازدهم ربیع الاول
خطهٔ اردبیل مقر کوکبهٔ جلیل کرده **در بیان کیفیت تسخیر شیروان و غارت قوق و تنبیه طایفه
لگزیه و داغستان یاغی یزدان** بعد از ورود موکب جهانکشا باردبیل نامه و چاپار از
جانب عبدالله پاشای سرعسکر و آورد عریضه رسانیدند مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه ولایات
موقوف داشته بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات را طلب
نمایند تا اولیای آن دولت در برابر قرار فرنگ بی نزاع و جنگ وضع منت کرده
ولایات را تسلیم نمایند بسیار دور از خارج بظهور پیوست که فرستادهٔ [illegible]
را نیز تا رسیدن جواب حبس نظر کرده اند و سایر پاشایان هم بخودسری گرفت
بغرا این قیصری اقبالی نکرده فرستادگان احمد پاشای را راه گفتگو نداده اند بدستیاری
جانکدستان سعی کنند بر چشم این گفتگوها را از پرده دماغ بلند سرعسکر و پاشایان دیگر
جای گیر نیست چون از جملهٔ پاشایان مزبور که فرمان مقبول بخط شریف باسم ایشان
موافق قانون دولت عثمانی اصدار یافته بود سرخای خان لگزی بود که در آن اوان
از دولت عثمانی ولایت شیروان و داغستان را بجزوه تصرف و اقتدار داشت
موسی خان حاکم آستارا بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب آدم خود برای سرخای
فرستاده و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطایل که برده آن حوصله اش افزون
بود بموسی خان نوشته در انجا درج کرده بود که مملکت شیروان را بضرب شمشیر شیران
لگزیه مسخر کرده ایم احمد بغدادی و غیر او را چه حد است که از مقوله امور دم و در وادی
اظهار این مطلب قدم زنند لهذا الحبست تا دیب آن زیاده سر مغرور را مشغلهٔ ما خاطر

انور و شیخ شیروان

انور و شیخ شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر ساخته در بیست پنجم ربیع الاول ورود
موکب همایون بکنار رود کر واقع گشته سرخای از آوازه توجه اژدر خونخوار رایات
جهان آشوب آن بحر ذخار رو بدیار شیران که در شته بود درخت تعلق جبال داغستان
کشیده در بیست و نهم ماه مزبور ماهچه لوای جهان گشا پرتو جلال بر ساحت قلعه شماخی
انداخت محمد قلیخان سعدلو حاکم اردبیل بایالت آن ولایت سربلندی یافت و چون
بعرض رسید که جمعی از لگزیه و اشرار در محل موسوم به بیلقی که در دو سه منزل شماخی
واقعست و صعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین نشسته اند فوجی از
سپاه نصرت پناه را بتاخت ایشان تعین نموده پانصد نفر زنده و اسیری بسیاری
از ایشان بدست آمده ثانیا عفو خطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده
بیگلربیگی شیروان اینها را بدستور خدیو فلک سریر بصاحبان و اهل آن جهت و چون
بعد از گرفتاری محمد و شیخ احمد و انجام امور فارس امر موکد صادر شده بود که طهماسب قلیخان
سردار و بعضی از خوانین بختیاری و ایل دشت [illegible] قندهار گردد و شرارهم در شماخی شرف
استانبوسی دریافتند در خلال این احوال خبر رسید که سرخای خان با فوجی از کثیر لگزیه در قبله
جمعیت کرده لوای فساد و استیلا افراخته بسر شهریار کشور گیرنده و آغرق را با شاهزادهٔ
رضاقلی میرزا در قلعه شماخی گذاشته چون قوق که در یازده منزلی شماخی واقع و مشتی
داغستانیست در آن اوان مسکن و مقام سرخای و آشیانه فساد آن مغرور خودرای
بود برای اینکه او را بجای موجهٔ اضطراب اندازند تسخیر و تدمیر آن مکان را وجهه همت
ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو و دوازده هزار نفر از بهادران
رزم آزمای جریده و سپاهی آهنگ قوق کرده طهماسب قلیخان نیز بهمراهی مأمور گشت
که سه روز بعد از حرکت موکب فیروز با دوازده هزار لشکر نصرت اثر بعزم تنبیه سرخای
متوجه قبله و بعد از انجام آن امر مقید بمعاودت موکب والا و از آن مجدداً گشته از راه
فارس و دشتستان روانه هرات گشته بدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن جهة

را مخصوص خویش داده در یکنرلی فذلک من اعمال داغستان خبر رسیده که سرخای
در منزل پاتمی که مابین قلعه شماخی واقعست با سردار جنگ کرده شکست فاحش یافته
روانه قموق است تفصیل این اجمال آنکه سرخای بعد از ورود به شماخی جمعیت خود
را از لکزیه و غیره منعقد ساخته و از قبله و در آنجا لکزیه جار و تله راجع و از علی پاشای
والی گنجه و اسحق پاشای والی تفلیس استمداد نموده اسحق پاشا بنابر مخالفت
والی زاده های گرجستان از اعانت پهلوتهی کرده اما علی پاشا ولد خود را با
مصطفی پاشا و موله پاشای و فتح گرای سلطان تاتار و هشت هزار نفر از تاتار رومیه
بمعاونت سرخای ارسال داشته بهم جهت بیست هزار نفر در معسکر سرخای
فراهم آمده سردار نیز بر وفق امر همایون در روز مقرر از شماخی حرکت کرده
سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را از مکان موسوم بدلوه با این
که از یکسمت بکوه و از یکطرف به بیشه اتصال دارد بر سر راه جنود مسعود تعیین نمود
پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داده و از اینطرف پیش تر آن
سپاه سردار الجمعیت اول ایشان برخورده چون میان جنگل بود از انبوهی خصم
خبر نداشتند بتصور آنکه قره دغلام سرخا ولیست که بمقابله پیش آمده دلیرانه بستیز
در آویزند و جمعه ایشان را مغلوب و منهزم ساخته فوجی که در پشت آنگروه لوای قرار
افراخته بودند در آویخته لکزیه را مظنون آنکه حضرت ظل اللهی است که با این جرأت
بیرون قت ایشان دویده عنان شکیبائی از دست داده روی بر تافته و از
هزیمت آنگروه نیز قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلک قرارشان از هم
گسیخت و جمعی کثیر از ایشان عرضه تیغ بیدریغ گشته رومیه باز بسمت گنجه و سرخای
با معدودی بجانب غازی قموق گریخت و تمامی از دواب و اسباب ایشان
و الجاه و کسیب دلیران ظفر نصیب گشته و از آنجا غازیان رشته قلعه حاجراکرا که ادعات
سرخای و مکان بس معمور بود نهب و غارت کرده آتش زده توده خاکستر ساختند

عنود اند پسر

خدیو مهر افسر بوصول انجز جمعی را بر سر راه فراریان فرستاده سرخای چون عزیمت موکب
همایون بسمت قموق مطلع بود بعد از شکست هیچ جا ضبط عنان قرار نکرده مرکب گریز را تیز رو
تک ساخته همان شب از راه میان کوه گذشته بود که دلیران هنگام صبح وارد آنمکان
گشته جمعی از تاتار و لکزیه که از راه دشت طریق فرار را گم کرده به سمت قموق افتاده
از نشیب و فراز آن راه دور و دراز بنا توانی قدم فرسای وادی حیرانی بودند دوچار
لشکر منصور گشته گردن سپید تن بزیر خم کمند شمشیر خصم افکنی در آمد هنگامیکه سلطان
بلند اختر مهر در جنگ سپهر آهنگ نزول کرد موکب والا وارد آنمکان گشته بعد از لحظه درنگ
با فوجی از بهادران نیزه گذار و جزایرچیان خونخوار به تعاقب سرخای سمند کوه پیکر دریا
نورد را تیز رفتار و در عرض راه بسیاری از آن جماعت را که افتان و خیزان طی مسافت
میکردند قرین هلاک و دمار ساختند و تمامی ایلی و اغنامی که در کوهستانات سر راه بودند
بتصرف لشکریان در آمد القصه در عرض راه ده روز پانزده منزل صعب المسالک و کوهستانات
سخت با توپخانه راه طی کرده در اکثر منازل توپ و آلات عراده بدوش پیادگان از قلل
جبال بحر ثقیل نقل و تحویل میشد و بر این نهج وارد قریه خرک یکمنزلی قموق گشته روز دیگر جواد باد رفتار
زرین ستام بجانب قموق آغاز خرام و در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر استدعای عفو و صدور منشور امان
و تأخیر حرکت موکب نصرت توامان رسیده چون در دار القریب طبع همایون نقد روی حیلت سرخای
آمد و حرف او قابل سکه قبول نبود حکم والا اصدار شد که در صورتی در پناه عفو و بخشش خواهی بود که چنین
سپاهی پیشگاه حضور نوی والا این راه سبیل پر آشوب انکار و خس انکوبه جیل نتوان بست و با قبول
آن به از دم این فوج اژدهابت افعی ستام نتوان رست اما سرخای با تمامی لکزیه داغستان تجدید جمعیت
کرده در کنار رودخانه نکه رنجی قموق سینه و پل را که معبر منحصر در آن بود شکسته مهیای دفاع و جدال
شد و آن رودخانه ایست در میان دره بس عمیق جاری که آینه موج دوی آتش چهره تا می لیث تابی آیات
و از تعمیر قعرش کار غواص اندیشه در بیابی بعد از زمانی که شعله او ارشلیک زنبورک و تفنگ از طرفین بیگانه
جنگ را گرم کرده مهدی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان مامور بعبور گشته و بسعی بسیار راهی بارکیه ارکان

دیله سو رسیدا کرده چون نور بصر در طرفة العین سبکتر از باد صرصر از رودخانه گذشته سرخای و لکزیه را
از ملاحظهٔ اقبال زمام اختیار از کف رفته روی بر تافته و کوکبهٔ منصور متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا دیدن
لشکریان گروه ایشان خود را بکوه رسانیده هر چند که جمعی انبوه از ایشان خانهٔ زین را خالی کرده رخت بدیار
عدم کشیده بودند لیکن سرخای که بیرقته با معدودی کوچ و کلفت خود را اسپهای و جریده از قموق بر داشته
بدیار آوار و چرکس آواره شد پس اندریای لشکر پر شور و شین در خانه و سرا پرداخت و فضای قموق موج زن
و قصور رپوت عالیه را اساس افکن گشته بلیج کاوی خنجر تیغ دلیران زمین آن وادی را هر راز نهفته و سر بسته
که در درون نهان داشت آشکار کرد و آنچه از خزینه و دفینه و گنجینهٔ سرخای و اهالی آنجا ظاهر و باطن موجود بود
در بسته بر طبق عرض گذاشت و خاص فولاد خان ولد غازی ولکرای خان شمخال که بزرگ داغستان
بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبهٔ سعادت قرین گشته بمنصب عالی شمخالی و خلاع فاخره سربلندی
یافت و متعهد خدمت و مستدعی عفو تقصیرات اهالی آن سرزمین چون جنود بهمن وودی با برکات وصول
در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و نزول بود و کار سرخای نیز قابل آن بود که خود را معطل او باز بند بعد از یکهفته
که مال آن وادی بر اندوخته و بنیاد آبادی بر انداخته شد جمعی از لکزیه را که در قید اسار گرفتار بودند گو را
و انانا به شمخال بخشیده و رقم عبور بر جریدهٔ ایام اهل قموق کشیده صرف زمام کردن و بعد از
وصول منزل اخثی باره و داغستان اشتها شد که لکزیه آنجا سر طغیان پیش آورده پل رودخانهٔ سمور را که معبر کوکبهٔ
منصوره بود شکسته قلعه کوه را استغاث کرده اند موکب والا از روز در آن سمت رود فرود آمده بجمع
کردن چوب و اسباب پل فرمان داده تا وقت غروب پل در کمال استواری بر آن بسته
افواج منصوره را فوج فوج مأمور عبور ساختند هنگامیکه مهر زرین لوا از رود نیل فلک گذشت رایات جهانگشا
نیز با سپاه انجم کوکبه عبور در دامنهٔ کوه نزول نموده روز دیگر هنگام صبح که آفتاب جهان آرا
از پشت کوه افق تیغ برکشیده بعزم تسخیر سغناق آنگروه صعود بر درجات آنکوه فلک شکوه بر فراز
کوهی زرین قرار گرفته جمعی را اسم از دامنهٔ کوه بموضعی که زنان و نوان آن طایفه تحصن داشتند روانه
ساختند آن جماعت را پای تحمل از جا بدر رفته آغاز گریز کردند و آنحضرت با جمعی از دلاوران به تعاقب
فراریان پرداخته و آنروز از بام تا شام طی پست و بلند آن وادی هولناک کرده بسیاری

ازانطایفه را ازشعب جبال

از آن طایفه را از شعب جبال بمغاک هلاک افکنده جمعی کثیر اسیر گردید تتمهٔ لکزیه اطفال شیرخواره
و پنج شش ساله را از فرط وحشت در میان دریا و آبها انداخته نیم جانی برای خود مغتنم شمرده
خویش را بقلهٔ قاف نجات کشیدند زمانی که خسرو شیر پوار خورشید از این قلهٔ بلند رخت
بسر منزل غروب کشیده خدیو گیتی گیر بعزم آسایش از بالای کوه بمیسره زیر آمده رایت عز و شان
در المکان نفر قد آن انداختند چون به سبب صعوبت کوهستانات آمدن اردوی همایون
از آن راه تعذر داشت امر والا الصدر بپیوست که بنه و اغروق را از راه شکنچه و شاه داغی
البرز روانه قبله شود و روز دیگر آنحضرت از راه جار متوجه قبله گشتند و آن راهی بود غیر مسلوک که
سرخای در بعضی مواضع کمر کوه را از سنگ و خشت ساروج بر آورده احداث راهی کرده که پیاده
یکیک در کمال وحشت و خطر از آن میگذشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت از آن جهت آنحضرت
با نفر بان رکاب تمام آنکوه را پیاده طی کرده بهمدستی ناخن همت گره از رشتهٔ سر در گمند از راه پیچ و
خم گشوده در شانزدهم جمادی الاول محل موسوم بقولقاشی من اعمال قبله را مجرای نقش قدم فیض لزوم
الهام ساختند و بعد از سه روز بقیهٔ لشکر فیروز که از شاه داغی می آمدند با اردوی بزرگ بنه و اغروق که
در شماخی بود در وفق فرمان بموکب نصرت نشان پیوستند و چون طهماسب قلیخان که سپرداری
قندهار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای به نحو مقرر از شماخی عازم هرات شده بود و غنی خان حاکم
ابدالی را نیز با فوجی ابدالی روانه ساختند که در حوالی نوروز در هرات به طهماسب قلیخان ملحق شود
و در منزل مزبور عریضهٔ از طهورث میرزای ولد نظر علیخان والی کاخت و علی میرزای برادر زاده او بعوایم
سر بر گردون منیر رسید مشعر بر اینکه در حینی که سرخای به سبب جنگ قبله از پاشایان گنجه و تفلیس
استعانت کرده بود اسحق پاشای والی تفلیس با جمعی از عسکر عثمانی حرکت کرده بامداد
سرخای می آمده والی زاده های مزبور با فوجی از گرجیه جمعیت انگیزه و در عرض راه کاخت بر سر ایشان
ریخته با الصد نفر از رومیه قتیل و اسیر سلک جمعیت آن طایفه تفرقه پذیر گشته پاشا فرصت خود سازی
با قلعهٔ تفلیس فراری نماید والی زاده کانرا در ازاء این خدمت بخلاع مهر شعاع و انواع نوازش و عطایا
بهره مند ساخته و بعد از هفت روز که تر آب قبله مقبل سعادات و مغفر جاه جهانیان بود

بعزم گنجه لوای عزیمت افراخته شد در بیان توجه موکب همایون بجانب گنجه و محاصره قلعه مزبور
و وقایع و سوانح آن زمان چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیه و داغستان فراغ
حاصل شد در بیست و چهارم جمادی الاول اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه برجیس کشورگشای گشوده
با مرو الا در محاذات این حصن متین ترتیب یافته کوکبه عز و تمکین با افواج ظفر فرجام عبور روز چهارشنبه
ششم جمادی الاخر در بیست کلیسیا کغذی گنجه قباب بارگاه عز و جاه سر بر زده مهر و ماه افراشته
شد علی پاشا که دران اوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب و با لشکرای سلطان تاتار
و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مامور بود شهر را خالی کرده بنا را بر تحصن و قلعه داری گذاشته
خدیو سکندر مقام کمیت فلک خرام زرین لگام را بجانب قلعه سبک خرام ساخته که تا پای حصار
تخمیناً صد و بیست گز فاصله بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان خون آشام را دسته دسته
بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر مورچلها تعیین و مقرر گشته هر فوجی بسمت و هر سرکرده
بمکانی اختصاص یافته جمعی از جزایرچیان قادر انداز منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بر قلعه
و تیر رس آن حصن متین واقع بود حواله گاه خود ساخته در سر منارها آغاز گلانداری نموده نخست
توپچیان رومیه منارهای مزبور را از هدف تیر گلوله آتش بار و بازش دستی عمارت در عرض
سه روز با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان این طرف منارهای میان قلعه را که رومیه در سر کوب
سیبه داران ساخته بودند نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رایت سر افرازی
آنها را نگونسار ریخته برات حیات بالا نشینان آن بزم جانبازی را حواله بقابض ارواح
کردند و آن فواره‌های آتشین را که در جویبار خونخواری سر بر فلک کشیده بود از جوش صاعقه
باری تسکین دادند بعد از آن حواله‌های بلند سپهر پیوند که تا از منزل نوازل سمائی بود
در خارج شهر اندازی از چوبهای قوی ترتیب داده سیبها بپای قلعه کشیده سر کوب
قلعگیان اما هنگام آن قلعه‌های چوبی استعلام علم از بروج قلعه اساس سر بلند انبار الصدمه
توپ گران سنگ از پای در آورده خیابان بنات عظیم را نمونه عظیم رسم میکردند پس منجنیقهای
گردون توان مرتب گشته از دهان منجنیق و خمپاره آیت و امطرنا علیهم مطرا حجارة

بر قلعگیان قرائت

بر قلعگیان قرائت میشد و فرمان پذیر آن کوه کن میشه بیرون حجره سیبه گوشیده
از طرفین بکندن نقب داد فرهاد دستی میدادند و سه دفعه از سیبه داران نقب
بپای حصار رسیده آتش زدند خاک بنیاد حصار را و جمعی از مستحفظان بباد فنا رفت
یکدفعه نیز هفت نقب بسمتهای مختلف بنا گذاشته نقابان رومیه نهانخانه نقبهای پرده باطل
نمودند اما از آتش نقب دیگر که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته بود غافل شدند
حوالی قحبه که مستحفظان ثوابت و سیار بر فراز این قلعه بلند با فروختن مشعل نور
و ضیاء سرگرم کار بودند والحکم والامر نقب را آتش زدند از اطراف قلعه ولوله
و شورش بر کاخ فیروزه گون فلک زلزله و شورش در افکندند قلعگیان را تصور اینکه
همان یک نقب بود که نایره شرار آتش تسکین پذیرفت از خوف شورش به بروج و حصار
ازدحام هجوم عام کرده همینکه فرار القلعه استوار مقام استوار مردان کارگر دید شراره آتش
جان سوز به نقبهای دیگر واگرفته از انجا دود در بهادر قلعه افتاده چند برج و حصار با خلق بیشمار
بچرخ دوار پیوست اگرچه عدد کشتگان در آن وقت معلوم نشد اما بعد از تسخیر قلعه کی علی
پاشای نقل آن واقعه بیوزباشی کرد بوضوح پیوست که دران شب از شراره آن آتش برق
و شش اختر حیات هفتصد تن از جارپسان بروج با کوکب عمر ولد علی پاشای والی گنجه احتراق
یافت از انطرف رومیه نیز دو دفعه نقب بپای سیبه آورده یکی از سیبه داران مطلع شده
باطل کردند نقب دیگر عقده دل را شکافته از آتش درون خانمان نور هستی سی چهل نفر از
جزایرچیان سیبه گردید و چند دفعه نقبهای نقبهای طرفین به یکدیگر رسیده در همان تنگنای نقب
با کارد و خنجر و طپانچه دست و گریبان شدند و یکدفعه نیز هنگام عصر در وقتی که مستحفظان درشت
سیبه مشغول حراست بودند رومیه با خمپاره‌های دستی و تیغهای آخته غفلتاً از قلعه بیرون
دویده خمپاره‌ها را آتش داده بجانب سیبه داران انداخته و با تیر و تفنگ
و سنگ و تیغ هجوم آور شده و اهل سیبه را با تیغهای میدان دوانیدند از اینطرف
سیبه داران اکراد و دلیران جلادت نهاد با تیغهای کشیده بر رومیه در آویخته و جمعی را در خاک و خون

کشیده تتمه را از پس سیبه دور کردند چون شهریار تاج بخش کشورگیر هر روز بر سر سیبه پای
توجه رنجه کرده بکار هر یک از کارکنان و فرمان پذیران می پرداختند قلعگیان اتفنگی یا فتیله
در این وقت بجد نایره توپ و تفنگ را مشتعل می ساختند که اگر خرمن خدیو اولوالعزم
دستی از دور بر مشعله آن اخگر پرشور و شر نمیداشت خرمن عمر بسیاری از راه روان
طریق جان سپاری بان آتش جانسوز میگرفت دو دفعه چنان اتفاق افتاده که در وقتی سردار کردن
فرازنده پست سیبه روی توجه آورده بهمدستی ناخن اقبال بیدار گره از سر رشته کار بنیان هوشیاری
میگشودند گلوله توپ سری شخصی را پرانید و مغز و خون سری آن شخص بر سر و صورت لباس آنحضرت پاشیده شد
که در همان جا تجدید جامه کردند و یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت از سر سیبه روزها بانجا آمده آسایش
میکردند گلوله خمپاره از قلعه بمیان مجلس افتاده یکنفر از غلامان را از پای در آورد و بهمین نهج مدت نیران
جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نمیشد و اکثر از رومیه و اهل قلعه را بگلوله
توپ و تفنگ و خمپاره اساس هستی فرو ریخت از انجمله نوح علی پاشا حاکم بر کشاطه بود که در سر حصار
بضرب گلوله توپ از پای در آمد و دیگری ولد علی پاشا بود که آتش نقب سوخته پدر را کباب کرده از این طرف
نیز علی خان بیک توپچی باشی که در سر توپخانه سیبه بود بگلوله خمپاره قلعگیان راه فنا در پیش گرفت در ماه
رمضان اوقات شبانه روزی صرف بردن سیبه کشته شد خندق قلعه را که شعله بحر در خشم و سنگهای عظیم
انباشته سیبه را از خندق گذرانیده بپای شیر حاجی رسانیدند چون بسبب کثرت برف و باران
نوبرها متلاشی شده توده خاک شد دست بردن از سیبه باز داشته رنگ تدبیر دیگر را بر آب زدند
برین نهج که سمت پایین مشرق و جنوب که آب میگرفت سد سد بترتیب داده آب بستند دیوار شیر حاجی با حصار
بروج بسمت انهدام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و ابنیه و عمارات در روی آب بموج جابجا شد
اما محصورین باستظهار امداد عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی که در آن اوان به سر عسکری منصوب آوازه آمدنش اشتهار
داشت پشت بدیوار امیدواری داده دست از دامن قلعه داری برنمیداشتند در بن چند ماه که الازم
کوشش و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آورده از انجا که کلید گشایش در دست پاسبان قضا و مفتاح
ابواب افتتاح مقاصد در کف تقدیر ازلی است هنها یک تسخیر صورت تاخیر یافت چون پورش بیجگاه را اورنم
جنود کورکرش نمود

خدیو کشورکش بنود و نوعی از دلیران خون آشام و غیره که بهرام انتقام بسر کرده چند نفر از خوانین کرام
و رؤسای انجم احتشام با اطراف قلعه مامور در انحصار استوار را در کمال شدت محصور ساخته چهرا
سپرداری صفی خان نقابری روانه تفلیس فرمودند که با تفاق نادران قرار در ان گرفته مشغول محاصره
قلعه تفلیس باشند چون تسخیر قلاع مزبور بزور سر پنجه اقبال بیزوال خسرو دادگر در سال بعد میسر
حالات آن داستان شگرا و در ضمن وقایع آن سال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد
سأتلو علیكم منه ذکرا و از نتایج حبوب اقبال آنکه در ایام محاصره گنجه چون اردوی ظفر را ایس
توپ واقع شده بود سدیدی در برابر خیمه خسروانی کشیده بودند که تیر مراد توپچیان ان سنگ فی
آمده باشد از اتفاقات در خیمه حرم محترم روزی در بستر آسایش نشسته بودند عزم حرکت کرده بدستوری که
در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده فی الفور از قلعه توپی انداخته که گلوله در پهلوی بستر مبارک

برزمین امد و چنان اتفاقی به نگهبانی حفظ الهی از دست بهال گذشت در حینی که رایات جاه و جلال

در خارج گنجه توقف جمعی از رؤسای لکزیه جار و تله وارد دربار شوکت مدار گشته بمیعاد مدت روز
تعهد کردند که جمعی از ملازم برسم یساق در رکاب خورشید اشراق ظفر پیما سازند و چون مدت آن موعد
اثری از وعده بظهور نرسید جمعی از خوانین و حکام و سپاه نصرت فرجام را که در صدد و
ابداً اشس مستعد و منتظر فرمان بودند بتنبیه آن طایفه تعیین کرده جمعی هم از عسکر فیروزی اثر بمعاونت
ایشان نامزد و جمعی از گرجیه کاخت نیز بسرکردگی علی میرزای والد امام قلی خان از آن سمت رو
گردان باین امر مامور گشتند و مامورین بعد از انقضا و جمعیت متوجه مسکن الجماعت گشته
آن طایفه نیز از قلاع و مساکن خود در جهت تحصن بقله کوهی که مهین فرزند دومان بلکه البرز پرورده دامان
رفعش بود کشیده مانند کوه کمر بعزم جنگ بسته و دست تجربه سری گشودند و علی الغفله با سواره
و پیاده خود بمعسکر فیروزی اثر هجوم آورده شده از دودی آتش خشم را اما معکاه گلوله تفنگ سپاه آخشیده
اما جو در آتش تیر ملامت کرده جمعی کثیری از ایشان بمعرض تلف درآمده روی بر تافته تعاقب
خود شتافتند بسرکرده کان یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را که در دست دستگیر شده از پا در
آورده بکنند و کوب رفتن آن ناحیه پرداختند و تمامی قرا و مساکن ایشان را آتش زده
اموال و اسباب ایشان را عرضه نهب و تاراج و ذکور و اناث آن طایفه را که فرصت فرار
نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند و چون موسم زمستان رسیده و خیل سرما کره
زمهریر اکسیر کرده با یلاق امکان رخت نزول کشیده و راه آن منحصر بیک ممر بود که از الکزیه
بدرختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود نموده آب بسته بودند هرچند که ازین بند آیینه صیقلی گشته
بود اما یورش صورت امکان نمی نمود و لهذا الحکم والا غازیان برگشته جمعی از رؤسای الکزوه
که در اردوی نصرت بسر برده بودند بسلسله حبس و قید گرفتار آمده انجام کار ایشان حواله بوقت
دیگر گردید بعرض رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مامور بخراسان بودند از عرض راه فرار
و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی و استکبار کرده اند از موقعیت علی بابا خان شاملو
بیگلربیگی فیلی بتنبیه آن طایفه خیره سر مامور گشته در محل موسوم بزرو در قلعه کوهی که سقناق الجماعت
بود پیاده از طرف کوه یورش برده بعد از کشش و کوشش بسیار آن طایفه مغلوب و جمعی

ازیشان دود دهانه

ازیشان در رودخانه آب ناحیه غریق و جمعی بپاره شمشیر صاعقه بار دلیران حریق گشته
بتمه با عیال و اطفال دستگیر شدند و باشاره والا و اهتمام سرکرده کان با الوار سکنه
خیل آباد کوچیده روانه خراسان و در حدود جام به لوشین الیت رفقا گردیدند و بهمین حکام
کرمان و سیستان را با فوجی بتنبیه بلوچ و دیزک مامور ساخته بودند با نهاء عرایض حکام مزبور
عتبه علیا شدند بپای مردی بخت چهره قضای بیرک آن ناحیه را قرین خذلان و بهمون
جمعرا به بلای تیغ کج براه رهیت عدم روان ساختند قلعه دیزک را مسخر کردند در بیان
مصالحه با روسیه مطابق سنه ١١٤٧ چون وقت آن شد که در دار المزرب تعیین قلعهای شکوفه
دریاچین و الوار که در تصرف لشکر بیگانه دی بود بهجوم سپاه ابراز آری و قلعه گشای جنود نسیم
بهاری گشوده گشته از دربار قوه نامیه آب رفته بجویبار زلالی تازه تر بروی کار آید و باد
پیمای بهمن که غارتگر چمن و آشوب افکن صحن گلشن است به تهی دستان راه دیار ناکامی نماید سلطان
سیاره کان روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شوال سنه ١١٤٧ اعلام افراز خطه حمل گشته باب الابواب
لاله و گل را که گشایش در بند نقل و تحویل او بود باحراز جیوش رباع ربیعی بر روی باغ و بوستان گشاید
سر عسکر شتا که عرصه میدان را از کوکبه فیروز بست خالی دیده سپاه متوالی در قلعه قارص گزار به
مخالفت سنجق قرار و بیرق اقتدار افراشته بود از خلاف حربکان برگ بید ثمری نخورد
و قلاع اربعه ربع مسکون و چهار صد اقالیم سبعه مسخر در لعل افسر گل و زر قروخید بوسر ریز سنبل گشته
و ثمن باغی از شوکت تا نهره بهره سرو مجلس خسروانی که گلذار بهار استعاره آب و رنگ
از آن گلشن رنگین و باغ ارم آسیب بنزهت از آن حدیقه خلدآیین میکرد و داغستان لاله و شقایق
داغ رشک بر دل میسوخت و سرخای گل سرخ از خجالت صفای آن قفا بناخن خار میخارید داودی
بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیر افکنده حیرت مینمود که مشغول بانواع خواسته بر دوش بیاویس
و پیران سپاه از آثار گلگون و خلاع زرتاری گوناگون آراسته گشته بهارستان دیگر در نظر
آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت آرایش گلذار بر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده
در آن روز فیروز بخت استفتاح قلعه گیری ایستر دا دولایت دربند و بادکوبه گردید مفصل آن آنکه

مجمل آنکه سابقا سمت ذکر یافت که کپتان ایلچی از جانب پادشاه اروس به سفارت در اصفهان بهره یاب
تقبیل عتبهٔ علیا باشد مقرر گردید که از ملازمان رکاب همایون باشد و چون بعد از تسخیر قلعهٔ شماخی انتزاع
قلعه دربند و غیره که در تصرف رومیه بود از ضمیر انور سر زد شت ایلچی مزبور از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته
در باب انجام آن امر مستدعی استمهال و بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه خورشید کلاه
نیز چون دانست که امهال و تعلل او را سودی نیست و عاقبت کار بهبودی نیست در باب تخلیه ولایات قرار لازم
فرستاد کپتان را بدان ولایات باذن رخصت لهذا در آن روز میمنت اندوز قرار مصالحه
فیما بین دولتین بوقوع پیوست از طرف قرین الشرف حکام بولایت دربند و بادکوبه و سایر ایالات
تعیین و روانه و مقرر گردید که آنچه که در تصرف روسیه باشد جمیعا باز یافت و ولایات را
تا قلعه سولاق که راس الحد ممالک جانبین است تصرف کرده سرداران روسیه را بدولت
فراهمت روانه روس نماید و مامورین به نحو مقرر فرمان پذیر گشته ولایات بحیطهٔ ضبط در آوردند
و بعد از طی مرحله امید عاجون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده
دست تسلط لشکر بیگانه به سر کوب حصاران میتوانست شد همت والا به تغیر امکان تعلق یافته
بوقوف و بلدی دیده وران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی موسوم باقسو که ما بین رود
کر و شهر قدیم واقع و بحسب امکان امتیازی داشت معین و مقرر گشته بدستور والا بنای
عمارت پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست اهتمام باز یده و در
اندک روزی لشکرگاه آن حصن متین همدوش قلعه ذات البروج چرخ برین گشتند و سکنه
و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده در آن مکان نزهت نشان سکنی و آن قلعه را دار الملک حکام شیروان
قرار دادند و نیز از اخبار بهجت پرداز آنکه ایلبارس والی خارزم چون حسین وکیل به موت را
با سه هزار نفر از ترکمانیه بتاخت حدود خراسان انجاعت دو فرقه گشته گروهی [illegible]
بانه و فوجی بسمت الاداغ و سملقان که مسکن اکراد جشکزک است رفته در حین که آن طایفه
مشغول گوتازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه بتائید بخت کامل ایلغار از ایل
رسیده جمعی کثیری را عرضه تیغ بیدریغ ساخته در ازای این خدمت به نوازشات خدیوانه اختصاص

یافته چون مدت

یافتند چون مدت بود که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز و بوم
از روان تا قارص آمده هر چند آوازه آمد که به سیل کوه پیمای سپاه دعت دوام میداد اما کوه
پابرجای نهضت موکب گرانجانی بغایت میگرفت و سرعسکر به از گریبان خمول بر آورده فوجی
را والا تاخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سیلی چند آن عرق حمیت سرعسکر گشته
از قارص متوجه گنجه شود سرعسکر تجاهل پرداخته از معارضه اعراض کرد لیس عزیمت توجه
بان سمت در خاطر والا تصمیم یافت جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه گذاران رامح
صلابت را بر سر کرده کی چند نفر خوانین به تصدیق طرق و ضبط ضابطه محاصره گنجه مامور ساخته
فوج اسم مقرر داشتند که رفته در اعلا اشی توقف کرده هر گاه لشکریه جار و تله تا داغستان
که در کمین میدان خالی بودند انگیزی فساد نمایند با بیگلربیگی شیروان و حکام آن ناحیه
به تنبیه ایشان پرداز و گروهی را نیز برای محافظت و صیانت ایروان بجانب تخوان تعیین نمودند
بعد از اینشاق و انتظام کارهای نزدیک و دور رو بجانب گنجه نهاده هم رکیب طرف عصری از حوالی
گنجه بحر ذخار اردوی همایون در جوش و اندریای لشکران در خروش آمده در منزل الاکولی
من محال شمس الدینلو بعرض اقدس رسید که تیمور پاشای میلی حاکم وان با سه هزار نفر از عسکر
روم و اکراد وان روانه تفلیس است خدیو جهان پرور با استماع مژده صحبت اثر بافوجی از
دلاوران رزم آرای بعزم آنکه شاید سر راهی بر آن خیره سری گرفته باکرند عازم تفلیس گشته
اردوی همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه نوری بار اقامت گشاده منتظر
انصراف موکب والا باشند بعد از ورود رایات جهانگشا به سه فرسخی تفلیس معلوم شد
که تیمور پاشا بر دو سه روز پیش تفلیس ذخیره سپرده است کار را انجام داده مراجعت کرده آنحضرت
اراده فرمودند که از میان کوه مشهور بغار بلبولی از سر راه غفلتا به قلعه عارنجانی که در نواحی قارص
واقع است و محل توقف جمعی از رومیه است رفته آن طایفه را تنبیه نمایند با وصف آنکه تا
آن زمان یکبار آفتاب در درجات ثور گرم کوتاری بود میان کوهها و تلها بحدی مالامال
برف بود که کوه از دشت و جاه از راه تشخیص نمیافت آنحضرت پیاده کان در آن

کوهستانات بکوبیدن برف مأمور ساخته دو شبانه روز آن فوج فیروز قدم
فرسای گشته سپاه کینه خواه وی را که در آن وادی هولناک کوه کوه بر روی هم
تراکم بودند پامال نمودند که شاید سررشته عبور بدست جنود منصور افتد میسر نشد و
چند مرکب هامون نورد را زورق آسا بباد بادبانی قوائم تیزگرد بآن دریای بیکران
انداختند چنان غرق شدند که لخته پاره از استخوان بندی هیچیک بکنار نیامد پس عطف
عنان کرده در قلعه نوری باردوی همایون پیوستند و از آنجا عزیمت ضمیر اقدس مصحوب
یکی از گرفتاران رومیه بسرعسکر نوشته او را از توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی داده با
دوازده هزار نفر از عساکر نامدار و یکه تازان عرصه گیر و دار عازم مقصد گشته در غره محرم ۱۱۴۷
یکفرسخی قارص را مقر اردوی انجم حشم ساختند سحرگاهان که رو چرخ کوکب زرین
کوس رحلت شب آوازه های وغریو کرنای غلغله در چرخ برین انداخت و اعلام آهنین
اژدر رایات اژدها پیکر بر قمه سماک و قبه افلاک افراخت بضابطه و آیین که
میبایست و فر و شکوهی که میبایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده کمر بجنگ بسته پرچم
اعلام زرنگار گشودند چون سرعسکر بیش از وقت باعلام خدیو سرافراز نهضت
کوکبه ظفر واقف گشته حصار قلعه داری را مأمن عافیت ساخته و باستحکام در و دیوار
شهر پرداخته خود در قلعه توقف و عسکر رومیه را که تمادی آن فوج بیشمار بیکصد و بیست
هزار میرسید با تیمور پاشای لجی بخارج حصار فرستاده بود که از روی حزم پشت بدیوار
آغاز رزم نمایند تا عصر پنجشنبه جوی رزم پس زال و شور انگیزی جانبازان سعی و تلاش
شد شاید که آن طایفه از حصاربند قلعه دور و هم آورد لشکر منصور مقید نشاد چون وسعت قلعه قارص
توقف آن عسکر پرشور و شر را بر نمیتافت جمعی از ایشان بر فراز تلی رفیع که مشرف قلعه بود
نصب خیام نموده اطراف او را بمتریس و خندق استوار کرده بودند لابد توپخانه های جلو را
بامر همایون بحوالی قلعه کشیده بطلب عسکر بیرونی پیوستند و بعد از آتش فشانی آن اژدهای

ثعبان دهان

ثعبان دهان نوبت کار زهر چشم تیغهای افعی پیکر رسیده سواران و پیادگان بسیف و
سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته بمحض تهاجم ایشان رومیه چون انبایه لوزکی
فیروز روی برتافته فوجی دیگر از خارج شهر قارص بجانب داق بمحض تهاجم ارزن الروم
شتافته تتمه خود را بقلعه کشیده باب تحصن گشودند و چون شب سیاه ضمیمه اطلس مشکفام ظلمت
از برای آسایش طناب در کشیدند خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده
سه روز دیگر المکان بهر کوکبه گردون احتشام و تمامی نواحی قارص را پامال سم سمند جنود ظفر فرجام
ساخته و مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیه فرستاده
از امیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند جوابی بسیا آمده معلوم شد که بنای کارش بر تغافل است
چون قلعه گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و عنت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصود بود صرف زمام
توجه بجانب ایروان کردند که شاید سرعسکر برسم امداد یکی از حصارهای محصوره جلوه گر میدان
ظهور گردد کوچ برکوچ خشت کلیسا را با فراختن قبه بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه
ساخته بعد از چند روز بیکفرسخی ایروان نزول کوکبه اجلال فرمودند حسین پاشای
والی ایروان بقلعه داری پرداخته و فوجی از دلیران رزم ساز بموجب حکم سرور
گردن فراز قلعه بازید را معرض تاخت و تاراج ساخته عثمان آقای حاکم المکان را دستگیر
و با اسیر و زنده بسیاری بپایه تخت گردون نظیر رسانیدند عبدالله پاشای سرعسکر از
کار سابق تجربه اندوز گشته بمفاد اذا جاء القدر اعمی البصر انحراف موکب نصرت
اثر را بر ضعف و حال ویران و سنوح حادثه را در بلده ایران محمول داشته مجدداً جمعیت
لشکر شکسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام که موافق ثبت دفتر رومیه و تقریر
محمد آقای وخیره جمعی که در محاربه بدست آمده بود هشتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده ینکچری بود
عازم ایروان شدند و بعد از عبور عسکر روم از ارپه چای این نوید دلپسند و بهجت مژده
پیوند موقف خدمت خدیو دادجمند گشته برای استکبار غازیان بنه و اغروق اردوی همایون را
در گنجه ساخته موکب والا که عدتش پانزده هزار میشد بقصد استقبال حرکت

گرد سپه عسکر که با هزار کوکبه و فر می آمد وارد محل موسوم بیاغا اوردمن اعمال ایروان گشته

چون دشت از دامن خرم کشیده نمیداشت آنشب بآنکروه دانبوه در دامنه کوه فرود

آمده کوکب والا نیز بنه داغوق را که در دو فرسنگی آنکوه در جنب قریه اخی کندی ایروان

مو واقع و مابین العسکرین میدانی مسطح بود برای نزول اختیار نمودند سرعسکر که طایر نکش

در هوای خیال معارضه از آشیانه می پرید بخیاحین با دو بروت در قلعه قاف بلند پروازی قرار

گرفته آنشب هر یک از شیر شکاران حیدر فتراکی و هژبر دلیری را گرفتاری کمند سپاهگری

تصور میکرد حضرت ظل اللهی که کوه پا برجای جهانبانی و لشکر کشتی دریای دلی بودند آمدن

ایشانرا دلیل آمدن کار و از عطایای حضرت کردگار دانسته با دل قوی و حوصله شرف

و عزم ثابت و همت شرف تا نصف شب بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی بودند

آنشب در عالم واقعه دیدند که جانوری عجیب که بگاومیش و شیر و پلنگ شباهت دارد

در میان خیمه رشیدی که مخصوص آنحضرت در منزل زده میشد رو بآنحضرت میکرد و خدیو شیر

صولت نیز با دو حمله و گرسنه قفای گردن او را گرفته آن جانور هم شروع به تلاش کرد او را محکم کشیده

بزانو در آوردند اما پا بجای جانور قایم بود آنحضرت با او در او یخته لشکری را که در آنجا حاضر

بودند با مدد اشاره کردند هنوز ایشان اعانتی بظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازوی

شیر افکنی او را از پا در آوردند صبحگاهان سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده اولا جام

گوش و ساغر هوش ایشانرا بباده لب تلخ این دهان پر سپاه کرد که دشمن سرمست می غرور باده

جنبش نزدور است که در پیش رو نشسته دو طرف اردو نیز بقلعه ایروان در تنگی جا لیست اگر

فتوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از همه جهت بسته خواهد بود و بعد از آن

خواب شبانه را در میان آورده دلیرانرا بمژده خصم افکنی و دلداری و بفتح و ظفر امیدواری دادند

مقارن اینحال رومیه از قلعه بر آمده از پشت سراردوی همایون کنار تنگی جا را فرو گرفتند که همه

کوکبه والا از بالای بنه بمقابله سپاه عسکر پرداز و ایشان بمعسکر نصرت اثر در آویزند و از دوی سپه عسکر

نیز از پیش رو آغاز کوچ نموده همینکه با کوکبه و ازدحام براه افتادند خدیو بلند اقبال که با افواج

خونخوار مکمل و آراسته مهیای کین در کمین ایستاده بودند از فراز بنه مانند رعد بهاری خروشان

و چون صید کوهساری جوشان آهنگ نشیب افتاده بودند خدیو بلند اقبال که با افواج جوشان و چون

سیل کوهساری خروشان آهنگ نشیب کرده رو بلشکر رومیه آوردند سرعسکر روم توپخانه

خود را دو دسته کرده یکدسته را بجانب یسار و دسته دیگر را بر سر تلی که در قفای میدان واقع بود

قرار داده خود در پناه تل ایستاده از دو طرف ابر خروشنده جنگ و تیغ و توپ را صاعقه بار

ساخت سرعسکر کشورگیر نیز با فوجی از جنود ریحان بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که

سرعسکران را پناه خود کرده بود یورش برده جمعی را نیز بر سر توپخانه جانب چپ مامور ساخته قول

همایون را بر سپه قلب لشکر رومیه بحرکت آورده توپخانه های جلو را برایشان بسته نخست
جزایرچیان بهرام بر پشت گرمی اقبال ظفر قرین متهاجم گشته توپخانه روی تل را متصرف کرده بنیان
پایداری قلب سر عسکر نیز از صدمات توپهای گران درهم شکسته رو بوادی انهزام نهادند که
تا زان جلادت آیین ونیزه گذاران ظفر قرین که در طرح و کمین مهیای کین بودند یکباره
سر و روی زمین را زیر رفیعی به تعاقب سواران پرداخته فوجی نیز به پیش روی پیادگان
درآمده آن صیده های بدام افتاده را چرکه وار احاطه کرده به تیغ افشانی دست باز یدند کار بجایی
رسید که یکنفر چریک ده نفر ینکیچری پیل را زنده پیش انداخته می آورد سواران لشکر تا کنار آب
چایی از عقب ایشان شتافته دران روز پنجاه هزار متجاوز از انکروه عرصهٔ تیغ هلاک و اسیر خم فتراک
شدند و عبدالله پاشای سپه عسکر را رستم نام قراچورلو مفاد دیزی عنان گیر گشته زنده می
آورد چون او را شناخته چنانچه عادت اوباش سپاهست با دو را و بخشد پاشای ناتوان بهجوم
کشاکش ایشان از اسپ درغلطیده سرش به سنگ آمده نیم جان گشت قراچورلو چون صید خود را
نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را بنظر رسانیدند و چون طالعش در محافظت آن بزرگ نا سپاری
کرده بود به نوازش کامل سرافرازی نیافت و سار و مصطفی پاشای والی دیار بکر را بمصاحبت
سلطان محمود خان پادشاه ونچاه روم اختصاص داشت خلیل بیگ میش میت عرب آنی او را
از اسپ انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفات یافت که نعش او را باردوی ظفر قرین
آوردند و ده دوازده نفر دیگر از پاشایان و امیران بهمین نهج سپر برسپری این تیره زای گذاشته
و تمامی خزینه و دفینه و احمال و اثقال و دواب و الات و اسباب سپه عسکر و لشکر یانش فزون از
حیطهٔ حساب بمعرض کتساب درآمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم سنه ۱۱۴۸ اتفاق
افتاده آما تیمور پاشای ملی در آغاز اشتغال نیران آتش جنگ با اکراد و ان سمت باز همیت جسته از
جانب اوج کلیسیای و فوجی از راه گرپی و اشترک عازم فرار شدند ارامنهٔ دهات درود
حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفته ارمنیه از پیش رو بچوب و سنگ و دلیران از قفا به تیر و
تفنگ اسپهتی ایشان را رم داده سه چهار هزار نفر ایشان از بیم جان بان دره پایان افتاده

وده کر

هردو مرکب سپاه بسیار عدم شتافتند الحاصل دو روز برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا
دران مکان فیروزی نشان مکث و امکان را برادیشه موسوم ساختند و نعش سپه عسکر را به سپاه او
محول ساخته مصحوب محمد اقای ذخیره چی بقارص و نعش سار و مصطفی پاشای دامادولقلو ایروان روان
کردند و جمیع گرفتاران رومیه را خرجی داده بدرقه همراه نموده روانه اوطان نمودند و چند نفر از
گرفتاران رومیه را برای نقل این سپه گذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان فرستاده پس به عنان
فتح و ظفر و همرکابی تایید ایزد داور کوکبه فیروزی اثر بجانب ییلاق ایروان نهضت یافته تیمور خان حاکم
خان را مقرر کوکبهٔ نصرت شرده و لوکت اسپان فرسای کوه البرز شکوه ساختند و بابا خان چاشلو
بیگلربیگی قبلی را که بعد از وقوع فتح بموجب امر والا باردوی معلی پیوسته بود با شش هزار نفر از بهادران
رزم گستر بمحاصرهٔ قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند که در آنمکان شاهزاده رضاقلی میرزا که با حرم محترم
از ارض اقدس مامور بدرگاه معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل بساط اقدس فایض شد چون مشیت
[illegible] ایزد داور کرسیت کشاد حصن حصین بود جهان و قبض و بسط مهام قلعه متین جهار
ارکان دردست قدرت اوست تحصیل امری تعلق گیرد بدون سعی و طلب کلید در الملک حسن طلب عزیمت
می آید و رخنهای گشوده از پیش جبههٔ بسته گشته درهای بسته از هر باب گشایش می یابد مصداق
انیقال مقدمات قلاع فرابوده است که درین چند سال نهال بارورجای طایفه رومیه دران سرزمین نارشه
تفرق دوانیده بجدی شاخ و برگ سپهر گشی افراشته بود که بمکشاکش اره آمد و رفت ایلچیان
و هره خوف و صوت سفیر نیز بهیچ وجه از جای درنمی آمد و درین چند وقت نیز که اینه از سه کشان رومیه
بپای مردی جلادت پرده های قلعه گنداشتند دست از قلعه داری بر ندارشتند و درین وقت که خبر
قصه سر عسکر بگنجه رسید اولا علی پاشای والی آنجا میرزا پاشای نامی را با چند نفر از روسای او
چاپق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان گشته این مسئول در حضرت ظل اللهی موقع قبول یافته
عبدالباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان بافرمان امان روانه ساخته بعد از وصول فرستاده کان قزلباش
پاشای مشارالیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه و بموجب اشاره اقدس با توپخانه و جمیع اسرای ایرانی
تسلیم نموده مستدعی شد که بامحکرای سلطان والی زاده تا تارکام دل از تسنیم عتبهٔ علیا دریابد

و بعد از حصول این سربلندی بجانب مقصد شتابید مقرر شد که پاشای و چکرای سلطان باتفاق
عبد الباقی خان زنگنه روانه دربار سپهر بنیان و جمعی از غازیان رومیه قلعه را نیز بالا ازار به چالی
که ابتدای سنوحات گذرانیده معاودت نمایند پاشای مزبور و چکرای سلطان بعد از ادراک سعادت
بساط بوس و شرف پابوس و تسلیم پیشکشهای لایق گذرانیده به نوازشات خاص غرا اختصاص یافته علی
پاشای متعاقب لشکریان خوافزاده قارص و چکرای سلطان تاتارکه ولایتش دار الملک
قدیم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیمود و بعد از گلیه کنجه اسحق پاشای والی تفلیس از باب استیمان در آمده
او نیز بهمین نهج مورد امن و امان عفو گشته در بیست و دویم شهر ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرا
ایرانی و گرجی و توپخانه و قورخانه به تصرف سروران اینطرف داده خود با رومیه قلعه عازم استنبول گردید
اما حسین پاشای والی ایروان در بردن قلعه ایروان چهل روز استمهال کرد چون این تعهد از پاشای
محول نبود میشد لهذا تسخیر قلعه را بعهده مأمورین نموده در دویم ربیع الثانی از ییلاق تخماق خان
بجانب قارص لوای کشورگشای افراخته و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص که جوار ارزن الروم آمد
مخیم اردوی کیهان پوی گشته تیمور پاشای قلی حاکم وان که از معرکه پر آشوب جنگ ایروان بیابردلی
سی چیره دستی کرده سر عافیت بدر برده در قارص با حاکم قارص و پاشایان بقلعه داری پرداخته واز
کنار ارپه چایی الی ارزن الروم تمامی قریه و قرا و مزارع و توابع الحزوبوم عرصه سپار رسیده
چون بعد از مقدمه قتل سر عسکر ثانی اعیان دولت عثمانی احمد پاشای والی بغداد را که به تهمت تقصیر
منسوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بقصد سر عسکری منصوب و بجنگ و صلح ماذون ساخته
او نیز چون دران اوقات در ارزن الروم توقف داشت عریضه فرستاده متعهد انجام این امر شد
پاشایان و اهالی قارص و ارزن الروم نیز عرایض ضراعت آمیز بدربار معلی فرستاده تعهد کرده
که کار ایروان را صورت دهند مشروط بر اینکه خدیو بهمال فتح عزیمت ایذا کرده پیرامون ایذا و اضرار
ایشان نگردد و چون همت انصاف گزین آنحضرت که از علو طبع خطا پذیر جرم بر خاقان چین نگرد
سنحی با حضرت قیصری و زیر دستان رومیه نداشت نه با رعایای عاجز و زیر دستان لهذا مسئولیت
ایشان را پذیرفته نقیب الاشراف و قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از روسای اوجاق

وارده قارص

وارد قارص و باتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر بنیان و با فرمان امان
روانه ایروان گشته حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت اما چون قلعه داری را
بیسود میدید به آن منشور عاطفت و احسان را حجت نجات خود پنداشته شروع به تخلیه قلعه کرده
در پانزدهم جمادی الاول سنه ١١٤٨ الحصن سپهر مانند را با توپخانه و اسرا به گماشتگان دولت
ابد موند سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه روانه اندیار روم گردید حکم والا نفاذ پیوست
که بابا خان چاپشلو بیگلربیگی لرستان و سپرکرده کان که مامور محاصره قلعه بودند آمده در شمس الدینلو
توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و از وقایع ان ایام اینکه جمعی از لکزیه داغستان را هوس فساد
انگیزی سر از گریبان ضمیر بدر کرده باشاره تقبه اتفاق ورزیده قلعه قبه را محصور ساخته بودند خاص
فولاد خان و شمخال از اینطرف و حاکم دربند از ین سمت با جمعی کامل که بمدافعه ایشان شتافته
سیصد سر و زنده ازیشان بدست آورده بقیة السیف راه هزیمت پیش گرفتند و شمخال
و جمعی که مصدر خدمت شده بودند به نوازش و انعام سربلندی یافته و هم دران اوقات
که شمخال آمده در دربند میبود اسمی ولد با فوجی از لکزیه بر سر قلعه ترخو که مسکن شمخال آمده با اتباع
شمخال محاربه کرده و اسمی مزبور با جمعی بمعرض قتل در آمده تتمه بدیار فنا شتافتند و از مؤیدات
اقبال اینکه بند سلطانی مرو که بنا بر مصلحت ملکی در بند و طغیان میل آشوب تا رتبه شورش مرو موجب
حکم والا انهدام یافته بود بعد از ان چند دفعه بستن او امر فرمودند اما بروی کار نیامده ظهیر
الدوله ابراهیم خان که مامور به بستن او گشته بود بند را بسته آب بقلعه جاری ساخته تشنه
کامان مزارع و بساتین آنسرزمین از ورود آن رود سیرابی و کامیابی اندوختند و نیز کپتان
ایلچی روس به نهجی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت ابدی گشته در موکب همایون
میبود در حینی که رایات نصرت آیات از ییلاق روانه ایروان عازم قارص میشد اذن رخصت انصراف
داده میرزا کافی بنجری خلفا به سفارت تعیین و بایک زنجیر فیل و بعضی تنسوقات بمرافقت اوروان
فرمودند

در بیان حرکت موکب همایون از قارص بجانب تفلیس و دربند و انتظام امور گرجستان

بعد از استرداد قلعجات ثلاث چون انتظام امور گرجستان پیشنهاد خاطر اقدس بود در هجدهم

جمادی الاول از قارص عطف عنان بجانب تفلیس کرده مقرر داشتند که سپهداران تفلیس
با طهورسب میرزا و علی میرزا و سفید نفر از نادران آن و از نادران کارتیل و کاخت برای کار کرجستان
روانه دربار فلک بنیان شوند و مامورین در عرض راه ادراک خاک بوسی آستان عز و جاه نمود
هرچند طهورسب میرزا به تفویض والیکری اولی و احق و بمملکت داری الیق بود اما چون علی میرزای
از فرقه کرجیه بشرف اسلام مستفید و برادرش محمد میرزا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل
رسیده بود حق جان سپاری او منظور نظر حق شناس میبود و والیکری کارتیل را بعلاوه کاخت
بعلی میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافرازی و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند که طهورسب میرزا را
با نادران از ملتزمان رکاب بوده در ظل جناح همای عاطفت خسروانه بسر برند و در دو منزلی تفلیس
از مکان برشیلی طهورسب میرزا را مرخص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت به تفلیس آورد و طهورسب
میرزا که توقع والیکری را باسم خود داشت و در مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده صاحب
شمشیر و تدبیر بود چون این معنی از قوت بفعل نیامده مایوس بود بارو پای کرجیه طوطیه کرده
بدون اینکه وارد تفلیس شود بخانه خود شتافت و جمعی از نادران نیز از همان منزل فرار کرده
کوچهای خود را برگرفته بسمت قراخلخان و روس و چرکس که امکنه صعب المسالک است بدر رفتند
هرچند بهمه حال بعد از ورود بمنزل سوغانلو سپاه نصرت پناه را فوج فوج ساخته هر فرقه را بسمتی برای
منع و استمالت طوایف کرجیه تعیین و در بیست و نهم شهر مزبور شعشعه چتر آفتاب قباب پرتو
وصول بساحت تفلیس افکندند و از انجماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته
سرکشان بمعرض مواخذه درآمده و شش هزار خانه واری ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند
و بیست روز تفلیس مقر کوکبه نصرت قرین گشته از انجا بوم بشه والی قدیم رایت نهضت بجانب
دربند افراخته شد بتبیین اینمدعا اینکه در حینی که عبد الله پاشای کوپریلی اوغلی از دولت عثمانی
بسرعسکری منصوب و عازم ایجد و ایروان گردید فرمان نشان قیصری کنفاذ و اقتران یافته بود که
خان قدیم سلک جمعیت را از فرقه تاتار منعقد ساخته از راه ییلاق و دربند متوجه ایروان شود چند
بهمه حال بعد از استماع این خبر علی قلیخان سپاریوتیلی سپهسالار بیکلربیکی شیروان را با حاکم و قشون استرآباد

وفوجی

وفوجی از جنود مسعود پیش از وقت بدربند مامور ساختند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود در ان
نواحی مشغول خودداری بود و معارضه و جنگ رو برو را موقوف داشته مترصد اطلاع طلیعه نیر اقبال بزوال
و به تطوع اشعه ماهچه رایات ظفر اشتمال باشند و در تفلیس معروض شده و الاشد که خان مزبور با عساکر غز
محصور بجدو و سولاق که سینور مملکت ایروان و روس است وآرو گردیده اما پادشاه اسکندر جاه روم
بعد از انکه مطلع میگردد که ولایت خواهی نخواهی از تصرف اندولت بیرون رفت و ندفعه نوبت
حواشی مملکت روم خواهد بود علی پاشای والی کنجه را که از خدمت اقدس مرخص گشته بدربار عثمانیه
رفته بود بوکالت اندولت علیه روانه ساخت که باطلاع سرعسکر سنور را بدستور قدیم بین
الدولتین استقرار دهد و فرمانی هم بخان قدیم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام کرای سلطان
برادرزاده خان مزبور که در دربار قیصری میبودند بچاپاری فرستاده اعلام داشتند که چون حال در میان
اندولت بنای صلح است امدن خود را بجانب ایران موقوف دارد و اسلام کرای سلطان در عرض
راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز متعذر از فتق امور شده با عریضه اخلاص اخیر بدرگاه معلی روانه کرد
کیفیت حال و مقدمه امدن علی پاشا از دربار قیصری بطلب صلح معروض شده جلال ساخته در حینی که
تفلیس مقر کوکبه والا بود سلطان و فرستاده سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه
سپهر منظر گشته سلطان مزبور برای ایصال فرمان اعلیحضرت پادشاه والاجاه روم از خدمت
همایون رخصت طلب شد چون صدور این جسارت از خان قدیم آتش افروز خراج مقدس گشته بود
مانع رفتن سلطان مزبور شده فرمودند که همیشه آب شمشیر تیز فتنه را فرونشانده ایم و حضان شور و شر اکراد را
از شکرابی که در میانه ساخته اند شربت فنا چشانیده ایم برای برگشتن خان قدیم شفاعت
فرمان قیصری درکار نیست و این حکم از چون تقویم پارینه اعتبار ندارد بحکم الهی تیغ جلادتش بسنگ امده
برخواهد گشت پس سلطان مزبور را روانه کنجه و عبد الباقی خان زنگنه را مامور ساختند که در تفلیس توقف کرده علی پاشا را
که از برای مصالحه از دولت عثمانی می آمد بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشند رایات جهانگشا روز شنبه
پانزدهم ماه جمادی الاخر از تفلیس حرکت و از راه جاروتله عازم مقصد شد بعد از عبور از آب جاشق
چون لکزیه جاروتله را نیز گوشمال درکار بود اردوی همایون را در آب حوالی گذاشته عازم بیشه انجماعت

گشته و ایشان پیش از وقت مساکن خود را خالی کرده بر فراز کوه البرز که در رفعت و صعوبت
مشهور عالم است به سقناق نموده بودند باشاره والا تفنگچیان و جزایرچیان از اطراف کوه یورش
پرداخته با کوه فلک شکوه صعود و آتش افروزی نایره جزایر و تفنگ شعله زمهریر جبل را کره نار نموده
یکسمت سقناق را تصرف کردند لکزیه چون الفرج بدامان را که نازل منزل نوازل سماوی بودند
با خود دست و گریبان و بر عکس ما نزول بلا را از زمین سا آمدن سهام دیدند و بشواخ و زوایای جبال
متفرق گشته خود را بجانب دار کشیدند و جمعی کثیری از ایشان قتیل و اسیر و بیوتات و منازل ایشان
احراق شده از آنجا عطف عنان باردوی سپهر بنیان کرده پس کوکبه والا از راه شکی دارش را بوزد
وادی ایلغار و از آنجا عازم اردوی نصرت شعار گشته بعد از ورود شماخی خبر رسید که خان قدیم که
بخارج دربند رسیده بود آوازه توجه موکب والا جلال را شنیده عنان عزیمت بر تافته و دو هزار را
یلکی کرده فرار و بجانب قدیم شتافته لهذا حکم والا به نفاد پیوست سلام کران سلطان که در گنجه توقف
داشت از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده بامنای آن دولت بسپارد چون خان مزبور بعد از
ورود بحوالی دربند ایلدارامی را از شمخال زاده های سابق را به شمخالی داغستان منصوب و ایالت
شیروان سرخای و حکومت دربند را با محمد خان اوسمی تفویض و دو هزار و پانصد تومان با کرکش
و شمشیر و کورکه و طوق باو داده سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفری لکزی بهمراهی خان مزبور تعیین و بعضی
از اشرار آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند هر چند که ابتدای زمستان
و جبال داغستان را تماماً برف فرو گرفته عبور از معابر آن بسیار ممتنع و دشوار بود اما حضرت ظل اللهی پست و بلند
جهان را مانند آفتاب تابان در نظر کیمیا اثر میشمارند و عزم بلند و همت ارجمند متعهد سنجیدن راه و ادا
شتافته به تنبیه آن طایفه کم فرصت پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه الی اغاج شماخی روانه
و بعد از ورود بمنزل دره گلندی فرمان همایون بنفاذ پیوست که سپهدار داغستان از دربند آمده در منزل
دره من اعمال طبران ملحق و مشغول جمع غلات باشد بنه و اغروق را در موکب شاهزاده رضاقلی
میرزا از راه شابران روانه و خود با فوجی از لشکر نصرت اثر والا عازم به تنبیه اشرار دیدوق و خنالق گشته
شش هزار نفر از افواج منصوره را نیز به سمت دو قوزپاره و اخشی پاره تعیین آن طایفه فعل آمده عطف عنان

در منزل کلباریه باردوی ظفر قرین پیوسته و در پنجم رجب سمت شمالی قلعه دربند مضرب خیام سپهر پیوند
گشته چون بعرض رسید که ایلدار شمخال جدید و اوسمی و سرخای در محل غارباش سلیمه
جمعیت را منتظم ساخته اراده دارند که بر سرخای صفولاد خان شمخال بروند لهذا رایات
جهان گشا از دربند شبگیر کرده وارد محاس که جا محمد ولد اوسمی در آنجا توقف داشت گشته
خان محمد نیز با لکزیه سر دره محاس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته تتمه راه گریز
پیش گرفته و تمامی آن محال پامال و خرمن و غلات و ذخایر بتصرف لشکر فیروزی اثر در آمده روز
دیگر از آنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل و نهب و اسیر و احراق قری و محال لکزیه میشد
تا وارد قریه گیندن که متعلق بجا صفولاد خان شمخال بود گردیدند لیکن سرخای و اوسمی
و ایلدار از وصول کوکبه منصوره آگاه گشته هر یک سر خویش برگرفته به سمتی فرار کردند و خاص
فولاد خان با اتباع خود در گیندن بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه سای آستان غرور شان سرافراز
گشت از آنجا اعلام ظفر فرجام قالی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته و در هفدهم
شهر شعبان بندوراق سه فرسنگی قموق وارد و سرخای نیز جمعیت موفور فراهم آورده قلل جبال را
دستگیر کرده و دره را که مجر جیوش دریا خروش بود فرو گرفته بعقیده خود سد راه بر آن سیل اللالیت
جند بودند بیجال تفنگچیان را از چهار طرف مامور بیورش ساخته اولاً دسته افغان فراز کوه را از دست
لکزیه گرفته آتش جنگ تیز و احداث شور و رستخیز کردند بعد افواج دیگر از دامنه کوه در کار صعود
بودند که لشکر به تاب مقاومت نیاورده فراری و بقیه تا زمان گزین از کمین بتعاقب پرداخته
تیغ بر ایشان جاری ساختند و سر و زنده بدست آورده چون باعتبار تنگی وقت و ضیق
معبر عبور لشکر نصرت پرور را از روز از آن تنگنا میسر نبود جزایرچیان زحل مثال را بقیات
قلل جبال را مامور و همان مکان را محل نزول کوکبه منصور فرمودند در آن اثنا ایلدار از لکزیه داغستان
و او از جمعی منعقد ساخته از سمت دیگر بمعاونت سرخای می آمد چون از شکست سرخای واقف
نبود جزایرچیان سر کوه را لکزیه سرخای تصور کرده در کمال اطمینان و تهور آماده شد
بعد از آنکه کاشف معلل آمده خود را با اهل دست و گریبان یافت ناچار آغاز زد و خورد کرده

باندک کروفری راه یاران خویش پیش گرفتند جمعی که سرکشان بادوش بود گردن بزیر
تیغ نهاده یکبار بدیار عدم شتافتند روز دیگر لوای جهانگشا بجانب قموق شقه افراز
نهضت شد که مقارن رؤسا و معتبرین قموق وارد اردوی همایون و طالب امان گشته بعرض
رسانیدند که سرخای مدتی پیش ازین کوچ خود را بجانب آوار فرستاده و خود نیز با اولاد
بعد از معرکه شکست لشکر او بچرکس گریخته و با بندگان خود از سپاه گذشته ازاد کرده عفو
و بنده احسان خدیو جهانیم چون فرار سرخای بتعاقب پیوست و اهل قموق را نیز در سال پیش
مورد امان ساخته بود لهذا بکار ایشان نپرداخته بتوجه احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب قلعه
قریش فرمودند و چون از وقت توجه موکب همایون بجانب قموق جماعت آق قوتشه و اهالی
انجا در سر راه از در استیمان درامده بعد از گذشتن کوکبه منصور در مقام مخالفت درامده جمعی را
خفیتاً باعانت سرخای فرستاده بودند انمعنی موجب جنبان نایره غضب قاآنی گشته امر
بقتل و اهالی و احراق امکان فرموده دود از نهاد سکنه و دودمان سرها برآوردند روز
دیگر قاضی آق قوتشه با جمعی از کدخدایان ایشان که قریه ایشان پاکی و شرر آتش سوزان
برق خرمن ایشان گشته بود بعذر خواهی ایام ماضی شمشیر ندامت را اویزه گردن بندگی ساخته
وارد اردوی معلی گشته بالتماس او اسرای آق قوتشه که در تصرف سپاه بود باطایفه او
گردند پس حوالی قلعه قریش مضرب سرادقات جلال گشته اوسمی صبیه دردختر خود را برسم کنیزی
شبستان دولت و چند نفر از معتبرین را بدربار معلی فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد
امتثال حکم و فرمایش گردیده لهذا تقصیرات او بعفو مقرون گشته بنابر اینکه لکزیه سمت دوقوز
پاره نیز هزار اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو داده همچنین کدخدایان طبرسران
هم خانوارهای فرمایشی را بمحصلان این امر سپرده متقبل خدمت و انقیاد گشته بودند
و امور داغستان بهر جهت صورت انجام یافته بود خاصفولاد خان شمخال و باقی سران داغستان
که بموکب والا پیوسته بودند بنوازشات شایسته بهره مند و رخصت انصراف خواسته و خا
نوارهای داغستان و طبرسران را مامور [illegible] ساخته زمام شهب عزم را از راه شروان

بجانب

بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف یافت ذکر جلوس سعادت مانوس همایون
در حول مغان بیاری یزدان و درهنگامیکه سراستان نزهت نشان ایران باستیلای
خزان حوادث روبافسردگی گذاشت از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر بر
افراخت و هجوم سبزه بیگانه ریاحین پر رنگ و بوی این گلستان در میان گرفت باغبانان
پاک اندیشه و بوستان سرای غفلت پیشه از پیرایش باغ به نوای زغن و زاغ و صفیر بانگ
کلاغ گشت اگرچه خدیو گردون فراز را که سر بتاج سلطنت صوری فرو نمی آورد پیش نهاد
همت والا آن بود که بعد از استرداد ولایات منصوبه این باغ را بان باغبان ارزانی
دارد و مملکت ایران را با قلاع مفتوحه دربسته بصاحب ملک سپارد و خود در کلات و
ابیورد که مسکن مالوف آنحضرت است براورنگ انزوا نشسته بپادشاهی عالم معنی
پردازد و درین اوان که بقوت سرپنجه تأیید الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت این خدیو
عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمده بزور اقبال همایون فال
ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ در آورده دست سرزنش و توبیخ اغیار را بشمشیر
عزم بلند از سر این فرقه ملامت کش کوتاه کرد و برای کنکاش آن امر خطیر چون حوصله
وسعت کده هیچیک از بلدان توقف موکب گردون بسطت را بر نمی تافت جولگای مغان
که عرصه دلپذیر و دور و فور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت و مکان بی نظیر بود باقتضای حشمت
مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک محروسه عز صدور یافت که حکام و رؤسا و قضات
و علماء و اشراف و اعیان هر ولایت در پانزدهم جمیدی الثانی در صحرای مغان در
پایه سریر فلک مسیر بعنوان قوریلتای حاضر شوند و نیز حکم همایون به نفاذ مقرون شد که نزدیک
بجر آواد در مکانی که رود کر و ارس بهم میپیوندند دوازده هزار دست رواق و منظر و سرای
نزهت پرور از چوب و نی برای خاصان و رؤسای لشکر با انضمام حمامات و دکاکین و مساجد
روح بخش و رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارت عالی
نیز مشتمل بر حرمسرا و بیوتات که شایسته چنان خدیو کیهان ایوان باشد برای نزول

آنحضرت با چوب و ستون پایه قبه پستون برافرازند درین وقت که از بیشه سپه کشان شطام و دوام
امور و عربستان فرو غفلت روی داده عطف عنان فرمودند بعد از ورود به محبس قلعه شبهی با معدودی
از خواص از اردوی همایون پیش افتاده شیشه غزل صعب المسالک را در یکشبانه روز طی کرده وارد
قلعه رقوه شده از انجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان از مقر رایات جهانگشا
سپاه شد و علی پاشای موصل که از دولت عثمانیه بطلب صلح آمده بهمراهی عبد الباقی خان در گنجه
در گنجه توقف میداشت مقارن اینحال وارد گشته بشرف جبهه سای آستان سپهر بنیان
دریافت و مامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روز فوج فوج بر سپاه افزای از بقیه سده ایوان
اوج بر اوج آسمان مینمودند تا میعاد مقرر جمعیت کل انطایفه که عدد ایشان بصد هزار میرسید در
درگاه سپهر اشتباه نظم انعقاد پذیرفت پس انطایفه را تا ما بدرگاه جهان پناه حضار و بوساطت
معتمدان مکنون خاطر اقدس را بایشان اظهار کرده فرمودند که طهماسب میرزا و شاه عباس هردو
پادشاه و پادشاه زاده ایشان و در عهد سریر بقا موجودند ایشان هرکس را که برازنده افسری
سروری دانند بر پایت سلطنت پردازند اما آنچه حق کوشش بود درین چند سال بجا آوردیم
و ولایات ایشان را با اسرای ایشان از دست افغان و ارس و رومی خلاص کردیم حالیا مصلحت
کار آوران می بینم که رخت بمیخانه کشم و خوش بنشینم بعد از ابلاغ این پیام همگی انجماعت
دست بدامن عجز و ابرام زده عرض کردند تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما و قدم
پیر مغان خواهد بود امروز پادشاهی حق آنحضرت است که با شمشیر خون بار خاک ایران را از دشمن
بادپیما پرداخته و برق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن هستی اعدا انداخته هرکات حضرت ظل اللهی
دیده از ما خاکساران برگیرد ما دیده از خاک درگاه برنمیگیریم از آستان پیر مغان سر چرا
کشیم دولت درین سرا و گشایش درین در است آنحضرت فرمودند که ما را هوای تاج و افسر و
هوای سروری و سرپرستی این نوع سخنان را موقوف دارید که منافی رضای خاطر و دور از اندیشه باطن
و ظاهر است و تا یکماه دیگر گریبان این مقصد در کشاکش سر پنجه این گفتگو میبود چون مبالغه از حد
گذشت حضرت ظل اللهی فرمودند که در زمان رحلت حضرت پیغمبر چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت

شده اند که هند و روم و ترکستان همگی بخلافت ایشان قایلند و در ایران هم سابقا بنیاد را
متروک و مذهب تشیع را شایع و مسلوک داشته بعلاوه آن سب و رفض را که فعل بیهوده و ماده
مفاسد است در السنه و افواه عوام و اوباش و ایر جاری کرده شرر شرارت بخچماق دو بر غرنی
برانگیخت و خاک ایران را بخون فتنه و فساد برمنخت و مادامیکه این فعل مذموم انتشار داشته
باشد این مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب
و آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را که مخالف مذهب اسلاف کرام و ارادهٔ عظام نواب
همایون ما است تارک و بمذهب اهل سنت و جماعت سالک شوند لیکن چون حضرت امام جعفر
امام محمد باقر علیهما السلام ذریه رسول اکرم و ممدوح امم و طبقه اهل ایران بمذهب آنحضرت آشناست
او را سر مذهب خود شناخته در فروعات مقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند ایشان نیز تحقیق الیوم
والاتحکم را بسمع اذعان اصغا داشته کل جعفری این مذهب حنیف را از پیش روزگار رسا حشد
و وثیقه برای تاکید و استقرار این مطلب مرغوب و بمهر پاک اعتقادی مختوم ساخته بخزانه
عامره سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را بدیرای قبول و گلشن آرزوی ایشان را با دو میوه حصول
ساخته فرمودند که چون پادشاه بسیار جاه روم و خادم حرمین بر یقین است انعهد که از جانب شما
بعمل آمد من هم بحضرت پادشاه ایلچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه میگذارم که رفع
اختلاف صوری و معنوی از میان امت محمدیه گشته من بعد رسم الفت مابین روم و ایران مسلوک
باشد اول آنکه چون شما از عقاید سابقه نکول و طریقه اهل سنت را بتقلید حضرت امام جعفر صادق
که از ائمه حق است اختیار و قبول کردند قضات و علما و افندیان کرام روم اذعان صحت آنکرده آنرا
خامس مذهب شمارند ثانی اینکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد
ائمه این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده باین حضرت جعفری نماز بگذارند ثالث اینکه هر
سال از طرف ایران امیر حاج تعیین شود بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و اکرام
حجاج ایران را بکعبه معظمه رسانیده و در دولت علیه عثمانیه نیز با امیر حاج ایران بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک
سلوک شود رابع اینکه اسرای ما مملکت نزد هر کس که باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرای بر ایشان

روا بنا شد خاصه پس اینکه وکیل از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق
این مصلحت فیصل میداده باشند اهالی ایران نیز در آراء اینمذاهب خاص سپر زمین
عبودیت را بنقش جبین گلرزان ساختند ریاحین شکرگذاری ساخته بدعای بقای
دولت بی زوال پرداختند [illegible]

ساقی بیا که یار زرخ پرده برگرفت   کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود   عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

رصدبندان دقیقه یاب و اختر شناسان
بطلمیوس انتساب روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال هزار و صد و چهل و هشت هجری مطابق
توشقان ئیل که دوازده روز بنوروز فیروز مانده بود برای جلوس اختیار کرده کارکنان قوی
بنا بساط در صحن چمن چسپند زمرد فام سبزه گسترده رنگین قبایان یاسمین دوش و
در بزم گلشن صف آرا شدند گردن فرازان اشجار از غنچه و ازهار تاج طومار بر سر گذاشته
در لباس مشجر بوته دار در حاشیه مجلس گلزار زانو بزانو نشستند بزرگان چنار دستهای
نیاز بر کمر زده در پیشگاه چمن مهیای کرنش گشتند و یساولان سرو آزاد و کلک برد
بر بسته که بر سر پا استاده و همیشه کشیکان گلهای همیشه بهار بر لب جویبار صف کشیده
و چارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر نوپوز و شیشه از بار خویش بدوش گرفتند و ریکایان بید
مجنون بکلاه قورغی شلاله دار و قبای کوتاه دامن شاخ سبز برآراسته شدند و سقایان ابر
آزادی بر دوش هوا صحن چمن را تازه و تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را بجاروب
روحی خار و خس پرداختند پس فراشان با فراشتن بارگاه انجم اوتاد و بجرو طناب
اداسیاتین بزم فلک شکوه خورشید قباب گشت و بازوی کارنمای از آستین برآورده اورنگ
گوهر نگار شهریاری جهان را در صدر انجمن همدوش فرقدان ساختند سران سپاه و عظمای بارگاه و خدمت
گذاران جان سپار و حجاب و خدمت پیشگان دربار رخصت باریافته مانند انجم الله بدور آن
دایره گشتند و در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه طالع شش درجه اسد خدیو
گردون وقار فرق فرقدسای را بافسر گوهر نگار آراسته با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم

برفراز تخت فیروز بخت جهانبانی گذاشته زبان حال را بانتقال گویا فرمودند

نوبت بمن افتاد و نگوئید بدوران   آراستن از نو بکند مسند جم را

غریو تهنیت
از نقاره خانه و ولوله مبارکباد از کوس و کورکه شادیانه برخواست و تهنیتهائی
که در ایران برخواسته بود فرو نشست بهدیتی تائید الهی دست و بازوی قدرت
گشود و دست آشوب زمانه را برپشت بست

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن   مقدمش یا رب مبارکباد بر سرو و سمن
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی   تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن

روپیه مبارک و وجوه و نثار
بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت داور گیتی زیب و فر یافت و انوار آفتاب جهانتاب
رایتش پرورده دلوار شبستان معموره جهان تافت و میرزا قوام الدین محمد قزوینی الخیر
فیماوقع را تاریخ جلوس یافته بعضی از نکته سنجان لاخیر فیماوقع خواندند و این رباعی که
حسب الطلب کرده بروی دیگر السلطان النادر نقش نمودند از اسم و رسم السلطان کشیدند

الهی تا درین فیروزه منظر   بود باقی بساط و تخت افسر
بزیر پای تخت شاه هشت باد   مبارک تاج ظل اللهیش باد

هیئت مانوس آنحضرت روز پنجشنبه بیست و چهارم
شهر شوال المکرم سنه ۱۱۴۸ بافق صفاهان هیئت طالع اسد شش درجه و سیم سنبله یکدرجه و سی دقیقه
سیم میزان من سنبله و هفت درجه و بیست رابع عقرب من میزان بیست و چهار درجه
خمس قوس من عقرب بیست و نه دقیقه جدی [illegible] درجه کوکب مریخ در بیست مزبور
دوازده درجه و چهل و شش دقیقه بیست و هفتم دلو شش درجه در بیست مذکور کوکب
قمر نیز یازده دقیقه مشتری هفت درجه و دوازده دقیقه زهره شش درجه و پنجاه و شش دقیقه
بیست و ششم حوت یکدرجه و سی دقیقه کوکب شمس هجده درجه و پنج دقیقه بیست و هشت مزبور
بیت نهم حمل من حوت بیست و هفت درجه کوکب عطارد راجع در صفر درجه حمل و هشت
دقیقه بیست مزبور بیت عاشر ثور حمل بیست و چهار درجه کوکب زحل بیست و چهار درجه
و پنجاه و هفت دقیقه بیت حادی عشر جوزا من ثور بیست و نه درجه سهم السعادت در

بیست مزبور بیست و یکدرجه و شش دقیقه بیست و دوازدهم سرطان بیست درجه

چون عزیز قلی بیک افراندهخود من اعمال بلخ که از رفتار ایشان انجا بود در ابتدای حال

بارض اقدس آمده مستظل آن لوای جهانگشا گردیده علیمردان خان از رفتار حاکم اندخود

حکم والا نافذ شده بود که در عالم ایلی کوچ او و ایل او را روانه ارض اقدس سازد

و علیمردان خان از قبول این امر سر باز زده این معنی بر طبع همایون گران آمده شیمه او

نصب العین ضمیر انور گشت دران وقت که اغاز بهار و سنبلستان امید دولت بر و مند و هنگام

پر ایش باغ گلزار سلطنت والا از شوکت سر کشان فارغ و پیوند بود و زمان قبض و ربط امور

خراسان را بقبضه اقتدار شاهزاده رضا قلی میرزا العولی و خبار و مهمات او سپرکار شاهزاده

والاتبار را بلطف سپرد قلی خان جلایر که از معتمدان ابد دولت ابد بنیان بود و عنایت

و با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر فرمودند که در ارض اقدس تهیه استعداد و تدارک

انتشار کرده از راه بادغیس و ماروچاق بعزم تنبیه علیمردان خان متوجه اندخود شود و سپهسالاری

و جیش از کل ممالک آذربایجان را بظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والاگهر خود عنایت

و مقرر داشتند که تمامی بیگلربیگیان و حکام آذربایجان از حد قپلاق کوه آبی از ایله جانی

و منتهای داغستان و گرجستان تابع امر و نهی او باشند و ایالت هرات به تغیر

پیر محمد خان ببابا خان چاوشلو مرحمت گشته میرزا محمد تقی شیرازی را با بالب قدوس

و مهدی بیک خراسانی یوزباشی زنبورکچی خان با ایالت شیروان فایض و بخطاب

خانی و امیر الامرائی سر افرازی یافتند پس علی پادشاه والی موصل را که بطلب صلح آمده

بود مشمول عواطف خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشتند عبدالباقی خان

زنگنه که از امرای معتبر بود بسفارت تعیین و ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا قاسم کاتبی با نامه

همایون و یک زنجیر فیل و هدایای تیقر روانه درگاه ارفلک مدار عثمانی و خبر جلوس

میمنت مانوس همایون را با صورت ماجرا با علیحضرت پادشاه سکندر جاه روم

اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق بشروط خمسه مذکوره فرمودند و ایلچی برای تبلیغ این خبر

بجاباری از پادشاه

بجاباری نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستاده شاهزاده رضا قلی میرزا و ظهیر الدوله

ابراهیم خان را مرخص و روانه مقرر حکمرانی نموده ساختند و کلی حکام و قضات و اشراف

و اعیان ممالک محروسه را که مقرر حکمرانی نیابت نشینی شرف تقبیل شده و الاوریافته بودند

بخلاع و انعامات مخصوص گشته رخصت انصراف یافتند و رعیت و بهار از المحاصره قلعه

و عزیمت موکب همایون بتسخیر قندهار دگر باره جهان از بخت فیروز

طراوت یافت چون ایام نوروز بهار ولکش از کامرانی نشاط افروز

چون روز جوانی خسرو گردون به سریر اعظم بتاریخ روز سه شنبه هفتم ذیقعده الحرام ۱۱۴۹

بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه از شبانه خانه حوت به تختگاه حمل صعود

بر اورنگ جهان آرائی نشست و گلهای بیع نوروزی بتاثیر قوت نامیه نشاط

بر خواهیت طنطنه کوس نوروزی و دبدبه جهان افروزی و آوازه فتح و فیروزی

بر فلک تاثیر پیوست بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته گشته قوایم سریر فلک نظیر

شکوه طلعت خدیو ثریا منزلت سپهر سریر این سپهر سید و صنادید ملوک و اعاظم امراء

و سپهسالاران سپاه و مقربان بارگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری سرو پیرا

با ثواب رنگارنگ و خلاع زرتاری آراسته چون غنچه جیب و لعل را از شاهدها

سرخ و سفیدان انجمن پر زر ساختند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شگفتن گلهای

آرزوی بهشت دولت والا از آتش کری بوستان نزهت بنیان سلطنت علیا

تیمنا استفتاح کار و افتتاح سخن بتدبیر فتح و تسخیر قلعه قندهار فرموده افاغنه را که

بلدیت و استحضار داشتند و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت منازل و آب

و آذوقه معابر را استفسار روسای لشکر را مامور بتهیه و تدارک آن سفر خیر اثر ساختند

و چند روز که از اشتغال جهانبانی فراغ روی داد بارگاه فلک مجلس سلطانی را که

نقش بدیع طبع میمنت قرین بود بمدوش خیمه زرنگار گردون فلک نموده آسمانی

دیگر بر روی زمین افراشتند و چرخ اعظم را که حادی این ملکوت قباب بود محل آن خیمه

کوکب شرف طناب بپا داشتند و رصدبندان اختر شناس را از تعدد فلک اطلس در شبهه
حیرت انداختند با وصف اینکه شرب شراب مخالف مشرب آنجناب بود دران جشن چند
روز بر رسم تفنن و آب گردش هر روزه دران بزم سپهر بسطت بگردش اقداح
راح ریحانی پرداختند

درین سرای مغان رفته است و آب زده
نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده
سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز طرف کله چتر بر سحاب زده
شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
عذار مغبچکان راه آفتاب زده

صحرای مغان چون سرای پیر مغان نشاط خیز گشت
طبع جوانان چون دم پیمانه نشاط انگیز و در دوم ماه ذیحجه اقبال فرخنده فال رایات
نصرت اشتمال بعزم تسخیر دار القرار قندهار از جولگای مغان در اهتزاز آمده از راه
کرهرود و دشت هرود و اردبیل که بوفور آب و علف شهرت داشت روانه قزوین
و فرمان همایون بنفاذ قرین شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان در منزل قراچمن که از تمامت
محال کرهرود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شود و بعد از
ورود کوکبه مسعود بقراچمن ظهیر الدوله نیز بسعادت اندوز خدمت گشته چون طایفه
فزون از قیاس بلباس که متعلق بخاک روم است مصدر بعضی از حرکات زشت
ابا پس شده بودند فوجی از حکام کرام و سپاه انجم احتشام را بسرکردگی شاه
زاده نصر الله میرزا که دران اوان بنقی قلی میرزا موسوم بود با جناب ظهیر الدوله از راه
پیاو خبلاع بکری برسم سپاهی بتاخت ان جماعت مامور ساخته مامورین در عرض دو
شبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن ان طایفه گشته هزار خانوار ان طایفه را
که فرصت فرار نیافته بودند تاخت بلیغ کرده بر احدی ابقا نکردند و بقیه ایشان در موضع
مشهور بر کرش من اعمال بکری بسر کوه استغناق کرده بتحصن پرداخته دست بر
ترکش جلادت زده مهیای مدافعه گشتند دلیران نصرت قرین از اطراف کوه
یورش برده سنقاق ایشان را که مکان صعب بود بتاییدیزدانی در کمال آسانی بحیطه تصرف

درآورده هزار نفر متجاوز

111

درآورده هزار نفر متجاوز از ایشان با دو پسر کرده معبر عرصه شمشیر گشته تتمه خود را
بقلل جبال کشیده فرار کردند موکب شاهزاده با فتح و ظفر برگشته ابراهیم خان با عسکر ...
... روانه تبریز و شاهزاده کامکار با قشون رکابی عازم موکب والا گشته
در روز ورود کوکبه همایون بقزوین باردوی ظفر قرین پیوست و از اخبار مسرت افزا که درین
سپهر سپال شد فتح بحرین بود و تبیین اینمقال آنکه در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در جولگای
مغان از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف حاصل میکرد حضرت ظل اللهی در باب
استخلاص و انتزاع بحرین که چند سال بود که تصرف شیخ جباره نموده بود بلفظ مبارک
تاکیدات بلیغه فرموده محمد تقی خان بعد از ورود بشیراز فوجی از قشون فارس را بعزم
تسخیر بحرین بقلعه مبارکه نادریه فرستاده خود نیز در شرف حرکت درآمده چون قبل از
ورود بیگلربیگی مشار الیه شیخ جباره عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده
بود نایب او بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه داری را از خود مسلوب یافته
فرار و بیگلربیگی ولایات ضبطی او کرد دید و در اثنای آنحال عریضه از جانب دلاور
تایمنی مشعر بر اظهار ندامت و استدعای عفو و تقصیر بپایه سریر منیر انتقال آنکه مشار الیه از
قدیم الایام با ایل تایمنی در محال چاقچران من اعمال زمین داور سکنی داشت و در ایام
استیلای افاغنه بنابر زیاده سری دیر باطاعت ایشان فرود نیاورده خود
داری میکرد تا اینکه بعد از ورود موکب والا بهرات نحوی که مذکور شد موسی الیه در تنزل
ناگهان با جمعی بمعسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت اوبه وشافلان سرافراز گشت و بعد از
تسخیر هرات که رؤسای اکراد و یماقیه بنابر ضابطه ملکی مامور بسکنی هرات شدند دوباره
او نیز بنا را بستیزه زانی گذاشته طهماسقلیخان برادر و پیر محمد خان بیگلربیگی مدتی با او بعد از اعمال که
چون مید اشد که بتاختن کافر نعمتی پسر زیاده سری نخواهد و سیار قبال او را کوشمال
بدهد با راه ادب میگذارد او را با ششصد نفر از کسان گرفته محبوس کردند و لدان دلاور
که در اوبه وشافلان بودند بمجرد این کوچ خود را و بنه خود را و بنه او را با ایل و اتباع خود برداشته فرار کشند

وبسمت غرجستان فرار کردند و در حینی که موکب والا مشغول محاصرهٔ بغداد بود دلاور را

بحکم والا بدرکاه معه وایل او را که هزار خانوار بیشتر در بیست بودند نخبوشان روانه ساختند

بعد از ورود مشار الیه موکب بنا بر ملاحظهٔ حق سبقتی که در هرات برکاب سعادت داشت

او را امور بخشایش و مشمول نوازش ساخته بخلعت خاص و اسب و یراق مکلل بارین سعادت

طلا با و عنایت کرده رخصت مراجعت دادند و مشار الیه متعهد شد که در ازاء این مواهب

بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ و اولاد خود را آورده در هرات سکنی دهد

هر چند بر رای جهان آرا فساد باطن او ظاهر بود لیکن برای آنکه بر ظاهر بینان عالم صورت

از کنه معانی بیخبرند حالت این تیره درون روشن گشته و قوع انواع سلوک را حمل بر نقص

مروت نسازند او را روانهٔ هرات ساخته لیبردار و بیگلربیگی هرات مقرر فرمودند که آنچه

از مال او و ایل او بمعرض تلف در آمده باشد رد کرده با تمامی ایل او که در هرات

و خبوشان باشند مرخص بسازند که روانهٔ غرجستان شود و مشار الیها بموجب فرموده عمل

کرده دلاور نیز بمصالحه کوچیده روانهٔ غرجستان شده در آنجا دست از دامن جرئت

و سر از گریبان خود سری بر آورده نجیب با فوجی بر سر او به آمده نایب او را با

هفتاد نفر از اتباع الفعله لقتل رسانیده در آن اوان لیبردار مامور بفارس گشته بود و حاکم

هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته دلاور از غرجستان بسمت کوه

بلخ گریخت و حاکم هرات حاصل ضیاع و عقار الطایفه را بمعرض تضییع در

آورده مراجعت کرد دلاور باز عود بمکان خود کرده مقارن آن لیبردار نیز

از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با سه نفر

سرکرده روانهٔ سیاه خانه ساخت که با حکام بر مجاهدت آن ناحیه پردازند دلاور

مجدداً بر سر سیاه خانه رفته در کمین فرصت نشست آن دو نفر سرکرده با حاکم مزبور

بسیاه خانه از قلعه بر آمده همینکه دست ایشان از دامن قلعه گسیخت دلاور از

کمینگاه بیرون تاخته هر سه نفر سرکرده از شمشیر گذرانیده و از آنجا بجانب

غرجستان

غرجستان رفته لیبردار نیز بتعاقب او پرداخته دلاور پای ثبات نهاده نگرد و بسمت

بلوچ و هزارهٔ گریخت لیبردار چون در تعاقب سعودی ندید برگشته احشامات

غرجستان را که همیشه لشکرکشی کردن کردن عصیان می پروراندند کوچ داده

از آنجا بجانب میمنه و چچکتو و بلخ رفته آن محال را غارت و هزار خانوار از سکنه آنجا را

کوچانیده روانهٔ هرات ساختند بعد از آنکه دلاور بطرف بلوچ و هزاره گریخت آقاخان

قندهار باعانت او آمده او را در محل موسوم بقراجنگل که در هشت فرسنگی زمین داور

واقع است سکنا دادند چون با جبین قلعه در موافقت میرزا حسین تزویج دختر او را

پیشنهاد خاطر کرده دلاور نیز بطریق مبادله قبول امعانه نکرده حسین از جواب بر آشفته

جبراً بتاخت او تعین نمود چون روی توقف ندید باز فرار کرده بغرجستان آمد و از

آنجا شاهزاده رضا قلی میرزا را شفیع گناهان ساخته عریضه اعتذار آمیز بدرگاه معلی فرستاد

بنا بر آنکه رایات جهانگشا عازم قندهار بودند کار او را حواله بوقت گذشته جواب

از موقف اعلا اصدار یافت

در بیان انجام کار علیمرادی بختیاری و سیاست او

بشمشیر قهر شهریاری

بیا لقا کیفیت احوال طایفهٔ بختیاری تقرر کردید مجدداً

جمعی از جهت و گریختهٔ الطایفه که در زوایای جبال و مساکن مجهول متواری بودند جمعیت

منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی بمرور ایام با ایشان پیوسته علیمرادی نامی

راه رو سیاهی و پیش آهنگ طریق گمراهی ایشان کردید سنجیت از دربار معلی جمعی

به ترتیب ایشان مامور گشته در محال زرزار اتحادعت مغلوب شدند و ثانیاً

باباخان چاوشلو با جمعی از خوانین و حکام بدفع ایشان مامور گشته با ایشان

محاربه و غالب آمده علیمرادی با معدودی چند بسالک طریق فرار کردید بعد

از آنکه باباخان حسب الامر مطاع مامور بدربار سپهر ارتفاع شد علیمرادی بار دیگر فرصت

جسته بسلک جمعیت ترتیب داده در شمیت کوهستان دست

بدزدی و افساد برگشاده بعد از آن سلطان ولی بیک ایوردی و نجفقلی بیک

[illegible]

شیر باشه آن با فوجی باتفاق حاکم شوشتر و نایب کوه گیلویه با مر والا عازم کوه شمال
ایشان گشته در پای کوه مشهور بالم نزول و چون لبس حدود صبح میرسید که عاقبة قلعه
کوه را که بیرون سپهر برین میزد سقناق خویش ساخته در انجا تحصن پرداخته فوج شوشتر
و کوه گیلویه در پای کوه توقف و سلطان ولی بیک و تحقیق بیک بپای سپاهی آهنگ
فراز کوه کرده بعد از آنکه سنگلاخ صعب را القدم سنجی طی کرده به نیمه راه رسیدند
آن طایفه جمعی از جانب قلعه و فوجی از کمر کوه ایشان را میان گرفته باندا جان تفنگ و غلطانیدن
سنگ مشغول هرج سرکرده با جمعی از غازیان مقتول میشوند تقیه سپاه که در پای کوه بسالم مانده
بودند سر خود گرفته روانه ولایات خود شدند چون درآن اوان موکب جهانگشای مشغول
تسخیر قلعه ایروان بود دفع ایشانرا بدفع الوقت انداخته شد درآنوقت که کوکبه همایون از قزوین حرکت
کرده وارد محال جابلق و بربرود گردید علیمرادی پسر اسمعیل رو بوادی نامرادی گذاشته با جمعیت
خود که عدتش پنج هزار قول دیوانکن و بیلتن میرسید در محل موسوم بسروک که اصعب
امکنه بختیاری است سقناق کرده تحصن کردند پس همت والانهمت اقدس عازم شکست
آن سرکشان وادی ضلال گشته فوجی از غازیان رکاب را باتفاق قشون قبلی و
اردلان و همدان از جانب ولایات که متصل بکوه ایشان فیمابین است و جمعی از جزایرچیان
کوه نوزده را با سپاه شوشتر و کرمانشاهان از طرف دشت و بیانانره و فرقه اعظم از افواج
قاهره را از حد ماروت و گروهی انبوه با عسکر کوه گیلویه از سمت کوه گیلویه و جمعی از راه
اصفهان بجانب هزار جریبه بختیاری مأمور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود
زوایای جبال و شعبهای کوه را بپای سعی در نوشته جنبه گریخته اشرار را که نشرار آبادی
در میان سنگ باشند برارند و بنه و اغروق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل حرباس
برده وگذاشته خود بسعادت و ظفر در ششم ربیع الثانی سنه ۱۱۴۸ از منزل فرمود عازم کوهستان ایشان
گشتند و همان روز بحوالی کوهی که جمعی از ان طایفه به سنگر ساخته پای فرار استوار کرده بودند
وارد گشته جمعی از اکراد و افاغنه را بدفع ایشان مأمور ساخته آن طایفه به ثبات مکان معروف گشته

بدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور شدند و شب از ان موضع بسنگر بروک که قلعه
و سقناق اصلی ایشان بود شتافته از انجا جمعیت خود را بر گرفته از آب بروک
که بدز قول جریان دارد عبور کرده پل را شکستند و چون جمعی از لشکر منصوره مأمور بودند
اندکه از راه هزار جریبه از ان طرف رودخانه آمده بضبط پل پردازند مأمورین اگرچه در
وقتی که خبر ان طایفه از آب گذشته بود لیبر وقت ایشان رسیده تماما بازمجادله پرداخته
ششصد نفر ازانگروه را بمعرض قتل و اسیر در آوردند روز دیگر که کوکبه منصور نیز وارد بسر پل گشته
فرمان پذیران باشاره والا بساختن پل پرداخته موکب اقدس عبور و فراز کوه غار
پناه را مقر موکب منصور ساخته در انجا عسکر فیروزی قرین را منشعب ساخته دسته دسته
بجستجوی احوال ان طایفه بقلل جبال آسمان مثال تعیین فرمودند مأمورین جمعی از ایشان را
در گوشه و کنار و کریوه مغاک بخاک هلاک افکنده بقدر سه هزار خانوار بعید اسیر گرفتار
و از امکان بمحل موسوم بدار در آمتوجه گشته فوجی را بکولیه انجا بگذار کاه بیلاب روی توجه
آوردند و از امکان فوجی را با قشون انوار بجبال سمت ارسیوند تا حدود کرمانشاهان
مأمور ساخته باز بسالم و عالم عطف عنان بجانب کوه بسالم فرمودند بسر منزلی وارد و محل
گردیده شدند و بانتظام طایفه مأمورین انجدود پرداخته بساخت بنوار امطلع ماهیچه رایات
خورشید انوار از انجا بدو منزل وارد قلعه گشتند از مؤیدات اقبال و حسن اتفاقات
اینکه علیمرادی در سمت کورکش که با کاهی فیما پیوسته است در مغوله کوه پنهان گشته بود
چند نفر از رفقای او بطلب آب بهر سو قطره زن و عرق ریز شتاب بودند که بپای
انکوه گذار و بجمعی از غازیان تشنه کام در جستجوی او میبودند برخورده او را با کوچ
و عیال و جمعی دیگر گرفته بخدمت اقدس آوردند پس فرمان قهرمان قهر بقطع دست
و پا کندن چشم او صادر گشته ۵ روز در صحرای بستی بیدست و پا و بیدست و پا میزد
تا جان بقابض ارواح سپرد و قلیلی از ایشان که در زوایای کوه زرین بخطا کاری
سر بر سنگ میزدند بالتماس و استدعای رعایای بختیاری که در رکاب همایون

مقلّد قلادهٔ جانسپاری بودند مورد عفو خدیو دارا احتشام و بدستور سابق بلطف
خود نامور و بکشای جام گشتند و بهمه جهت یکماه در کوهستان آسمان پیوند بختیاری
سپهر شهب خورشید خدیو گردون سریر گردند از انجا دار و سر چشمه زنده رود و بار دیگر
همعود و پیوسته رایات نصرت آیات را بجانب اصفهان نهضت داده در نهم
جمدی الاخر خاک اصفهان را بتاثیر مقدم اقدس سرمهٔ دیدهٔ مهر و ماه کردند و چون
نشیمنه و تدبیر سرکشان بلوچستان از مطمح نظر انور میسور و پیر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و
سلیمس خان بیگلربیگی سابق تفلیس را بسرکردگی بلوچستان تعین و با توپخانه و استعداد کامل
روانه انصوب شدند و در هفدهم ماه رجب از اصفهان از راه ابرقوه و کرمان و بیابان
گرگ لوی گیتی ستانی بجانب قندهار افراخته شد و در حوالی بستان مراد سلطان
استاجلو حاکم دربند را بسبب سانحه قتل مهدی خان بیگلربیگی شیروان مقید بدربار
فلک اقتدار آوردند که بیاسا رسید تفصیل این اجمال آنکه در حینی که موکب همایون
از کوهستان بختیاری منصرف و وارد سر چشمه گردید بعرض رسید که مهدی خان مشار اليه
برای انتظام بعضی امور بجانب دربند رفته بود و مراد سلطان استاجلو که در آن اوان بحکومت
آن ولایت سرافرازی داشت بنابر رفتار سابقه که فیمابین او و مهدی خان بود امر بهانه را
دست آویز فساد ساخته مردم آن ولایت را که بسبب مجاورت لگزیه بهرزه رائی و باد
پیمائی معتاد بودند زجر و تحریک شورش کرده مهدی خان را بقتل رسانیدند از صدور
این جرأت از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردار بیک قرجلو
توپچی باشی جلو شیروز را بایالت شیروان تعین و با فوجی از جزایرچیان بهرام کمین
روانه و حکومت دربند را نیز نجف سلطان قراچورلو عنایت و مقرر فرمودند که سردار
خان مرتکبین را بدست آورده تادیب و گوشمال کامل داده و نجف سلطان را تمکن
بسازد و در اصفهان چند نفر از روسای دربند وارد درگاه معلی و معروض شدند والاشان
که بعد از آنکه پیمانه عمر مهدی خان در دست اهالی دربند برگشته بود آنانکه بسابق این نظم

مجلس آرای اردو

مجلس آرای این قصد و عزم بودند از مستی غفلت هشیار گشته دانسته بودند که عاقبت کار
بر سر ایشان خواهد شکست بازخواست خدیو جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد
بست فرار کرده با احمد خان اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی بسم گریخته بارک قلعه
دربند متحصن گشته بودند جمعی از اهل دربند که درین امر سر از رفاقت ایشان پیچیده بودند ایشان را
از ارک بنا برین قلعه عدم روانه و مراد سلطان را که سرمایه فتنه بود گرفته
در بند دارند فرمان همایون خطاب باوسمی مزبور از موقف اعلی عز صدور
یافت که جمعی را که باو توسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان روانه نماید
اوسمی بر وفق فرمان عمل کرده سردار خان ایشان را با بقیه اشرار که کوچ
کرده شهرستان فساد بودند بر سر بازار سیاست از پای در آورده
اجساد ایشان را طعمه کلاب ساخت و جمعی را که شایسته سیاست نبودند
بحکم والا کوچانیده بقلعه جدید شیروان فرستاده طایفه صور را از شیروان
بجای آن طایفه آورده در قلعه دربند سکنی و نجف سلطان را در امر حکومت
تمکن داده مراد سلطان را مقید بدربار سپهرمدار فرستاده که مشار اليه
در روز ورود به تیغ و شیر سر براستان تسلیم گذاشت و بعد از ورود کوکبه گیتی ستانی
بسیستان حرم محرم دینه و اغروق اردوی همایون بسرکردگی امام وردی بیک
قرقلو که در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات سرافرازی داشت با جمعی از
تفنگچیان رکاب ظفر انتساب در سیستان گذاشته در دوم ماه شوال المعظم
و اقبال از سیستان رایت افراز رایت همایون گشته از راه دلک
و دلارام روانه و در هیجدهم ماه مزبور خارج قلعه گرشک را مضرب سپهر احتشام
ساخته افاغنه امکان از در قلعه داری در آمده توپچیان فرنگی نژاد آتش دست
باشاره همایون توپهای کوه توان را از توپخانهای والا باطراف قلعه
رعد آوا و صاعقه بار ساخته شدند لرزه در بنیان قرار بروج و حصار انداختند

قلعگیان از بیم جان بدامن آسمان آویخته قلعه را سپردند و از انجا کلبعلی خان افشار
دولو با بابا علی بیک رابیرداری هزاره جات وزبان داوری برافراز و با فوجی بتسخیر قلعه زیان داور
مامور و جمعی از لشکریان رابتسخیر قلعه کیب تعین و با توپخانه و استعداد تمام روانه فرمودند
و در بیست و یکم ماه مزبور کوکبه منصوره از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب موسم زمستان
صحراها خالی از علف و بیکا علات چین پیش از وقت بقلعه کشیده تتمه را آتش زده
تلف کرده بودند لهذا از کوشک نخود عازم شاه مقصود گشتند که دو آب اهل اردو و رتبه
از هزاره جات غله حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نماید شاید باین تقریب چین نیز جلوه گر میدان
جلادت کرده دوازده روز دران امکان مقر کوکبه عزو شان گشته از انجا کنار ارغنداب

محاذی مزار بابا ولی

محاذی مزار بابا ولی مضرب خیام دلیران عرصه یلی گردید در شب چین با فوجی گزین نکشت
جلادت رابعزم شبخوان زین کرده از گذرگاه آب بتیز دستی سیل بهاری بر سر
اردوی ظفرشعار آمده در حوالی معسکر فیروزی اثر شورش هجوم در انداختند طلایه
داران خنجر گذار مانند مژگان از رعایت بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان برکف
صف بر صف پیوسته و لبیان دیده انجم و خنجر طرفة العین از نگهبانی لحظه نبودند
بالیشان در آویخته جمعی را بخاک هلاکت افکندند و بقیه خایب و خاسر بجانب قندهار
فرار کردند اگرچه در شب در حوالی اردوی کیهان پوی های و هوی بلند شد اما همان
وقت الخیر بعرض خدیو فیروز رسید اما صبحگاهان که بچه خورشید پرده از روی کار
شب برداشت معلوم شد که چین بوده که بقصد شبخوان آمده بود پس رایات
نصرت آیات از امکان در اهتزاز آمده چون اخر سال بود و آبها طغیان داشت
پیرو بلند اختر الطلب معبر اشهب گردون خرام در لجه سبی شنا و رسیاخته بر اهالی
حدیس و فراسیت از برابر قریه کوکران دو فرسخی قندهار گذر بیدا کرده انشکر انجم
حباب با بنه و اسباب بیالگا از آب گذشتند و از جنب کوه ملکی که یکجانب
قلعه بر فراز ان واقع است مآرب اغاز عبور کرده اگرچه توپ قلعه بتبیب لشکر نصرت
اثر میرسید اما خدیو ثریا جناب رعد و برق توبهارا صدای رباب انگاشته
بدون انکه چینی در جبین صفوف فوج خونخوار دریا موجی دران بحر جهان آشوب
زخار ظاهر شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه بافرشتگان
بارگاه عزو شان زمین را بر آسمان رسانیدند در بیان ورود موکب همایون بقصد
و محاصره ان قلعه اسمان اساس و وقایعی که دران ایام روی نمود شب پنجشنبه نوزدهم ذی القعده
الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه داور خاور در مقام شرقی ابتدای اعنی آفتاب
عالمتاب بر تخت زمرد فام مشعشعک قرار گرفته جنود توابای رسمی بجاریه دارالقرار حجب
و احاطه قلعه کمین پرداخت و از منه پیاعات بهمن و دی را نوبت رسیده افواج

سپکرو نسیم فروردین فاتح قلاّت غنچه و فیتول شکوفه گشته عرصه جهان را
نکودن ابواب لاله و ریاحین شهر صفا ساخته بحکم خدیو زمان داور مجلس خلد آیین
برای جشن نوروزی در کمال فرّ و فیروزی تزیین یافته آن بزم مینو مثال از طبقهای
زر سرخ و سفید گلدار مشحون بلالهٔ عباسی گشته امیران و سرکردگان لشکر از خانه
همت سرشار بخلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر فتحعلی خان افشار را که بحرج
جی باشیگری لشکر فیروزی اثر سر افرازی داشت با فوجی از جانب سواران
جنگجو بتاخت قلاّت مأمور ساخته شب سیم اشرفی از قلعهٔ فرار و خبر آورد که جان
از رفاقت غازیان بجانب قلاّت خبردار گشته هنگام شب سیدال را با چهار هزار
جوانان نامی افغان بتعاقب ایشان روانه کرده خدیو بهادر فی الفور پای فلک
فرسای را بحلقهٔ چشم رکاب آشنا کرده سوار و با جمعی دلیران کینه خواه
عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور آنکه فتحعلی خان تاخت کاملکه
لی پاسبان و قراول و نگهبان و خیداول در دامنهٔ کوهی بار نزول گشوده
سیدال نیز متعاقب وارد و چون غازیان را از اندیشه حزم عاری و خواب
غفلت دار ایشان طاری دیده بود بقصد آنکه علی الغفله بر ایشان تاخته و نظم جمعیت
ایشان را از هم اندازد و در کمین کین بخود سازی پرداخت مقارن او طلیعهٔ رایات
ظفر آیت آشکار گشته افاغنه آهنگ فرار کردن دلیران متعاقب ایشان مرکب
خاک نورد آتشین سم برانگیختند با در فتار و بسیاری از گروه را عرضهٔ تیغ ابدار ساخته
جمعی از افاغنه بدامنهٔ کوه متفرق و بقیه با سیدال خود را بقلاّت رسانیده بتحصن اختیار
نمودند خدیو نامدار مظفر و کامکار عطف عنان بمقر اقتدار نموده اسیر مزبور را که آنجا آورده
موسوم برسول و دامن امال او را پر از عفو و حصول فرمودند و در ششم ماه ذیحجه الحرام از مکان
مزبور تحریک لوای منصور کرده در مکان موسوم ببرج شیر که احال بنا بر آبادی اشتهار
دارد و شادروان عزّ و شان را بر اوج آسمان افراشتند و در امکان زینت نشان

بمعمار رای زرین

بمعماری رای زرین و مهندسی طبع سعادت قرین قلعه و شهری مشتمل بر عمارت رفیعه
و بازار و چهارسوق و آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده
آب سوزنوک را که در لطافت آب روی کوثر و تسنیم برده بآن جاری ساختند بنایان
چابک دست که از اطراف ممالک محروسه در معسکر ظفر اثر جمیع آمده بودند دست
و بازوی هنروری باز بدو آغاز کردند و در اندک روزی قلعهٔ مزبور را در کمال متانت
و استحکام صورت اتمام یافته و عمارات آن بر وضع دلنشین سمت انجام
یافته شهر معمور رنگین بمثال که سواد آن طعنه بر غرهٔ بیضای شهر شوال میزد بعرصه ظهور آمده
مانند ماه نو بخوبی طاق و انگشت نمای آفاق و بنادر آباد موسوم گشته در شب هجدهم
ماه مزبور اشرف سلطان قلجائی که در عهد سلاطین سلف حکومت قلجائی به پدر او
اختصاص داشت از قلعه فرار و جهت ی در بار سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت شد
و متعاقب او معروض شده و الا گشت که فوجی از قلجائی بعزم دستبرد یکبار قند آب
آمده اند و جمعی از دلیران بدفع ایشان مأمور گشته طومار حیات بسیاری
از ایشان را بقلال سیف آب دار باب مالیدن چون چند روزه میدانی
بایشان داده شده بود که شاید قدم جرئت از قلعه بیرون گذارند و بعد از وقوع این
شکست دیگر سر از گریبان خمول برآورده به سه داری میانت حصار بخود داری برداخته
بس همت و الامجاهره قلعه قندهار معطوف گشته در اطراف آن قلعه سپهر مانند بفاصله
ربع فرسخی قلعجات محکم دایرهٔ محیط انهاش هفت فرسخ میشد ترتیب و در هر قلعه
فوجی مأمور و در هر صد قدم برجی باستوار احداث و بهر برجی جمعی از تفنگچی بحراست
مامور گشته و نادر امالک چون بیاده کان افغان در ظلمت شب نعبان دور و جنبی
از میان برجها میگذشتند ما بین هر برجی و برج دیگر بناگذاشته راه بالکلیه بر قلعگیان
مسدود ساختند و هریک از ایشان که بتحصیل غله و دانه که بیرون رفتند مانند دانه سبز بی
اوردند مستحفظان برج ایشان را بدانهٔ شمشیر چون خوشه از پا درمی اوردند و در سیم ماه

محرم سنه ۱۱۴۹ عریضه از جانب سرکردگان که مامور تسخیر قلعه میبودند رسید که توپ و خمپاره
تلعه بستند افاغنه انجا از در استیمان درآمده بیت را اسیر و نزد از موقف اعلی حاکم برای
ضبط قلعه تعیین گشته مقرر گردید که لشکر فیروزی اثر افاغنه قلعه را برگرفته وارد و دربار سپهر
مدار شوند چون در حینی که متعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کوکبه منصور واقع
میشد بنا بر همراه نبودن توپخانه بکار آن نپرداخت بعد از مراجعت فوجی با توپخانه
و استعداد بتسخیر شهر صفا تعیین گردیدند و در چهارم ماه مذکور معروض و افغان عتبه علیا شد
که مامورین انجا نیز توپهای کوه توان و خمپارههای آتش فشان را برق خرمن جان قلعگیان
ساخته شدند و در عرض یکروز قلعه را تسخیر و افاغنه انجا را اسیر و فرمان بر سیاست شدند
جمعی از دلیران بصیانت قلعهٔ مذکور و بقیهٔ لشکر باطراف مامور شدند و در اخر ماه
مزبور حرم محترم و بنه و اغروق که در ماه شوال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده
چندی در سیستان و از انجا آمده در فراه توقف میداشتند بحکم اقدس وارد اردوی
معلی شدند چون سیدال که قبل ازین از قلعه برآمده از صدمه دلیران ظفر شعار فرار
و بقلات تحصن اختیار کرده بود با محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات
میبودند فوجی از بهادران عرصهٔ دغا را بسرکردگی امام ویردی بیک قرقلو
باطراف بتسخیر قلعه مزبور مامور ساخته امام ویردی بیک بعد از چند روز یورش
برده برجی را که در سمت شرقی قلعه واقع بود تصرف و افاغنه در ارک تحصن جسته
مدت دو ماه بجلوداری پرداختند چون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرز
شکوه قرار دلیران را از جای برنمی آورد از باب استیمان درآمده قلعه را تسلیم
نمودند و امام ویردی بیک باشارهٔ اقدس والا جمعی از تفنگچیان را بمحافظت
قلعه تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال و رؤسای افغان که در قلعه میبودند
باردوی معلی فرستاده چون سیدال بنحوی که در بدو صادرات احوال اصفهان
و هرات ذکر یافت مرد فتنه و شیشه شکناوه طلب بود باشاره والا دیدهٔ کج بینش را

از صدمه برآورده

از صدمه برآورده بصیانت حال ولد حسین از روی اعزاز پرداختند

در بیان انتظام امور بلوچستان و کشته شدن پیر محمد خان بتیغ سیاست ضرب یوزباشیان

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان و اسلمس خان را بسرداری بلوچستان
تعیین و با توپخانه و استعداد موفور بتنبیه اشرار حار انجا مامور ساختند
بعد از آنکه ساخت فتنه ها رمقرا از روی عزوا قتدار کردیده محمد علی بیک سارولو
نایب ایشک آقاسی را در سنه ذیحجه با جمعی بتنبیه طایفه شیرخان بلوچ
و بلوچیه شورابک که در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مامورین بدو فرسخی
شورابک رسیده طایفه بلوچ نیز از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده
باعساکر فیروزی مآثر آغاز ستیزه و او بر هجوم کرده بقصد تفرقه ایشان عرصه شمشیر
گشته ... بسیار لحظه تصرف ... در آمد و بعد از استیصال آن طایفه
عازم تنبیه شیرخان که با این جماعت و شلی سکنی داشتند بر روی باره بازی در آن نواحی
کوه تازی میکردند شیر شکاران ریخته تنبیه ایشان ایلغار و حوالی
چرخ پلنگ خور هنوز دم گرگ از کتمان اظهار نکرده شیرخان در گوش ... خواب
خرگوش کرده بود و پای جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان
بهر کرده انجماعت از پا در آورده تمامی ... ایشان را بمعرض نهب
و اسیر در آوردند حکم والا ... که محمد علی خان بیک با مامورین رفته
در جالق و خاران سرداران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار انجا عازم شورابک
و تسخیر قلعجات آن نواحی پردازند و در سیم ماه محرم سنه ۱۱۵۰ امیر محبت خان
و امیر اعتبار ولدان عبدالله خان که حقیقت اخلاص ورزیهای نسبت باین دولت
ابد پیوند بسابق نگاشته کلک اجمال شده وارد دربار سپهر مدار و بخلاع
شمشیر و نوازشات دیگر قرین افتخار گشته مجدداً امیر محبت خان برتبه ایالت
بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت شورابک نیز بمحراب سلطان باقی

بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان مأمور گردید
که بمحافظت قلعه وضبط غلات توشیح پرداز د و دسته هزار نفر از فرقه کاکری ترتیب
جمعیت کرده آمده قلعه توشیح را محصور و از انطرف نیز فوجی بمعاونت محراب سلطان
و دفع اشرار مأمور گشته جماعت اشرار راه فرار پیمودند اگرچه سرداران منصور کار آب
که در ایام سرداری شده این بود که قلعه جاتق را که بمتانت حصار اشتهار داشت
یورش برده بحوزه تصرف در اورند اما چون پیر محمد خان که سردار بهزرگ بود فرد
حکم عقل زیاده سر و بنا سپاهی وستیزه رائی مخمر بود بمحض لجاج از سلیمان خان
جدا گشته بر سر خاران رفته غازیان را بدنبت و کوه بر مهالک خطرناک انداخته
جمعی از لشکریان را از تشنگی و بی اذوقگی تلف و دواب و اسباب ایشان
بر طرف ساخته بود لهذا اسمعیل خان چرچی باشی و محمد علی بیگ قرقلو نایب
ایشک آقاسی باشی بحکم والاجبا باری رفته پیر محمد خان را گردن زده سرا و را با
توپهای مزبوره که از حال و مال بدر رفته بودند باردوی معلی آوردند ذکر عزیمت
رضاقلی میرزا بصوب بخارا و محاربه او با ابوالفیض خان والی آنجا و شکست خوردن والی مزبور سابقا صورت تحریر
پذیرفت که شاهزاده رضاقلی میرزا از موقف اعلی مأمور به تنبیه علیمردان خان حاکم
اندخود که در دادن کوچ عزیز قلی بیگ دادخواه و باباقی افشاریه از باب استماع
در آمده بودند گردید بعد از آنکه ساخت قندهار مقر الویه نصرت شعار شد شاهزاده نیز در سال
تداراک توپخانه و استعداد و سرانجام احتشام کرده از راه بادغیس متوجه اندخود گشت
چون ولایت اندخود معظم ممالک بلخ بود و بسکنای ایل اختصاص داشت بورود
کوکبه مسعود شاهزاده بدو سه منزلی افشاریه آنجا علیمردان خان حاکم اندخود را گرفته دست
او را قید از سیاه ساخته باستقبال موکب شاهزاده پرداخته کلید قلعه را سپردند و سکنه
شیبورغان نیز چون طایفه جلایر بودند در عالم ایلی از باب اطاعت درآمده
باسم القیاد بجای آوردند شاهزاده بعد از انتظام امور آن ولایت علیمردان را

با چند نفر از رؤسای الطائفه روانه دربار فلک مدار ساخته خود متوجه آنجه شده
اهالی آنجا نیز شرط خدمت تقدیم رسانیدند در غره ربیع الاول سنه واغروق را با
فوجی از قلعچیان از شش فرسخی بلخ نهضت و در سه فرسخی نزول و صبح روز سیم که
خسرو خاوری علم بر طارم چارم زد کوکبه احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانب
بلخ افراشته طلیعه سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز از یک فرسخی شهر از میان باغات
ظاهر گشته چون جمعیت مشارالله موفور و نهرهای عمیق نیز در سر راه مانع عبور بود شاهزاده
کامکار افواج منصور را دسته بدسته پیاده کرده در میان آن نهرهای شکسته و
باغات متراکم و بستیز و آویز مشغول ساخت و مخالفین روی برتافته ببالای
بروج و حصار بر آمده بمدافعه پرداختند دلیران سر جلادت بر سر کشیده قدم بر فراز
حصار گذاشته دست و تیغ خصم افکنی باز دیده بسیاری از اوزبکیه را از شهر بند بیرون
و دروازه را تصرف کردند ابوالحسن با رؤسای بلخیه بارک تحصن جسته بحکم دارایی
پرداختند از انطرف نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره
را بارک بسته شبانه روز رخنه افکن بنیان حصار و آتش افروز خرمن ثبات
و قرار سکنه میشوند تا اینکه قلعگیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته از در عجز در
آمدند و باب استیمان گشوده والی را با تمامی سادات و قضات و اکابر و اهالی و
اعیان بلخ و رؤسای ایلات از روی اقتدار جبهه سای دربار شاهزاده والاتبار
قرین عفو و بخشش و همگی سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ و توابع نیز موج
نوج بموکب اعلی پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین که بعد از تنبیه والی
بچپاول و تاخت سقناقها مأمور گشته بودند اکثر محال را عرصه نهب و اسیر ساخته
حصار شادمان و قلعه نار و مور را بحیطه تصرف در آوردند اهالی قندز در سر که در بیست و پنج
فرسخی واقع است تا حدود بدخشان از انتشار آوازه غلبه و قهر و سپاه ظفر دستگاه
در صدد انقیاد در آمده آن ولایت ضمیمه ممالک محروسه گردید و در روز هفتم ربیع الثانی با

نجسته مآل جا بار از جانب شاهزادهٔ کامکار روارد و خبر فتح بلخ را معروض عاکفان سدّهٔ جلال ساخت اگرچه شاهزاده خزانه و خلاع و اسبابی چنانکه سرکار عظیم القدر را لائق و سزاوار باشد همراه داشت لیکن در ازاء این فتح نمایون حاءالف و چهل هزار نادری نقد که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد بانضمام پانصد و شصت دست خلعت و چند رأس اسب مکمّل بازین و یراق طلا نزد شاهزادهٔ عالی لوا ارسال داشتند که فراخور خدمت بهر یک از سران و سرکردگان سپاه عطا نماید امّا در باب عبور از آب اموّیه امری از کمین فرمان صادر نشده مقرّر کردید که اوضاع بلخ را منتظم و آذوقه وا فر سرانجام کرده بدارکات بلیغهٔ بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده تا شطاجواب نیز در خشنهٔ بلخ را فی الجمله اقتضامی داده از آب اموّیه گذشته از راه قرشی عازم بخارا گشت از آن طرف نیز ابوالفیض خان پادشاه بخارا را از ایلبارس خان والی خارزم استمداد و چون پنجاه هزار نفر از اوزبکیه و ایلات ترکستان را در سلسلهٔ جمعیّت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید هرچند که تعداد و جمعیّت لشکر نصرت اثر زیاده از دوازده هزار نبود و بفحوای الشّبل والخیر من الاسد شاهزادهٔ عدّت خصم را در برابر آن فوج نصرت اشتمال نمائند کثرت خربهٔ غراب در جنب شهباز شیر چنگال دانسته مشهورانه بکوشش پرداخت پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته در قلعهٔ قرشی متحصّن شدند و لشکر خارزم نیز بدون ملاش و رزم لیمت هزیمت پس شاهزاده متوجّه تسخیر قلعهٔ شلاوک که نزدیک قرشی واقع و در سر راه سپاه نصرت پناه بود رایت عزیمت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته نقد و غلبه بر قلعه مشغول شده اهالی انجا را عرضهٔ شمشیر و النّهر زبیر الحیطهٔ تسخیر درآورده لیکن بابا خان چاوشلو که از رؤسای لشکر بود در اثنای یورش بضرب گلوله و داع هستی نمود و از اتّفاقات در همان اوان که از کار قرشی فراغت روی داده بود شخصی از اشقیای خشته جوی از کین از جوی روان جان دست طمع شسته خود را بداد خواه رسانید او را بزخم کارد

ازبابی درآورده

ازبابی درآورده حاضران نیز فی الفور با او در آویخته در همانجا پاره پاره و شیع خونخوار از دیار هستی اش نیز آورده کردند چون اینخبر بعرض مولای دادخواه گیتی و خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب شاه افراسیاب جاه بخارا و بزرگان ترکستان عزّ صدور یافت مشعر بر اینکه چون اینسلطنت تا بسبیل سلسلهٔ چنگیز خان و حمه خاندان ترکمان است مقرّر شد که شاهزاده بکار بخارا پرداز داز انجاکه در عالم ایلی تمکّن و براورنگ سلطنت موروثی منظور نظر اقدس من پیشاه شد چند نفر از رؤسای آن دیار را برای نبای کار و استقرار امور مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نماید و نیز حکم همایون بشاهزاده کان کامکار مرقوم شد که منشور عاطفت را برای شاه والاجاه ارسال داشته خود معاودت بر بلخ نموده بانتظام و اتّساق امور آنمملکت بپرداز د هرگاه اهالی توران راه فرمان باقدام امتثال واذعان نمودند فهو المراد والّا تبایند الهی از دست جنود قضا گوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را فی الحال برای شاه والاجاه ارسال و ترک محاصرهٔ قرشی کرده از رود آموّیه عبور و بساخت بلخ را مقرّ کوکبهٔ منصور ساخت امّا حقیقت حال زمین داور اینکه قبل ازین مرقوم کلک وقایع نگار شد که در حین ورود کوکبهٔ معجز و سپهر داری زمین داور و هزارجات بکلبعلیخان کوسه احمدلو عنایت گشته با توپخانه و استعداد تمام او را روانه نیاتشند و بسال الیه مدّت سه ماه بمحاصرهٔ القلعه پرداخته کاری پیش نساخت در آخر کار یکدفعه بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنهٔ نفاق اندیش را که در معسکر او بودند نزد خویش طلب داشته بالیشان متعهّد و معهود نموده بود که رفقهٔ افاغنه را که مستحفظ بروج بودند با خود همداستان بسازند که در حین یورش برج و دروازه را بتصرّف دهند انجماعت باین بهانه رفقهٔ قلعگیان را خبردار و اهلی را در وقت معهود آماده کار ساخته بعد از انکه غازیان از بیرون در شب معیّن بعزم قلعه گیری دامن جلادت بر میان زده بپرسپاهی برج کشیده باقدام تهوّر بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چندین گلوله